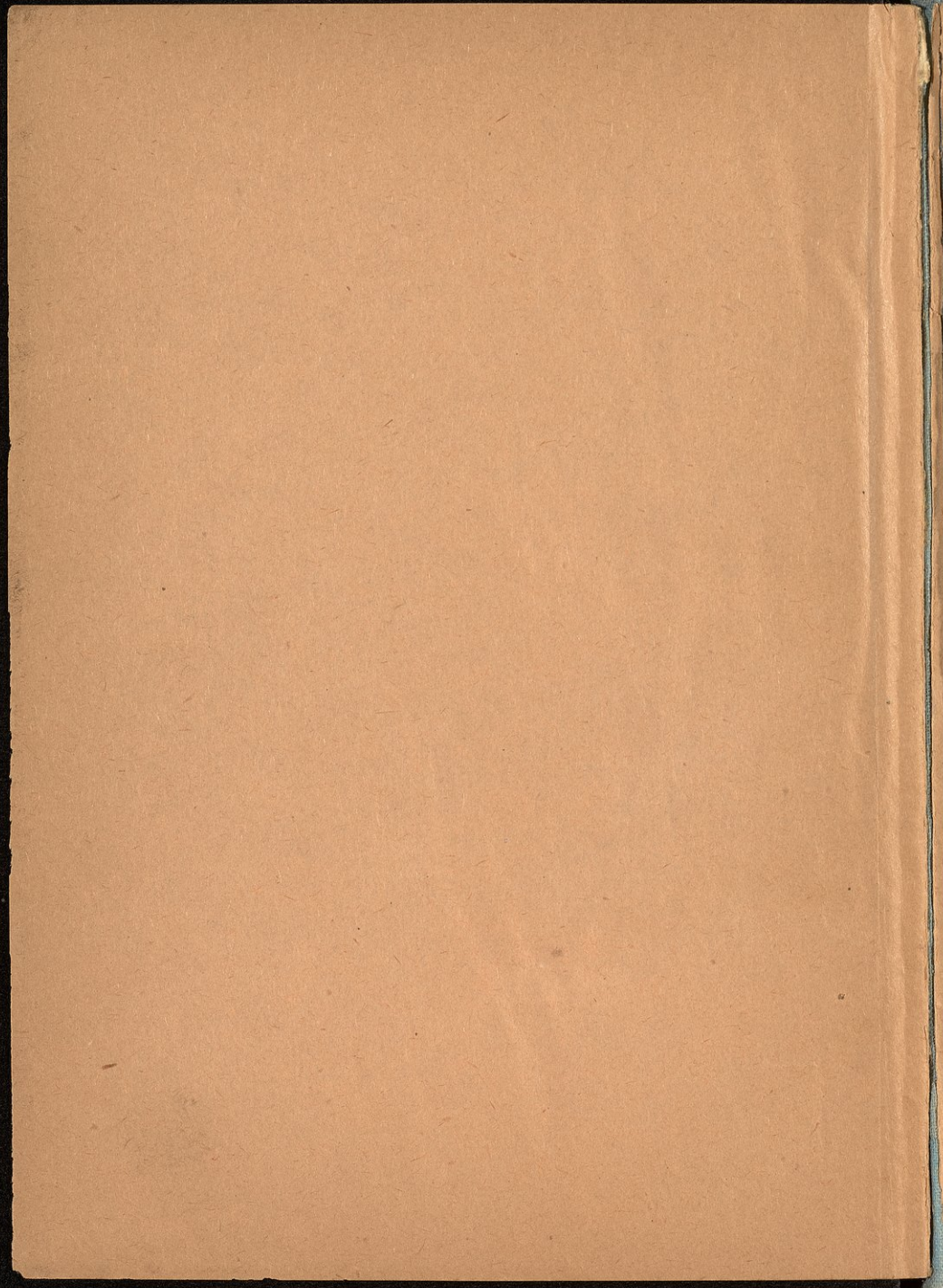
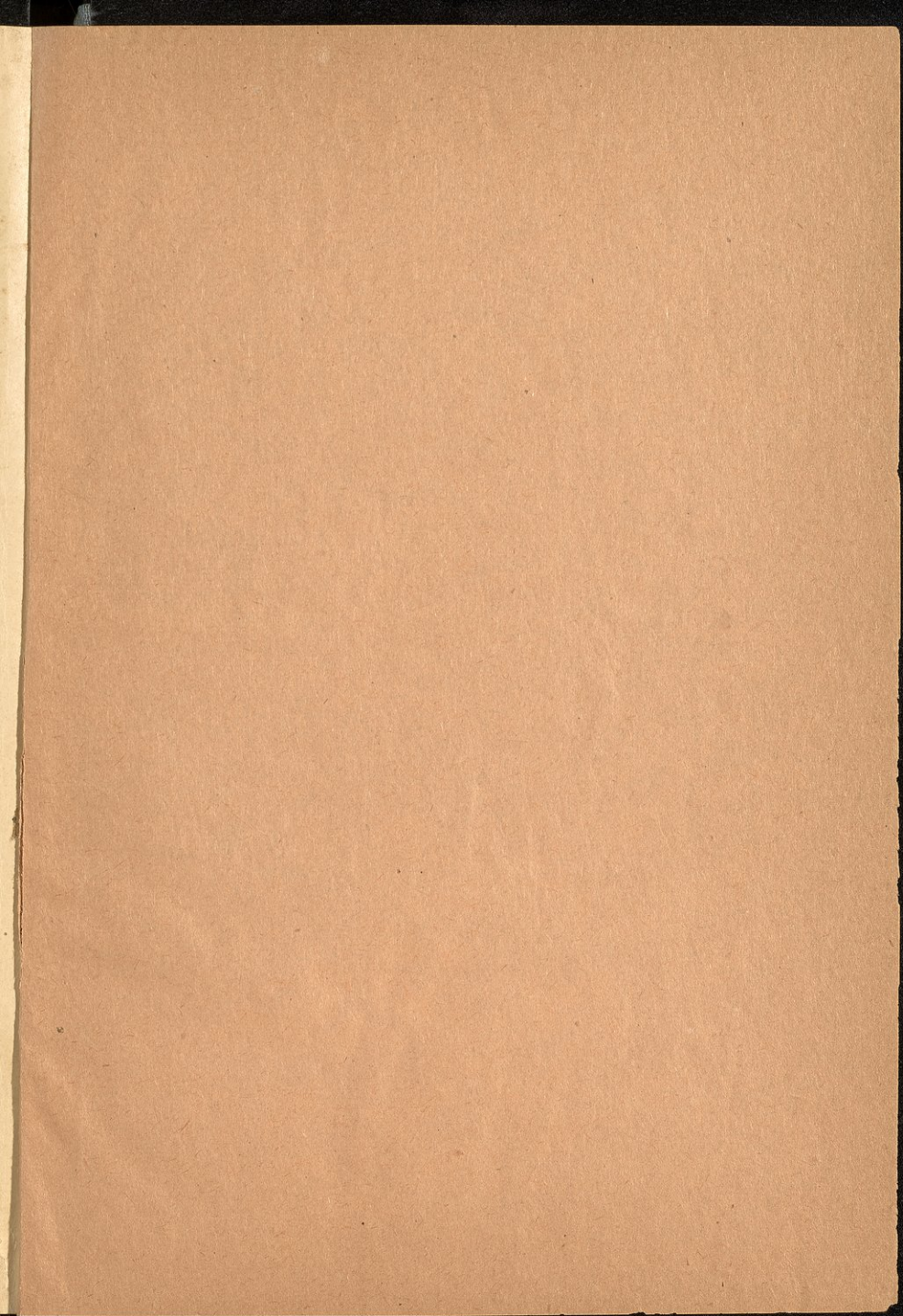




THE LIBRARIES  
COLUMBIA UNIVERSITY







# دین و شئون

— تألیف حاجی شیخ اسدالله محمّانی —

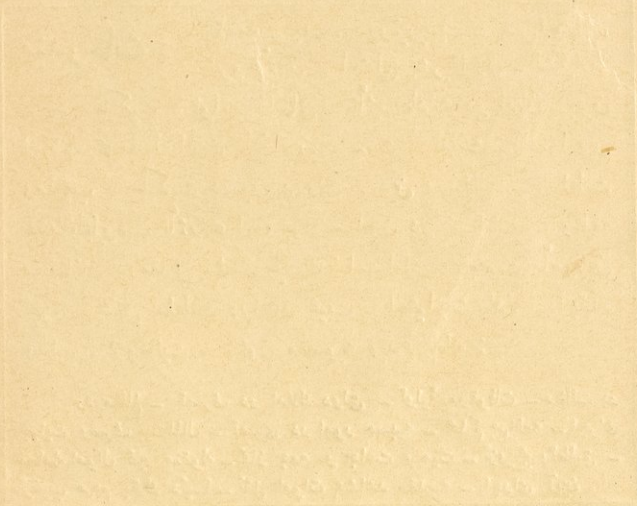
**مندرجات :** مقدمه - بشر - دورهٔ بربریت - حس احتیاج -  
شروع تمدن - احتیاج بشر بقانون - تشکیلات  
- حق حاکمیت - قوانین آسمانی - تأثیر عادات در ادیان - دین  
اسلام و محیط ایران - غایب دین - نبوت - امامت - اصول دین  
و مذهب - حاکمیت در دین و دولت - دین و سلطنت - سلطنت  
حقه و جایزه - تأثیر عدل و جور سلطان در سلطنت - وظیفه  
مسلمانان در مقابل سلطان جائر - نیابت امام - وضعیت مأمورین  
جزو - شکل سلطنت در زمان غیبت - احتیاجات حادثه - اجتهاد  
و تقلید - روحانیت - شئون مفصوبه و بدع باطله :-

رد مظالم - تصرف در املاک دولتی - تولیة موقوفات - دخالت در  
جباہت و صرف بیت المال - تصدی در امور حسبیه - محاکم صرافیه - اجزای  
معامله اموال غیر منقولہ - نماز جمعه و جماعت و میت - تزویج و تطلیق -  
ترغیب مردم بترک دنیا - نقل اموات بمشاهد مقدسه - اجرای آیین .

استانبول — مطبعهٔ شمس

1892

THE UNIVERSITY OF CHICAGO



حاجی شیخ اسدالله مقامی

# دین و شئون

استانبول — مطبعہ شمس

۱۳۳۴

کتابخانہ سعید نفیسی

طهران — ایٹک ۱۲۰۵

نمبر — ۱۲۶۵

893.791

M31

548580



# دین و شئون

— تألیف حاجی شیخ اسدالله ممقانی —

مندرجات: مقدمه — بشر — دوره بربریت —  
حس احتیاج — شروع تمدن — احتیاج بشر بقانون —  
تشکیلات — حق حاکمیت — قوانین آسمانی — تأثیر عادات  
در ادیان — دین اسلام و محیط ایران — غایه دین —  
نبوت — امامت — اصول دین و مذهب — حاکمیت در دین  
و دولت — دین و سلطنت — سلطنت حقه و جایره — تأثیر  
عدل و جور سلطان در سلطنت — وظیفه مسلمانان در مقابل  
سلطان جاير — نیابت امام — وضعیت مأمورین جزو —  
شکل سلطنت در زمان غیبت — احتیاجات حادثه — اجتهاد  
و تقلید — روحانیت — شئون مفصوبه و بدع باطله : —

رد مظالم — تصرف در املاک دولتی — تولیة موقوفات — دخالت در جبايبت  
و صرف بیت المال — تصدی در امور حمسبیه — محاکم مرافعه — اجرائی معامله اموال  
غیر منقوله — نماز جمعه و جماعت و میت — تزویج و تطلیق — ترغیب مردم بتوکل دینا  
— نقل اموات بمشاهد مقدسه — اجرائی آیین .

1881

ادبار ایران ما، در ظرف اعصار اخیر فاجعه محسوس است. این حادثه منحوس، نظر متفکرین ما را در تحت تأثیرات تلخش، از چندی بدینطرف جلب کرده و کسانیکه در تدقیق اسباب و عوامل این بدبختی غور نموده اند باندازه فهم و فراست خود حکمها داده اند: گروهی سبب اصلی این تدنی را وداع ایران بایام نشو و ارتقا و وقوع آن در دوره پیری و انحنا پنداشته، طاقه سیران در مسیره قرون وسطی و باز ماندنش از سر منزل تعالی و اعتلا انکاشته اند.

جهی عامل حقیق این انحطاط را فساد اخلاق خواص دیده، جماعتی تفسخ عادات عوام فهمیده اند.

برخی واسطه واقعی این ارتجاع را سوء سیاست دولت یافته اند، بعضی جهل و ضلالت ملت.

و اغلبی علت العمل این همه ادبار و ارتجاع و تدنی و انحطاط

را بعد جغرافیای ایران از مشرق مدینت، یعنی مغرب، دانسته  
و گفته اند: -

مبدأ تمدن عالم و منشأ ترقی کون قوه برق و بخار، اعمال  
قطب نما، استعمال باروت، صناعت طباعت بوده و بواسطه این  
وسایط، قتل جبال، در پیش پای انبساء بشر سر فرود آورده  
امواج سرکش بحاره، باولاد آدم متقاعد گردیده. برزخها از  
میان مرتفع، قطعات عالم مربوط، مسافت بلاد نزدیک و در  
امر مناسقات سرعت و سهولتی بعمل آمده، تا مردم این عوالم  
بیکانه اختلاطی و افکار نوایغ فرزانه ارتبساطی پیدا کرده  
عناصر فعاله بشر، در تهوین حوائج و تأمین سعادت نوع خود  
بتوحید آرا و تشریک مساعی موفق شدند.

و بوسیله این وسایل، انوار علم در اقطار عالم منتشر گردیده،  
استار جهل از محیط کره مرتفع. خلائق بیدار شدند، حقایق  
درکار. اختلالها روی داده انقلابها سرزده نظریهها تغییر یافته  
سیاستها عوض گردید؛ قوانین متقنه وضع و حکومتهای مقننه  
بسرکار آمد؛ نادست تجاوزها در قید، پای نظامها در بند و  
بندهگان خدا اندکی بحقوق خدا داد خودشان نایل گشتند.

مثلاً: - اگر عقربه قطب نما، عقل انسان را با اشارت  
ارشاده بتعمین جهات، هدایت نمیکرد؛ ملاح و مرا کب، در

طی مراحل بتعقیب کواکب و التزام سواحل، مجبور بود .  
اگر قوه بخار ، در جر قطار و سوق سفاین ، خارقه  
نمینموده؛ مقدرات صحرا کرد و دریا نورد ، دستخوش بادهای  
مخالف و موافق ، باز بجهت بادیمایان منافی مانند ناقه و ناهق  
میکشت .

اگر طریق اعمال و استعمال باروت بدست نیامد ؛ راه  
فساد هاروت و ماروت ابناً بشر مسدود ، باب عدل و انصاف  
مفتوح ، بساط امن و امان مبسوط نمیشد .

اگر صناعت طباعت شیوع نییافت ؛ ابتکار افکار ، برده  
نشین ، شواهد آثار ، خلوت کزین ، جراید از فواید مجرد ،  
متاع معرفت فاسد ، کلای علم کاسد ، راه هدایت بسته و طریق  
ضلالت باز میماند .

و در عقب همه اینها ؛ اگر قوه برق ، بوسایط و وسایل ،  
سرعت برقیه نمی بخشید ؛ قافله بشر ، در قطع منازل ترقی  
لنگ و پای ارباب مساعی ، در سر هر فرسنگی ، بسنگ میامد . . .  
و نیز گفته اند که چون کشف و ابداع اینهمه اسباب  
عوامل ، در ممالک غرب اتفاق افتاده و مغرب را مطلع انوار  
علم و معرفت گردانیده ؛ این است که ممالک شرق هم بعبارت

قدیم تحت الشعاع واقع شده و هر شمشه ذاتی یا تاریقی را که قبلاً داشته است کم کرده .

و یا اینکه اینهمه وسایط علمی و وسایل فنی که در مغرب ایجاد و اختراع شده اقوام غرب را با انواع اسلحه مادی و معنوی مسلح و بر ملل مشرق بلرزه مسلط گردانیده و از آنجا که اقوام شرق، خواهی نخواهی، تحت تسلط و نفوذ مغربیان رفته اند، بروفق دستور «الحکم لمن غلب» و باقتضای قاعده «آکل و مأکول» بمحو و انقراض محکوم، و بزوال و اضمحلال مجبورند؛ زیرا، در عالم امکان - که میدان مبارزه و معرکه احتراصی است - هر لقمه خوردی، طعمه یک شکم بزرگی است. و هیچ ضعیف از دست قویتر از خودش تخلیص گریبان نمیتواند .

ارباب خبرت و بصیرت، تدنی گردونه سیرما «ایران» را بحفره مخوف انقراض، از سوائق مذکوره دیده و اصحاب همت و عزیمت، در صیانت ما ایرانیان، از سقوط مدهش و مخوفی در آن حفره، به تعقیب نظریات ایشان کوشیده اند .

کسانی به پیوند دادن مدنیت عصر حاضر، بمزاج ملی ایرانیان و ادخال روح تازه بقالب افسرده ایشان نظر همت گاشته، اشخاصی برفع وقفه نمود ایرانیان در مواقف قرون

وسطی و سوق ان بمراحل زندگانی قرن بیستم بدل جهد داشته اند .

قومی باقتران معنوی واقتفای مادی مشرق بمغرب حصر امل کرده اند . فرقه بتداول صنایع وفنون و تعامل وسایط و شئون ان دراین .

احزابی بتغییر طرز حکومت و تبدیل سبک سیاست قصر عمل نموده اند ، جمعیتی بتهدیب اخلاق و تنقیح عادات .

و بسیاری - که اصل مقصدرا خیلی از نزدیک ، تعقیب نموده و الحق ، بهدف بسی تقرب جسسته اند - به تعمیم معارف و تأسیس مکاتب کوشیده کمی هم در تسهیل اصول تحصیل و اصلاح الفبا کار کرده اند .

دراین میان اشخاصی نیز موجود بوده اند که توطئه اینهمه مقدمات سقیمه را بدین ونسبت تولید این همه نتایج وخیمه را باین داده وکمان برده اند که دین مخالف تمدنست واین منافی ترقی ! .. و چون اغلی از اصحاب این عقیده از ارباب دین و ایمان رسیده اند ؛ رای همه ایشانرا - ولو خطا دارد - بغرضی و فکر تمامی آنانرا - ولو عناد آرد - بمرضی حمل نمیتوان کرد ...

والبته دین مبین اسلام ، که اکمل ادیانست و افضل

شرایع ، مظهر اعجاز است و مبدأ بدایع ، مهذب اخلاقت  
و مری خلائق ، منقد لو هاست و مقوم حقایق ، احکام محکما .  
تست آیات پینات ، تنزیل رب العالمین است و تبلیغ رسول  
امین ، مبری از ریب ، مصدق عقول ، معری از عیب ، مسلم  
فحول ، آمر معروف ، ناهی منکر ، محق حق ، مبطل باطل ،  
هیچوقت و هیچوجه ، منافی ترقی و مخالف تمدن نمیشود .  
منصفان ، دین را در معرض تعریض نهاده ، مقبلان ، آیین  
را مورد ایراد قرار نداده اند . ارباب وجدان ، بخطای  
خود مقرند و اهل ایمان به تقصیر خویش معترف : -

« اسلام بذات خود ندارد عیبی

هر عیب که هست در مسلمانان است » [۱]

از مسلمانان<sup>\*</sup> ما مسلمانان و از سیه کاری ماتبه کارانست  
که دینداران دل آزرده پیش خداوند دین و آیین شکایت  
برده و بحضور حضرت ختم المرسلین عرض تطالم کرده اند که :-

« دین ترا از پی آرایشند ،

از پی آرایش و پیرایشند .

بسکه بستند بر اوبرك و ساز

کرتو بینی لشناسیش باز! ... » [۲]

[۱] لادری . [۲] نظامی .



راستی ؛ دین خدا را بسلیقه خود آرایشی و آیین مصطفی  
را بقریحه خویش پیرایشی داده، بفصل خطاب رنگ و روغنی  
و باصل کتاب ساز و برکی بسته ایم ؛ که در واقع حق در  
باطل مستحیل شده . سنت در بدعت مستهلك . مقدمه احوال ،  
از دیباچه اعمال پیدا . وخامت مال ، از شامت حال ظاهر  
و هویدا . ملیونها از بصر ، بیگانه خیر و همخوابه شر . هنوز  
در مملکت ؛ ضرورت و سفالت مستقر ، دوره بربریت مستمر .  
هنوز در ملت ؛ حوائج مبرمه محسوس . ترقی ، معکوس .  
تمدن نا مشروع . قانون نا مطبوع . تشکیلات دچار اشکال .  
حق حاکمیت در اخلال . قوانین آسمانی ، بی مطالب و راغب  
و مظاهر . تاثیر عادات و خرافات بر دین ظاهر . دین اسلام  
در محیط ایران مجهول الغایه . غایه دین سرمایه آن و این .  
حکمت نبوت و رسالت مستور . فلسفه امامت و خلافت مخفی .  
اصول دین مهجور . فروع مذهب منسی . وجهه حاکمیت در دین  
و دولت فاطل . سلطنت حقه موصوف بیاطل . عدل معدول .  
جور جاری . وظیفه مسلمانان مجهول و غیر معین . نیابت امام  
مشغول و غیر مبرهن . وضعیت مأمورها مورث مفساد . شکل  
حکومت باز یحیه عقاید . احتیاجات حادثه متراکم . اجتهادات  
شخصیه حاکم . روحانیت فرمانروا . رهبانیت فرمانفرما .

شئون دولت مغضوب . بدع باطله مرغوب . محاکم شست  
و شوخانه مظالم . حیل شرعی در فن ارتشا فرعی . املاک  
دولتی در تصرف غیر . عایدات اوقاف مصروف اشرفاتی  
خالی از خیر . منابع بیت المال مختل . مصارفش نامشروع و معتدل .  
تصدی امور حسبی برای مفتخواران کسبی . محاکمات مخالف  
معقول . معاملات منافی منقول . نمازها کره رقصانی .  
نیازها فریه و بهتانی . نکاحهایی ربط . طلاقهایی ضبط . ترغیب  
مردم بترك دنیا بندی . مواعظ و نصایح چرندی و پرندی .  
اجرای آیین برخلاف دین و برضد قوانین . بالاخره ؛ مکارم  
اخلاق مردود ، محامد اوصاف مطرود ، وقایح افعال مطلوب ،  
قبایح اعمال محبوب ... و بیك کلمه ؛ اسلام دایمی ، دین دانه  
حقیقت افسونی ، حق افسانه ! ...

کر مسلمانان همین است که حافظ دارد  
وای ! که از بی امروز بود فردایی ...

\* \*  
\*

بلی در عالم امکان ، هیچ معلولی بیعلت ، هیچ اثری بی  
موثر بوجود نمیرسد . و البته استیصال ملت قدیمی را عللی و

اضمحلال مدنیت قومی را عواملی است .

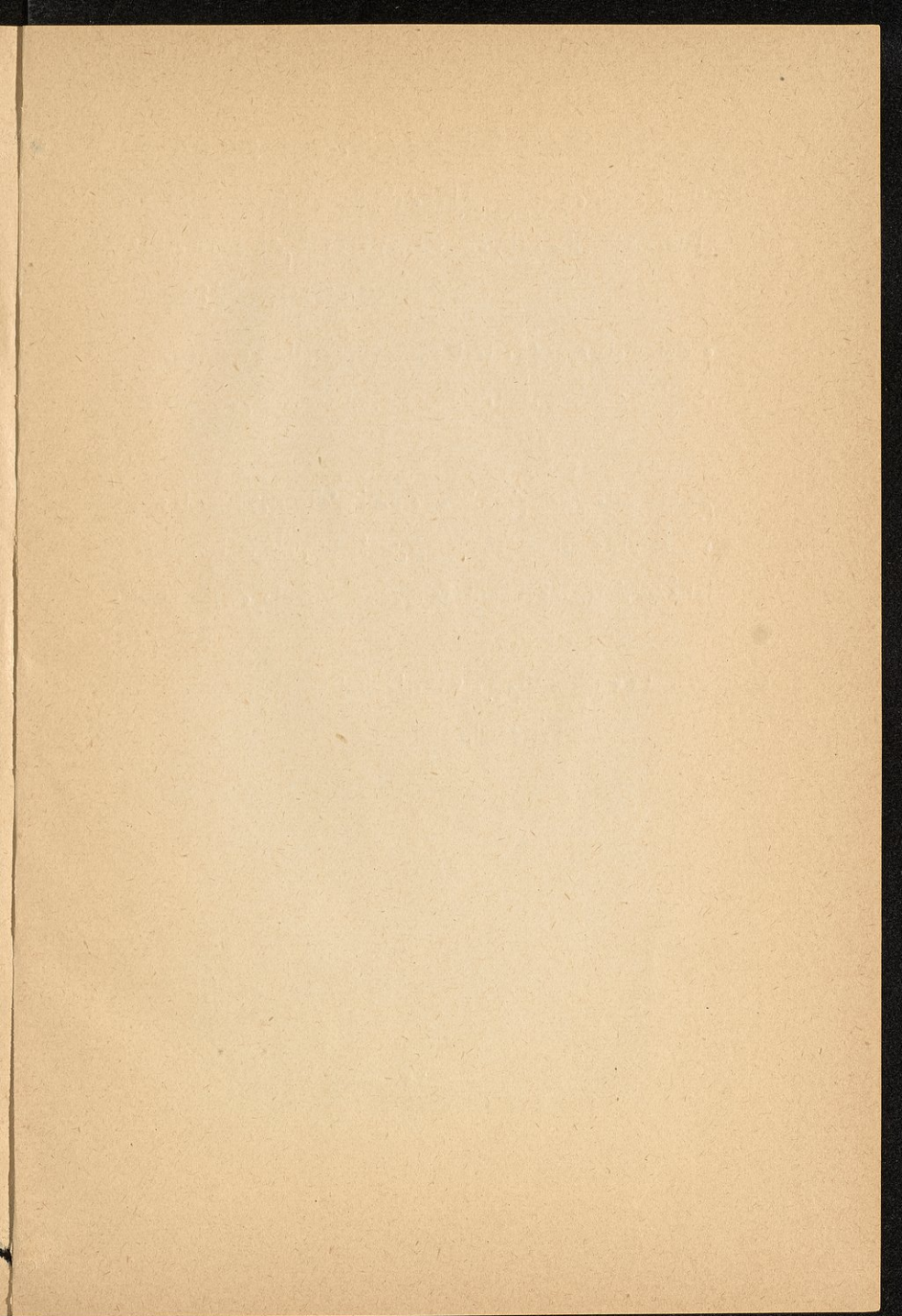
اسباب عدیده که بنظر اولوالالباب رسیده ، بدون شك  
و شبهه ، در فراهم آوردن موجبات این استیصال و اضمحلال  
دخالت مؤثری داشته است .

مؤثر ترین علل معهوده ، باعتقاد ما ، همین « داء الضلاله »  
بوده و امراض دیگر را این درد بی امان ، تولید و یا تقویت  
نموده است .

و ما در این رساله مختصر ، به تشریح همین ماده خواهیم  
کوشید . اگر این عقده مزمن برونق مراد تحلیل یافت ،  
و امید است ، ملت را خدمتی بجا آید و از ذمت ما فریضه ادا  
گردد ...

— استانبول ، ۲۷ ربیع الاخر ، ۱۳۳۶ —

اسدالله محقانی



## بسم الله الرحمن الرحيم

### ۱ بشر

---

بشر؛ مخلوقی است خودبین، جانوریست کرسنه چشم، حیوانیست طلاکاری شده، بسود خود میگرداید، از زیانش میگریزد.

زمان وزمین ما، از این نوع مخلوقات، لکها، فلکها داشته و دارد که همه از حیث جنس و فصل و نوع و خواص متحدند و در اخلاق و عادات و ادیان و تمدن مختلف.

بسا کسانیکه مبدأ و منشأ بشر را از غوک، از بوزینه و یا از حیوان دیگر دانسته اند؛ ولی کتب آسمانی برای ما یاد داده است که پدر شما «آدم» است و مادر شما «حوا».

## دورهٔ بربریت

مبدأ و منشأ بشر ، هر چه و یا هر که باشد ؛ نوع بشر از عمر خود قسمتی را گذرانیده است که « دورهٔ بربریت »  
 اش مینامند .

کتب آسمانی میگوید : « وقتی که آدم ابوالبشر ، از بهشت بیرون شد و از آسمان بزمین فرود آمد ؛ برای حفظ ناموس خود محتاج برک سبزی بود . »

فلاسفه میگویند که « انسان ، در اوایل خلقت خود ، مدت مدیدی ، مانند بهایم بسر برد . »

در هر صورت ؛ انسان امروزه ، دران نقطهٔ از مسیرهٔ تمدن که هست ، اگر اندکی ایستاده و باعقابیکه ازوی درآمده است ارجاع نظری بکنند ؛ در مبادی تمدن ، کلهایی از بهایم دیده اجداد خود را در ان میان میشناسد .

از مهمترین اختراعات امروزه بشر تا ادنی ترین اسباب  
زندگانی وی ، هر کدام را بگیری ، خواهید دید که اجداد  
بجای شما از آن محروم بوده است .

مثلا قوه برق - که از يك مركز و دريك طرفه العین ،  
عالی را روشن میکند . و مکتون خاطر دو مرد بیگانه را ،  
که شاید در تمام عمر روی همدیگر را ندیده اند ، از این سر  
دنیا در آن سر دیگرش ، بیکدیگر میفهماند و صدای دو  
آشنای صمیمی را از فرسخها مسافت همدیگر میرساند .  
و هزاران هزار مردم را در اطاقهایی باسم « تراموای »  
برداشته در خیابانها روزتاشب ، شب تاسحر میکرداند - مدتی  
قبل برای انسانها مجهول بوده است .

قوه بخار - که شهر را بدنبال خود بسته منزل بمنزل  
و عالی را سوار کشتی کرده ساحل بساحل میکرداند و کارخانها را  
بکار انداخته کارهای محیر العقول میکنند - دريك قرن قبل  
مکشوف نبوده است .

آبها ما ، کو کرد را بجای کبریت استعمال میکردند .  
اجداد ما ، آتش را از دل سنگ خارا بیرون میآوردند . اسلاف  
شان چوبهای خشک را ساعتها بهم سوده آتش میآفرودختند  
و بخاموشی آن چراغ ، قیبه کور میشد . و بی شبهه ، عصری

بوده است که در ظلمت محض میگذرانیده اند .

این، تنها ترتیب تکامل یک روشنائی است که بمحیط تاریک بشر راه یافته و ایشان را از فلاکت ظلمت رهانیده است . آلات، ادوات، لوازم و اسباب زندگانی امروزه بشر، همه وبدون استثنا تمام این دورها را گذرانیده . انسانیکه امروز، در قصرهای بزرگ دلگیر میشود، وقتی برای کندن کودالی برای خود، تیشه نداشته است . آنکه هرروزه لباسی عرض میکند، وقتی تنها پوست حیوان میپوشید . و در وقتی آن را هم نداشته . و در آن عصر بود که انسان لحّت و عور بازیچه با دوباران میشد و سرد و گرم زمانش کله کله از کوهی بدشت از دشتی بدره میراند . بیلاشی و قشلاشی عشایر ما نمونه از زندگانی اجداد بشر است و معلوم نیست که کله های بشر دران دوره، نظم دسته کلنک را از طیور و ترتیب کله اهورا از وحوش داشته اند .



احتیاجات ابتدائی را - که انسان در اول امر حس کرده است - همه حیوانات حس میکنند . و همان حس احتیاج است که کله‌های طیور و دسته‌های وحوش را در زمستان از سرد سیر بگر مسیر و در تابستان از گرم سیر بسرد سیر میکنند . اگر کله آهورا در چرا و دسته کلنک را در هوا دیده آید؛ میدانید که حیوانات نیز در زندگانی خودشان باندازه شعوریکه دارند تابع يك نظم و مطیع نسبی هستند .

کله آهورا که در چرا می بینید همه آنها مشغول نیستند . یکی دوتا از میان خودشان قراول دارند که ظهور حیوان مفترسی یا بروز صیاد محترصی را میباید . همین که خطری سرداد همه میگریزند و در حین فرار پی يك پنبش اهنک را میگیرند . دسته کلنک را در هوا تماشا کنید، خواهید دید که يك

سلك مستقيمی از این حیوانهای انتظامپرور در مدنظر شما  
متمد شده . مدتی باهنگ و ترتیب مخصوص راه میروند . سر  
دسته آنها خسته میشود . گان ننگیند که برهم خواهند خورد  
جلویها آهسته تر میگردند و عقبی هاتندتر . وقتی می بینید  
نظام « يك بيك » که داشتند حالا « خط زنجیر » شده .  
اول از دست راست شما بدست چپ پشت هم متمد بودند .  
حالا از مدنظر شما بسمت افق . پهلو به پهلو صف کشیده اند .  
پس از لحقی باز نظام « يك بيك » پیدا میکنند . ولی این  
دفعه پیش آهنگ آنها همان نیست که اول بود . پیش آهنگ  
نخست ، حالا عقبتر از همه میاید . حتی جای همه کلنگها تغییر  
یافته نمره که اول از دست چپ داشتند حالا همان نمره را  
از دست راست دارند . و این همه تبدلات ، در هوا و در پیش  
چشم شما - بی آنکه هرج و مرجی روی دهد - بعمل می آید .  
خانه داری ، موش ، عاقبت اندیشی مور ، فرمانفرمانی نحل ،  
فرمانبرداری زنبور . صیادی ، عنكبوت ، استادی قز ، همه ،  
هر يك دلیل شعور و برهان احساس آنها است حوایج ضروری  
خود را ...

و از کجا معلوم است ، که اگر این حیوانهای ناتوان دست  
و پای انسان را میداشتند ، مثل مردم به تأمین اساسی احتیاجات  
خود نمی پرداختند ؟ ...

انسان ؛ که قامت مستقیم ، پای مستقل ، دست و پنجه  
 مستعد بکار و صنعت داشت ، این احتیاجات را حس کرد  
 و چاره رفع آنها را اندیشید و دید که به تنهایی از عهده انجام اینهمه  
 حوائج نمیتواند بیاید .. شما ، اندکی فکر کنید تا ببینید که  
 یکنفر انسان برای يك معیشت عادی از چند صنعت محتاج  
 استفاده است : بی شبهه یکنفر انسان در يك آن هم بنا ، هم  
 نجار ، هم شیشه کر ، هم آهنگر ، هم جولاهه ، هم خیاط ،  
 هم زارع ، هم دروگر ، هم آسیابی ، هم مکاری هم نانوا ،  
 هم قصاب ، هم آشپز و هم خیلی غیر از اینها میتواند بشود .  
 و اگر يك چند صنعتی یاد بگیرد و نقش مساعد استفاده از همه  
 آنها نخواهد بود .

پس افراد بشر ، برای رفع حوائج کونا کون خود محتاج

تعاون بهم‌دیگر بوده اند و قبل از همه آنها ، انس ازدواج و حس تولد و تناسل - که در همه حیوانات وحشی نیز موجود و مشهود است - نوع بشر را بدسته‌های کوچک تقسیم و افراد هر دسته را دور هم جمع کرده بود .

احساس احتیاجات ، فکر چاره رفع آنها ، دریافتن لزوم تعاون ، این دسته‌های کوچک را مجبور کرد که بیکدیگر تقرب جسته باهمدیگر معاوضه مساعی بکنند .

آغاز مدنیت بشر ، از این نقطه شروع شد . و معنی اینکه گویند : « انسان ، مدنی بالطبع است » نیز همین است .

## ۵ احتیاج بشر بقانون

دسته‌های کوچکی که آنها را انس ازدواج و حس تولد و تناسل تولید کرده بود ، خانوادهای ابتدائی بشر بشمارند . از خانوادها جوقه‌ها ، از جوقه‌ها طایفه‌ها ، از طوایف

عشیره‌ها ، از عشایر قبیله‌ها ، از قبایل اقوام ، و از اقوام ملتها تشکیل یافته اند .

ولی فراموش نکنید که : « انسان مخلوقیست خودبین ، جانوریست گرسنه چشم ، حیوانیست طلا کاری شده ، بسود خود میگرداید ، از زیانش میگریزد » .

وقتی که این دسته‌های خورد و بزرگ با جبار احتیاج تعاون ، همدیگر نزدیکتر می‌آمدند ، هر فردی در مقابل افراد دیگر هر دسته در حور دسته‌های آخر سود خود را می‌جست ، از زیان خود میگریخت و میخواست که حواشی خویش بیشتر و بیشتر رفع شود و از این رو در میان نوع بشر که محتاج تقرب و تعاون بودند ، مبارزه حیاتی شروع میشد و شك نیست که مظفریت نصیب زور بازو و قوت نیرو میکشست و از آن میان قهرمانها سر در می‌آوردند و سلطنتها تشکیل میافت .

اگر چه این زبر دستها منافع زیردستان خود را ناجائزانه موافق منافع خود بود مراعات مینمودند ، ولی این مراعاتها برای اداره و رفع حواشی آنها کافی نبود . لابد پای باره نظامات میان می‌آمد که موقع قانون را میگرفت .

وقتی که ما « قهرمان » و « سلطان » و « قانون » می‌شویم شما قهرمانهای بزرگ عالم . سلاطین معروف جهان قوانین مدون

دول متمدنه را در نظر نگیرید. هر عهدهی نسبت بمقتضیات و مساعدت محیط خود، قهرمانها، سلطانها، قانونها بوجود آورده است. در میان اجداد شما آنکه دکنک خوب میزد، سنک راست میانداخت. قهرمانی، وانکه جمی انسان لخت و عور پا برهنه وشکم کرسنهر را زیر فرمانش میاورد سلطانی بود.

وا کر شما اغلی از شئونات را که امروز نظر شما را ابدآ جنب نمیکند تدقیق کنید خواهید دید که مغز خیلی از فلاسفه عصر، خود را خسته کرده تا سر و صورتی پیدا نموده و در میان افراد بشر متداول شده و حالا از فرط بداهت بنظر انسان نیاید. پدر کیست؟ پسر کیست؟ جفت چیست؟ همسر کدام است؟ معنی مال، ملک، تصرف، تملک، وراثت، اخذ، اعطاء، متاع، اولاد، احساب، انساب، حق، تجاوز، تعدی، ظلم، زور، سرقت، قتل، استقام، شرف، حیثیت، توهین، تعظیم، تحقیر، تکبریم و هزاران امثال اینها چه چیز است؟..

همه اینها قوانین است که از روی احتیاجات بشر احداث شده و در میان نوع چنان ریشه دوانده که هر فردی در جمعیت بشر تولد یافته خود را از مراعات آنها ناچار دیده، زیرا که بپذیرفتن عضویت هیئت اجتماعیه مجبور بوده و در خارج آن هیئت نمیتوانسته است زندگانی بکند.

وکان نکنید که بعضی از اینها قبل از حضرت محمد، حضرت  
 عیسی، حضرت موسی و یاد دیگر انبیاء الله (صلی الله علی نبینا و آلہ  
 و علیہم اجمعین) متداول نبوده و یا اینکه بعضی دیگر مسائل  
 حسی بدیهی بوده و خود بخود نشأت کرده است؛ بلکه همه  
 اینها و امثال اینها را احتیاج بشر بنظام معاش خود تولید کرده  
 و بعد؛ بعضی از آنها در سلك عادات و اخلاق منسلك گردیده  
 و بعضی دیگر از جانب انبیا و اولیا با امر خدا و از طرف فلاسفه  
 و واضعین قوانین باقتضای حکمت و اجبار احتیاج توسعه  
 و اصلاح دیده سمت «احکام» و یا «قوانین رسمی» را یافته است.  
 از اول و قتیکه نوع بشر پادایر تمدن گذاشته و بر رفع احتیاجات  
 خود شروع کرده، احتیاجات بشر نیز احداث قوانین نموده  
 است. از آغاز مدنیت تا کنون؛ هیچ زمان، هیچ مکان، خالی  
 از قانونی نبوده است. وحشیهای افریقا - که هنوز از دوره  
 بربریت پر مفارقت نکرده اند - باز قانون اخذ و اعطای را  
 میدانند. معنی تملك و تصاحب را میفهمند. از قتل و سرقت  
 و غصب جلوگیری میکنند. سارق را مجازات میدهند. قاتل را  
 بمکافات میرسانند. از غاصب نقاص مینمایند. و همه اینها نمونه  
 از قوانین ابتدائیه است که در بین اجداد ملل متمدنه نیز وقتی  
 متداول بوده است. و البته قوانین ابتدائیه، وضع و ترتیبات

قوانین امروزه رانداشته است. از طرف نماینده، وزیری، سلطانی طرح نمیشد. در کمیسیونهای مخصوص تدقیق نمیکشت. بتصویب مجالس شوری و سنا میرسید. بلکه اوایل، همه قواعد و قوانین را احتیاج بشر احداث میکرد. و نیز همان احتیاج، آنها را در میان افراد بشر مجری و متداول مینمود.

## ۶

### تشکیلات

احتیاج بشر، ابتداء، قوانین را بخوی که ذکر شد شروع باحداث کرده و بعد تمدن بشر رو به پیشرفت گذاشته و هر چه مدنیت پیش رفته احتیاجات متزاید کشته و بتزاید احتیاجات قوانین تکثر پیدا کرده و بالاخره کثرت احتیاج بقوانین، وضع و ترتیب خود قوانین را نیز تحت قانون درآورده و از جمع و تفریق اینهمه قوانین، تشکیلات حاصل شده و تشکیلات نیز درخور احتیاجات متزاید پیدا کرده و مثل خود احتیاجات همدیگر مربوط کشته و مانند شبکه حیات بشر را بر زیر تسلط



خود در آورده است. در بدو شروع مدینت که از میان بشره، تازه تازه، قهرمانها سردر میاورند البته محتاج وزیری نبودند. بعد که دوره قهرمانی بدور حکومتهای کوچک مبدل میشد و حکومتهای مختصر تشکیل میافت؛ بی شبهه به تعدد وزرا احتیاجی نبود.

تشکیلات لشکری را، ابتدا، سیروس اعظم در ایران بنا نهاد. چایار و چابار خانها، تقسیمات کشوری، ضرب سکه و رواج پول را بدو، دارای اول احداث کرد.

شک نیست که قبلاً، ترتیبات وزارت جنگ، وزارت داخله، وزارت مالیه، و وزارت طرق و شوارع در میان نبود. و حالا هر یکی از این تشکیلات چندان شعبهها پیدا کرده که اداره همه آنها از حیث قدرت يك وزارتخانه خارج است. وزارت داخله و عدلیه و معارف و تجارت، زراعت و ادیان و مذاهب و پست و تلگراف و تلفون، و وزارت جنگ و وزارت بحر، و وزارت خارجه و وزارت مستملکات و غیره تشکیلات مستحده است که از هم دیگر تولد یافته و همه اینها را ترازد احتیاجات تولید کرده است. و امروز - که اغلب دولتهای روی زمین دست بگریبان هم دیگرند - احتیاج آنها بجلب و جمع افوقه و به تقسیم آن به مردم يك وزارتخانه بنام (وزارت اعاشه) ایجاد کرده و معلوم نیست که

ترقی، تکثیر و تنوع اسبان پیمایشی، از وزارت جنگ  
وزارتخانه مخصوصی - مثلاً باسم «وزارت هوا» برای خود  
تفریق نکند؛ چنانکه وزارت بحر که جزوی از وزارت جنگ  
بوده همان کار را کرده است. و همچنین وزارت عدلیه، معارف،  
تجارت، زراعت، ادیان و مذاهب، پست و تلگراف و تلفون  
شعبه‌های وزارت داخله بوده اند و از تکثیر احتیاط قوانین  
باندازهٔ وسعت پیدا کرده اند که از دایرهٔ امکان اداره يك  
وزارتخانه بیرون شده ناچار يك وزارت مستقلی گردیده اند.  
و نیز هر يك از این وزارتخانه‌ها شعبه‌های متعدد و مستقل  
و نظامات دارند که با وجود ارتباط همدیگر، حدود و وظایف  
و قوانین و نظامات مخصوصه دارند. و علاوه بر آن شعبات،  
شعبه‌های دیگری دارند که در اطراف و اکناف ممالک پراکنده  
شده و همه در مرکز منشأ خود مربوطند. و همه اینها - از  
سربازی تا وزارت جنگ، از فراشی تا وزارت داخله و همچنین  
در اجزا و شعبات وزارتخانه‌های دیگر... - روی هم رفته  
«تشکیلات» نامیده میشوند؛ حتی.. سلطنت، که به معنی ریاست  
همین تشکیلات است، مثل آنها، «جزئی» از جزئیات تشکیلات

و « جزئی » از اجزای حکومت است . [۱] و حکومت حالت روحیه منزع و مستحصی است از وجود و ارتباط آنها بهمدیگر و نسبت به مجموع آنها حکم « ماهیت » را دارد نسبت به « هیئت » . [۲]

## ۷ حق حاکمیت

وقتی که حق بر روی حاکمیت اضافه شد ؛ محتاج منطق میگردد . بدون حاکمیت ، هر قوه میتواند حکمرانی بکنند ؛ ولی حقیقت بی منطق ثابت نمیشود و تنها منطق است که حقیقت را مدلل میدارد .

بعض از حکمای متخصص غرب بر آنند که حاکم بالاستحقاق

[۱] مقصود از جزء و جزئی مفهوم مصطلحی است که در علم منطق دارد . جزء مقابل کل است ؛ مثل دست و پای ادم نسبت به مجموع بدنش . جزئی مقابل کلی است ؛ مثل زید و بکرو عمرو نسبت به مفهوم انسان .

[۲] ماهیت ، در علم منطق حقیقه ذاتی چیزی را گویند ؛ مثل حیوان ناطق بودن انسان بقول حکمای قدیم . هیئت ، شکل مرکب از صورت و ماده را گویند ؛ مثل قالب و قیافت آدمی .

خود هیئت اجتماعی است و میگویند : هر فردی از مادر خود  
آزاد میزاید و هر آزادی حاکم وضعیت خودش است : فقط  
ضرورت حیات اجتماعی، افراد را مجبور کرده است که آزادی  
بی سرحد خود را باندازه اقتضای همان ضرورت محدود بکنند.  
و این ضرورت است که افراد را بزیر بار تحکم هیئت اجتماعی  
کشانده است . و چون نیک و بد مقدرات هر هیئت اجتماعی  
راجع بخود اوست ، حاکمیت وضعیت او نیز حق خودش  
است . و از آنجائیکه هر حکم و قانونی ، در روی هر قسمتی  
از زمین ، بربك هیئت اجتماعی اجرا خواهد شد ؛ حق  
وضع و اجرای قانون را خود همان هیئت اجتماعی داشته است  
که حاکم وضعیت خویش و پیش خود مسئول مقدرات خودش  
است . و تنها آن هیئت اجتماعی میتواند که این حق خود را  
بر عهده يك شخص و یا يك هیئت کوچکتری وا گذاشته  
و خود مستقیماً یا مع الواسطه بر آن شخص یا هیئت نظارت  
بکنند .

عقیده بعض دیگر بر اینست که چون بالادست انسان ،  
که از مخلوق پیش نیست ، کردگار افریدگار نیست ؛ حاکم بالاستحقاق  
و سلطان بالاستقلال نیز ، ذات ذوالجلال اوست . و تنها آن  
خداوند افریدگار و پروردگار است که حق حاکمیت بر افریده

و پرورده خود دارد . وضع و اجرای قوانین معاش و معاد ،  
هر دو نیز ، حق ان خداوند است . و این حق باید از جانب  
خدا بیک شخص یا بیک هیئت وا گذار شود .  
و در هر دو صورت ، چون نیک بسکریم ، خواهیم  
دید : حق حاکمیت در « حکومت » میباید . بشرط آنکه ان  
حکومت محصول منزع تشکیلاتی بشود که از جمع و تفریق  
احکام الهی و یا از جمع و تفریق قوانین مقبوله ملت بوجود  
آمده باشد . زیرا که این حکومت در حقیقه حکومت خداوندیست  
که سلطان بالاستقلالست و یا حکومت هیئت اجتماعیه ایست که  
حاکم بالاستحقاقست . و ان شخص و یا هیئت که به تمین خدا  
بقولی و بانتخاب هیئت اجتماعیه بقول دیگر بسرکار میبند جز  
اسباب و ادوات کار نیستند . و از این جاست که انبیا اولوالعزم  
نیز مثل دیگر بندگان خدا خودشانرا دائماً تابع اوامر الهی  
داشته اند . و از پیش خودشان مرکز احکامی جمل نکرده اند .  
و هیچوقت از روی هوا حرفی نزده اند . و همیشه « هذا  
کتابنا ینطق علیکم بالحق » و « ان هو الا وحی یوحی » فرموده  
اند . و ازین جهت است که فرمانروایان مقتدر عالم هم حق همچو  
استبدادی را نداشته اند که دلخواه خودرا بر دیگران روا بدارند  
و اوامر کیفی خویشرا باسم « قانون » بر مردم اجرا بکنند .  
و انها که مانند « لوتی » چهاردهم فرانسه « قانون شخص

همیون ما است» گفته اند، مورد حمله عقل و منطق و معروض  
مواخذة تاریخ گردیده اند.

## ۸ قوانین آسمانی

در آن عصر، که نوع بشر، کله از کله‌های بهایم بوده،  
انسانی از حیوان فرق نداشته است. و ما اگر آن دوره را  
بنظر «دوره صغر انسان» بنگریم؛ خطا نکرده‌ایم. و همچنانکه  
تکالیف شرع، بر افراد بشر، پس از بلوغ وارد می‌آید؛  
نوع بشر نیز بعد از بلوغ - یعنی از آغاز شروع تمدن -  
مکلف گردیده است. و تمدن انسان از وقتی شروع گردیده  
است که در میان کله‌های بشر خانواده‌ها پیدا شده؛ تا اینکه  
از خانواده‌ها جوقه‌ها، از جوقه‌ها طوایف، از طایفه‌ها  
عشایر، از عشایر قباایل، از قبیله‌ها اقوام، از اقوام  
ملل تشکیل یافته است.

نوع بشر، در دوره صغر، حال افراد را نیز داشته است.  
سر و صورتیکه افراد بشر، در اوان طفولیت و در محیله خود

بمخدای خود می بندند ؛ نوع بشر نیز امثال آنها را بمخدای بی  
مثل و مانند خود بسته است . و در اوان بلوغ ، تدین بشر ،  
بطریق الهام پیدا شده و از رنگ و بوی او هامیکه خاطر بشر را  
در عهد صغر مشوب کرده بود خلاص نیافته است .

آنچه در ابتدای امر ؛ انسان لحّت و عور و عاجز و محتاج  
را رهبر تدین شده ؛ خاصه خوف و رجائی است که فیل دمان  
و شیر ژبان و مار کروزه و سگ درنده را مطیع و پرستشکار  
انسان ناتوانی میکنند . حس نعمت خواری و رابطه قلبی  
مرزوق محتاج بر از قست که انسان را قرنهای بنده پرستنده  
آب و آتش و خاک و درخت و کلو کرده . بیم عقوبت و امیدامان  
خائف عاجز از قادری قاهر است که نوع بشر را عصرها خاضع  
و خاشع منعمین ظاهری خود و بعضی از جانوران موزی  
گردانیده و مدت‌های مدید در مقابل آنها سجود و رکوع میکرده  
و از اولاد خود برای آنها ندزها ، قربانها میداده است ؛  
زیرا که انسان عاجز و محتاج میترسیده است که منعم از نعمت  
خود بکاهد و موزی برادیش بیافزاید و چون چاره امروزه  
موفقیت و غالبیت را نمیدانسته است ؛ از در استرحام عجز و مغلوبیت  
در میامده است . و این حس عجز و احتیاج ان ادوار جای  
منطق اثر و مؤثر این عهد را میکرده است . انسان متفکر  
و صنعتکار امروزه چون صنایع خود را مصنوع صانعی دیده ؛

برای مخلوق فوق القدره خود نیز خالق جسته واز صنعت  
بصانع - یعنی از مخلوق بمخالق - پی برده است.

نوع بشر ، که از دور صغر ، بمهد بلوغ رسیده ؛ آغاز  
تمدن و تکامل گذاشته و سپس استعداد وحی حضرت باری  
در وی پیداشده و در هر دوری از ادوار تمدن و تکامل خود  
باندازه لیاقت و احتیاجش مکلف گردیده و بتدریج تکامل استعداد  
و از دیاد احتیاجات مدنی او ، تکالیف خدای علیم و احکام  
شارع حکیم نیز بروی اکمال شده و دین خدا ، در ضمن این  
تکامل دورهای بزرگ «وهم» و «الهام» و «وحی» را گذرانیده  
و هر یکی از این ادوار باز درجاتی را طی کرده است که دور  
وحی تنها ، درجات خود را در عهد انبیای اولوالعزم طی نموده  
و در عهد خاتم الانبیاء ( صلی الله علیه و آله وسلم ) بدرجه کمال  
رسیده است ؛ ولی دین چنانکه در ابتدای نشو و نمای خود  
از غش او هام خلاص نیافته بود ، در ادوار تکامل نیز ، از  
تأثیر عادات اقوام رهانشده و هر دینی نسبت به مهر و محیط خود  
با او هام انسان جهول مغشوش و با عادات مردم محافظه کار  
مشوب گردیده است .



## تأثیر عادات در ادیان

دین و عادات در هیچ عصر و در هیچ محیط . بی زد و خوردی ، همدیگر بر نخورده اند . و در هر عصر و در هر محیط ، ابتدا ، دین مهاجم بوده عادات مدافع و بالاخره ، در نتیجه يك تصادم ناگزیر ، باهم امتزاج و التیامی یافته يك نوع اهنگی پیدا کرده اند که این اهنگ اسم و موقع آن دین را گرفته است ، مثل کوزه آب صاف و زلالی که در خم نیلی رنگ ریزان ریخته شود . درون خم ، نخست ، هرج و مرجی که لازمه هر زد و خورد و تصادم است پیدا میشود . بعد ، بتدریج سکونت و التیامی در میانه روی داده و بالاخره - مانند اهنگ اخیر دین و عادات - رنگ یکرنگی حاصل میگردد .

هر دین ، پس از اتخاذ اهنگ خود در محیط خویش موقع عادات را اجراء کرده و در حالت روحیه مردم آن محیط ریشه عادات را دوآند و هر دین تازه که باقتضای وقت برای

اصلاح دین سابق آمده همان معامه و استقبال را دیده که  
دین سابق دیده بود و از این جا است که در هر محیطی، رنگ  
و بوی قدیمترین ادیان و عادات، روی تازه ترین دینها پس  
از تحلیل و تدقیق لازم بادی تفاوتی ظاهر میشود.

چنانکه عادات، تاثیرات خود را روی ادیان می بخشد،  
بی شبهه. ادیان نیز، در عادات محیطی بی تاثیر نمیاند. فقط  
تاثیر هر يك در دیگری باندازه قوه و وضعی است که نسبت  
به دیگری دارند. اینست می بینیم که تاثیر دین در محیطهاییکه  
بالفلسه وحشی بوده اند بیشتر بوده و تاثیر عادات در محیطهاییکه  
بالفلسه متمدنند بیشتر است. زیرا در میان اقوامیکه تمدن شان  
بیشتر است عادات ایشان نیز منتظمتر و راسختر است.

و چون عادات، بتفاوت محیطها متفاوت بوده هیچ دینی  
از ادیان در تمام محیطها يك رنگ، يك آهنك را نداشته است  
و بلکه رنگ و آهنك دینها باختلاف محیطها مختلف و از هم دیگر  
متفاوت و متمایز بوده.

مثلا دین اسلام باختلاف عادات و احوال و روحیه اقوام  
مسلمه، تلقیاتی مختلف دیده و آهنك های متفاوت پیدا کرده  
است. امروز اسلامی که در اروپا است غیر از اسلامی  
است که در آفریقا است. و اسلامی که در آفریقا است غیر

از اسلام می‌آید که در آسیا است. و همچنین در آسیا با اختلاف محیط باز مختلف و متفاوت اقوام مسلمه باز متفاوت بوده و هر قومی، دین را برنگ محیط خود دیده و دین اسلام در نظر اقوام مسلمه با اشکال و انواع‌های مختلفه ظاهر گردیده.

در واقع، محیط برای مردم خود، حکم شیشه رنگین را دارد. ای مردم دیده. چنانکه انسان هر وقت از پس شیشه رنگین ننگرد تمام کاینات را در رنگ همان شیشه می‌بیند و برای دیدن رنگ حقیقی اشیا دیده غیر مسلح و یا عینک حقیقت بین لازم دارد. همچنین برای محاکمه حقایق از تاثیر محیط آزاد باید بود و یا اینکه تجرد موقتی باید پیدا کرد تا حقیقت را دید. و چون غیر از اشخاص خارق‌العاده و بااستثنای دهات یعنی: نوابغ، از تاثیر محیط خود تخلص کریبای، نمیتواند؛ ایست که مردم هر محیط دین را از نقطه نظر محیط خود دیده و دین واحد اسلام در میان اقوام مسلمه چه در نظریات، چه در عملیات مختلف در آمده و این اختلاف از اختلاف محیط و احوال روحیه اقوام مسلمه ناشی شده است.

با وجود اینکه نبی محترم مسلمانان حضرت محمد صلی الله علیه و آله خاتم الانبیا و دین مبین اسلام ناسخ ادیان بوده باز می‌بینیم که از تاثیر محیط و عادات اقوام مسلمه خلاص

نشده ، حق میتوان گفت که دین اسلام میان اقوام مسلمه  
صوری بوده و حقیقت اسلام کاملاً ظاهراً ننگشته و یا در بدو  
امر ظاهر شده و جریانهای مستقیمی در بین عادات پیدا نموده  
وبالآخره در تحت تاثیر عادات حقیقه اصلی خود را کم کرده  
و رنگ عادات را گرفته و چون نیک بنکریم خواهیم دید که عادات  
اسم «دین» و دین موقع «عادات» را احراز کرده و از این  
جاست که میتوانیم بگوئیم «عادات همیشه بر دین غالب بوده» .

اگرچه مصادمه دین با عادات ، در ابتدای امر مثل  
مصادمه منطق شخص است با عادات خود . چنانکه اغلب  
جاها عادات شخص بر منطق و حکمت غالب است . و بمجرد  
حکم منطق با ضرار عادتی ترکش نمیتوان کرد و ترک عادات  
اغلب موجب مرض میشود . همچنین وقتیکه دینی در حالت  
روحیه ملتی ریشه دو اند و موقع عادات را احراز کرد تغییر  
و اصلاح آنها سهل و آسان نیست . با وجود این عادات اقوام  
بمرور دهور و در تحت تاثیر اسباب و علل مختلفه تغیر و تبدل  
می پذیرد و با تغیر تدریجی عادات یکقوم ، دین ظاهری آن  
نیز تغیر مییابد .

خلاصه آنکه : دین از آسمان ، ابتدا بحقیقه اصلی خود  
نازل میشود . وقتیکه با عادات اقوام برخورد جریانهای صاف

و مستقیمی پیدا میکند و عکس این جریانها نیز از عادات در میان  
دین پیدا میشود. رفته رفته این جریانها تزیید میکند و از  
تزیید این جریانهای متضاد تداخل دین و عادات بعمل میاید  
و بالاخره امتزاج و التیام تام و تمام حاصل شده، عادات اصم  
دین میگیرد و دین موقع عادات را و به تغییر همین عادات دین  
ظاهری ملل نیز تغییر مییابد. انوقت می بینید؛ دین اسلام - مثلا -  
نزد قوی فقط منحصر به تکایا و زوایا بوده و حرکات غریب  
و عجیبی را عین اسلامیت شمرده افعال بی معنی و اقوال بی منطق  
را عبادت خدا می پندارند. گروهی همه عبادات و معاملات را  
بیهوده دانسته مستغرق اوهام شدن و در کرداب خولیا غوطه  
زدن را درجه قصوای دین و مرتبه عالیای آیین انگاشته  
« فنا فی الله » اش نام میدهند. طایفه دیگر اسرار کاینات را  
در نشئه اسرار می بینند و وجود واجب را در کاسه دوغ  
و حدت پیدا میکنند و سبحان الله عما یصفون ...

۱۰

## دین اسلام و محیط ایران

در اواخر دوره سلطنت ساسانیان، ایران بدرجه آخر

تمدن آن زمان رسیده دواير ماليه و لشكري و كشوري از هم  
 تفريق شده و هر يك را قوانين مرتب و مدون وضع كرده  
 بود. علوم و فنون و فلسفه هند و يونان در دارالفنون « كنده  
 شاپور » ترجمه و در اقطار مملكت نشر ميشد. از ميان خود  
 ايرانيان . حكما و فلاسفه مثل بوزرجمهر و بر زوى بزشك  
 و بزرگ اميد ميرسيد . خداوند احديت و حضرت رسول  
 صلى الله عليه و اله ترقى و تمدن ، استعداد و قابليت ايرانيان آن  
 دوره را در آيات كريمه و احاديث شريفة تحسین و تمجيد مي فرمودند.  
 بتعريف و توصيف لياقت آن ملت، ميخواستند غيرت و حماست  
 قوم عرب را تحريك كرده بسوى ترقى و تمدن سوق فرمايند.  
 خداى تعالى در سوره « مائده » از قرآن كريم مي فرماید:  
 « فسوف ياتي الله بقوم يحبهم ويحبونه » مقصود خداى عز و جل،  
 از قومى كه در آيه شريفة فرموده ايرانيها بوده . و از حضرت  
 رسول پزسيده اند كه مراد از « قوم » كهها بوده اند؟ حضرت  
 با دست مبارك شان بشانه « سلمان فارسى » زده و فرموده اند:  
 « هذا وذووه » و اين حديث شريف نيز از آن حضرت  
 شرف صدور یافته است كه : « لو كان الايمان معلقاً بالثرى لثاله  
 رجال من ابناء فرس » . [ ۱ ]

[ ۱ ] تفسير « امام رازى » . كشاف « زمخشرى » ، تفسير « بيضاوى » .  
 تفسير « ابوالسعود » . غاية الاماني فى تفسير الكلام از باني « ملا كوراني »  
 مدارك التنزيل و حقايق التاويل « نسفى » .

باز خدای متعال ، در سوره « قتال » از قرآن مجید  
 میفرماید « وان تتولوا يستبدل قوماً غيركم ، ثم لا يكونوا  
 امثالكم » . در حین تلاوت آیه شریفه ؛ بعضی از اصحاب  
 کرام ، سؤال کرده اند که : « یا رسول الله ، اگر ما باز کردیم ؛  
 کجا خواهند بود قومیکه خدای تعالی بجای ما خواهد کزید  
 و ایشان امثال ماها نخواهند شد ؟ » باز ؛ حضرت ، دست  
 مبارک شان را بشانه « سلمان فارسی » زده جواب داده اند  
 که « هذا وذووه » و بعد آنحضرت فرموده اند : « والذی  
 نفسی بیده لو کان الدین منوطاً بالثریا لتناوله رجال من الامیین » [۱]  
 و در سوره « جمعه » میفرماید : « هو الذی بعث فی الامیین  
 رسولاً منهم یتلو علیهم آیاته و یرزقهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة ؛  
 و ان کانوا امن قبل لقی ضلال مبین . و آخرین منهم لما یلحققوا بهم ،  
 و هو العزیز الحکیم » . مراد خدای متعال ، در آیه شریفه ،  
 از « آخرین منهم » ایرانیها بوده است . [۲] و در حین نزول  
 آیه شریفه ، حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم برای  
 اصحاب کرام . تلاوتش میفرموده اند ؛ یکی از حضار

---

[۱] تفسیر « خازن » در المنثور « سیوطی » ، روح البیان « اسمعیل  
 حقی » .  
 روایت « ترمذی » ، « ابن جریر طبری » ، « ابن المنذر » ، « ابن ابی  
 حاتم » ، « ابن مردویه » ، « طبرانی » ، « بیهقی » .  
 [۲] تفسیر « خازن »

پرسیده است که « یا رسول الله ، گواهستند که هنوز بماملحق  
نشده اند ؟ » حضرت ، دست مبارک خودشان را بشانه  
« سلمان فارسی » زده و فرموده اند : « والذی نفسی بیده ،  
لوکان الایمان بالثریا لئاله رجال من هوألاء » . [۱] ویا اینکه  
« والذی نفسی بیده لوکان الایمان بالثریا لئاله رجال من هوألاء  
برقة قلوبهم » . [۲]

قرطبی الاندلسی ، پس از نقل حدیث میگوید : « وقع  
ما قاله صلی الله علیه وآله عیاناً : فانه وجد منهم من اشترى ذکرة  
من حفاظ الآثار والعناية بها ، ما لم یشار کهم فیه کثیر من  
غیر هم » .

در واقع علما و فقها و ادباییکه از مسلمانان ایران رسیده از  
اقوام مسلمه دیگر امثال آن را کمتر سراغ داریم و بلکه در  
دور خلافت عباسیه امارتها و وزارتها نیز بدست ایرانیان کف  
شته حتی برمکیها باوجود خلیفه مقتدری همچو هرون الرشید  
عنوان « سلطان » را احراز کرده بوده اند .

[۱] روایت « عبدالله ابن عمر ابن الخطاب » ، « سعید ابن جبیر » ،  
« حس مجاهد » ، « بخاری » ، « ترمذی » ، « نسائی » ، « ابن جریر » ،  
« ابن سردویه » ، « ابن المنذر » ، « بیهقی » .

[۲] « ابونعمین » ابن سان روایت کرده است . حدیث مذکور را  
شیخ الاسلام : « ابی حجر المقلانی » نیز نقل کرده است .



نمود تمدن ایران در عالم اسلام از اواخر خلافت امویها  
بعده چنان محسوس میشود که میتوان گفت : « روح مدنیت  
عرب را ایرانیها تولید و اداره نمیکرده اند ». از اوائل خلافت  
عباسیها بعده، علماء، ادباء، فقها، امرأه، وزراء اغلب از ایرانیها  
میرسیده‌اند. از اسلامیان ایران، ابومسلم خراسانی در امارت ،  
برامکه در وزارت، ابونواس در نظم، همدانی و حریری در نثر،  
ابن مقفع در انشاء، رضی در صرف، سیبویه در نحو، ابن قتیبه  
در تاریخ، جوهری در لغت، ابواسحق فارسی در جغرافیا،  
ابوبکر رازی در طب، جابر ابن حیان در کیمیا، ابومعشر باغی  
در هیئت، مطهر بن طاهر سجستانی در فلسفه فرید عصر خود  
بوده‌اند، از ایرانیها، امثال علماء و ادبای مذکور - که ذکای  
خود را صرف ترقی مدنیت قوم عرب کرده‌اند - خیلی هستند.  
در علوم و صنایع دیگر مانند فقه و معماری و نقاشی و حجاری و  
هیكلتراشی و موسیقی و غیره تفوق ایرانیها بر سایر اقوام مسلمة  
مسلم عموم و محتاج استدلال و تمثیل نیست .

ازین جا معلوم میشود که ملت ایران قرن‌ها پس از انقراض  
سلطنت خود باز دارای تمدن فائق بوده‌اند و مدنیت شان  
باندازه متفوق بوده که قوه و قدرت استحاله و استهلاك ملت  
غالبه را در خود داشته است .

ودر اواخر سلطنت ساسانیان یعنی در مجبوحه ترقی ایران  
با علی درجه تمدن عصر خود بود که دین اسلام از عرش خدا  
بیت الله الحرام و مدینه رسول علیه الصلوة والسلام نازل شده  
ابتدا در میان عادات و اخلاق معلومه قوم عرب در دوره  
جاهلیت جریانهای خود را تولید میکرد. و موجهای مخلوطی  
بوجود میآورد که در حدود ایران بمدینت فائق و راسخ ایران  
بر میخورد. و بی شبهه اگر زور بازوی مجاهدین اسلام نمیشد،  
لطمه های این امواج در مقابل متانت و رسوخ مدینت ایران،  
بکلی بی تأثیر میماند. و این بود که سر بجهت سر آمدان اسلام نیز  
خواهی نخواهی قبضه شمشیر را گرفته بود. و مدینت ایران  
در مقابل صولت اسلامیان چاک چاک میشد و بزور بازوی  
مجاهدین دین مبین سرفرو میآورد؛ ولی این تسلیم و تذلل در  
بدو امر صوری و از ترس ستان جان ستان بود. ادله و براهین  
اعراب فصاحت و بلاغت قرآن عظیم الشان، در وجدان و  
افغان ایرانیان تأثیری نداشت و بلکه مردم ایران در  
حق فاتحین اسلام يك عداوت باطنی، يك بغض معنوی، يك  
حس کینه جوینی و انتقام مخفی میپروراندند و این حس که  
عکس العمل فتوحات اسلامیان بود بالاخره در صورت « محبت  
اهل بیت » جلوه نمود و این حقیقت الهیه را با کمال ممنونیت

قبول میکردند؛ زیرا که ایرانیها بزور بازوی فاتحین مدتی -  
ولو ظاهری هم بود - بمراعات قوانین اسلامیة مجبور کرده  
بودند و قواعد دین زردشت برهم خورده و تألیف زردشتیان  
از میان رفته عادات و آیین شان بلرزه متروک شده و انسال جدیده  
بر دین اسلام تولید و تناسل و تربیه و تکامل مییافتند ارتداد  
و ارتجاع ایرانیها بدین سابق خودشان چه ازین جهت وجه  
از ترس تیغهای آهخته و نیزه های لرزان در بالای سرشان  
مشکل و بلکه محال بود .

درینصورت برای انتقام گرفتن ایرانیان از فاتحین و ابراز  
بغض و اظهار عداوت خود درباره آنها جزیک راه متصور  
نبود و آن توجیه این بغض و کینه بسوی اشخاصی بود که ممالک  
ایران بدست آنها فتح شده و تخصیص این عداوت بمخلفاتی بود  
که عادات و اخلاق ایران بامر ایشان برهم خورده بود و  
اختلافات ناشئه در خصوص خلافت برای تظاهر این بغض  
و عدوان میدان وسیعی باز و زمینه مساعدی احضار میکرد و  
از آنجا که انسان بادوستان دوست خود دوست و بادشمنان  
دشمنش بالطبع دشمن است؛ مسئله « تولی و تبری » بیان  
میآمد و « محبت اهل بیت » در نظر ایرانیان، اساس دین ،  
اب احکام و بلکه غایه خلقت تشکیل را میداد . و وقتیکه

تلاطم حاصل از تصادم دین اسلام، با عادات و اخلاق ایرانیان،  
سکوتی پیدا کرد؛ رنگ و آهنگ تشیع اقطار مملکت را فرا گرفت.  
از آن ببعده که مذهب شیعه در ایران شیوع یافته در اطراف  
و اکناف ریشه‌های قوی می‌دوانده. علمای شیعه نیز در احکام  
شرع با خیار ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین تمسک کرده‌اند.  
و چون از ائمه هدی غیر از حضرت امیر کسی در مسند  
خلافت نشسته و به آزادی تمام رتق و فتق مهمام نپرداخته و  
خود حضرت امیر مدت مختصری بامور جه‌هور رسیدگی  
کرده و انقلابات زمان و غوائل متوالیه و موانع کثیره و نبودن  
اسباب منتظم تحریر و تألیف از تدوین کامل و اكمال مدونات  
مانع بوده و دستورهای مرتبی با عصر اخیر نرسیده و آنچه  
رسیده با خیلی از اخبار مجعوله مخلوط گشته [۹] و غالب مدارک  
احکام اجوبه‌ائمه است که از آن حضرات استفسار گردیده  
و آن اجوبه اغلب، در تحت تأثیر بعض تضییقات و ملاحظات  
واقع شده این است که در احکام هر ج و مرجی روداده و  
نظریات علما بسی مختلف در آمده و بعدها پاره عادات و اخلاق  
اساطیر و افسانه‌ها رنگ دین گرفته که روی حقیقه اسلام را  
پوشیده، مخفی و بلکه منسی داشته است.

[۹] تنها «ابن مقبره» چهار هزار حدیث بنام ائمه هدی جعل  
و در میان مردم نشر کرده است.

بدین سبب بحقایق احکام با این ترتیب، دسترس شدن خیلی متعذر و مشکل است. و از این رو هر ایراد و تنقیدی در نظره اولی و قبل از تعمق وارد بیاید، باسناد دین وارد نخواهد آمد. و باید چنانکه خود آنحضرات فرموده اند، ابتدا، باید مدار و مدرک احکام، قرآن عظیم الشان را قرار داد و عیار اخبار را با محک احکام الهی سنجید هر یکی که موافق و کامل العیار آمد گرفت و مخالف را انداخت. بعبارت دیگر باید دین را که حالا رنگ عادات را گرفته، بدان بحر ای صاف و تمیزی که در ابتدای نزولش از آسمان داشت ارجاع کرد و احکام را با اوایل اسلام تطبیق نموده هر حشو و زوایدیکه اضافه شده طی کرد. و حقاقتی را که از میان رفته و منسی گردیده احیا و اجرا نمود.

## ۱۱ غایه دین

خاصه تدین در وهم انسان صغیر، از دو خاصیت «عجز» و «احتیاج» منتزع شده و از اول امر، دو جنبه «حسی»

بودن و «عملی» بودن را پیدا کرده است . جنبه «حسی» عبارتیست از ممنونیت و مرعوبیتی که انسان از انعام و انتقام معبود منع و منتقم خود دردلش میپرورانده ، جنبه «عملی» اش مراسم پرستش و نذر و قربانی و غیره است که در حق خداها بجامیامده است و هنوز این دو جنبه در تمام ادیان بادی تبدیلی پایدار و به مختصر تاملی آشکاراست .

وقتی که انسان ، بسن رشد و حد بلوغ رسیده یا بدرجه تمدن و تکامل گذاشت ، در واقع بوجود قوانین احتیاج مبرمی پیدا کرد . زیرا که تمدن - بمعنی بسیط خود یعنی همدیگر نزدیک شدن و امر معاش را بیاری یکدیگر براه انداختن - بدون نظم و نسق صورت پذیر نبود . نظم و نسق نیز بواسطه قوانینی میشد که از طرف هرکس مراعات شود . خداوند حکیم نیز برای رفع این احتیاج بندگانش و باقتضای احتیاجات هر عصری قوانین آسمانی را وحی و الهام میفرمودند . و هر دینی که از جانب خدا بروی زمین فرستاده میشد البته برای آن بود که بندگانش بپذیرند و بواسطه آن امر معاش خودشان را مرتب بدارند و از این روانیهای کرام را بصبر و تحمل و سعی و احتیاج و امیداشت و طرق همه صحیح و براهین را برویشان باز میکرد . باندازه که هر کونه حکمت و فلسفه ،

هر قسم تجربه و عملیات در جلب اولاد آدم بدایرهٔ تدین صرف  
 میشود. پس درینصورت حالت روحیهٔ اقوام - که در رد و قبول  
 هر دین و آیین و عادات و اخلاق تازه اثر مهمی دارد - البته  
 اهمال نمیکشت. این بود که هر دین تازه ناسخ دین سابق نمیشد  
 و بلکه مصلح آن میکشت و انبیای خلف بجای آنکه منکر همکاران  
 سلف خود بشوند مصدق ایشان میکردیدند و همین سبب خدای  
 حکیم همان دو جنبهٔ «حسی» و «عملی» را که و هم انسان  
 صغیر تولید کرده بود محافظه و ابقا نموده؛ فقط بشکل «عقاید»  
 و «عبادات» اصلاح فرموده است. و هر چه دین کا ملتر شده  
 این دو جنبه تخفیف یافته و قوانینی که راجع بمعاش بوده مکملتر  
 گردیده؛ تا اینکه حضرت ختمی مرتبت صوم اتصال و رهبانیت  
 را برداشته و در رهبانی از سیاسیات، اجتماعیات، اقتصادیات  
 و مسائل دیگری راجع بمعاش و مدنیت، اصولی مکملتر گذاشته است  
 و دین بدین ملاحظه بسه قسمت منقسم شده: ۱ - عقاید -  
 ۲ - عبادات - ۳ - قوانین معاش بشر. اما از عقاید، بعضی  
 هست که ضروریست مثل توحید که انسان خواه کسی او را  
 امر کند یا نکنند باید بضرورت عقل خود بوجود خدای  
 واحدی اعتقاد کند و بعضی دیگر محض اتباع نوع بشر بقوانین  
 معاش و اجبار انسانست بمراعات آن مثل معاد؛ زیرا که مجازات

دنیوی تنها انسان را از فسق و فجور ظاهری جلوگیری  
میکند و برای جلوگیری از خبیث باطنی پلیدهای مخفی مانند  
گرام الکاتین ، مستنطق همچون کبیر و منکر ، زندانبانی مثل  
غلاظ و شداد ، زندانی چون جهنم و مجازاتی بسان عقوبت اخروی  
لازم است .

اما عبادات ، انهم مرکب از اعمال و اقوالی است که بعضی  
بی واسطه و بعضی با واسطه و سایل و مقدمات اجرای هان  
قوانین معاش بشر بوده و قسمتی هم محض حکمت و ملاحظه  
حالت روحیه اقوام علاوه شده است ..

مثلا صوم و صلوة چنانکه در اسلام واجب بوده  
جزو ادیان سابقه هم هست . فقط دین اسلام مختصری  
تخفیف و اصلاح کرده و این دور کن دین اولین واسطه عادت  
انسان است به تہذیب اخلاق و وسیله احضار بشر است برای  
قبول قوانین معاش . اگر تنها نماز را گرفته از این نقطه  
نظر تحلیل کنید غیر از شکل مخصوص که دارد همه اجزا  
و ارگانش نوعی از این تمرینات است . کسی که نماز میخواند  
اولا روزی پنج بار خدا را یاد خواهد کرد و یاد خدا او را  
از فسق و فجور و تعدی بحقوق مردم باز خواهد داشت .  
ثانیا چند سوره از کتاب خدا را خوانده در ضمن قرائت ، احکام



خدا را یاد و تذکار خواهد نمود و این هم موجب حفظ قوانین  
مجازات مخالفت ازان احکام خواهد بود. ثالثاً روزی پنج بار  
فکر خواهد کرد پیشند محل اقامت و ملبوساتش مقصوبست  
یاخیز. رابعاً روزی پنج بار سعی خواهد کرد که مست و سرخوش  
نباشد. همچنین در روزهای روز تمام با ماته نفس اماره و منحورردن  
لقمه حرام و یادعجزه و مساکین و فقرا و اتباع خیرات و مبرات  
تمرین داده خواهد شد و انسانیکه بیکقسمت ازدو ازده قسمت  
عمر خود را بفاصله های معین صرف این تمرینات بکنند دریازده  
قسمت دیگرش نیز از تاثیرات آن ملکه و تمرین وارسته و آزاد نمایند.  
اما حج - با وجود اینکه شارع مقدس عادات قدیمه را  
پیش از همه در آن ابقا فرموده سیاست مهمی مانند سیاحت  
و زیارت متمولین و متنفذین امت را ببلاد دیگر مسلمین و اجتماع  
همه ساله شان را در یک مرکز و معارفه آنان را با هم دیگر و مداوله  
افکار ایشان را در مصالح خود و زیارت مرکز دین خود و رسانیدن  
منافع بدان مرکز را ملحوظ داشته است. معلوم میشود که جنبه  
سیاسی حج از جنبه های دیگرش پیشتر بوده و زیادتی اهمیت آن  
ازین جهت پیش می آید و بواسطه همین اهمیت است که اغلبی از عادات  
در وی ابقا و محفوظ شده تا مردم زودتر به پذیرند و مثل عادات  
باسانی بجا بیاورند و در انجام آن کمر انجائی نکنند. ولی در

عبادات دیگر قسمت تمرین بیشتر و جنبه اخلاقی بارزتر است. و خداوند حکیم چنانکه بواسطه « عقاید » خواسته است از وجدان انسان دیده بانی بنفس اماره اش بکمارد. بوسیله عبادات هم خواسته است که انسان سرکش و وحشی را بتمرین و تهذیب اخلاق، مستعد قبول قوانین تمدن و آماده مراعات قواعد معاش بگرداند و در حقیقه عبادات و عقاید وسایل و مقدمات رواج دادن و متداول کردن همان قوانین است و غایه دین مرتب و منظم داشتن معاش بشر و رفع احتیاجات اولاد آدم است بنظام عالم بواسطه مراعات قواعد و قوانین مذکوره.

۱۲

## نبوت

علمای اعلام ( رضوان الله علیهم ) نبوت را از « اصول دین » شمرده و فرموده اند که « در اصول دین تقلید جایز نیست » یعنی اصول دین ارزشیون عقلی است و هر کس باید بارشاد عقل خدا داد خود ، بتوحید و نبوت و معاد قائل باشد . و آنچه پدران ما بما در خوردی یاد داده و گفته اند که « نبوت ، یعنی

صد و بیست و چهار هزار پیغمبر اول شان آدم ، اخرشان خاتم ، صلی الله علیه و اله و سلم ، آمده و رفته و همه بر حق بوده اند « البته برای تفسیر نبوت کافی نبوده . زیرا نه آمد و رفت صد و بیست و چهار هزار و نه برحق بودن ایشان داخل در مفهوم نبوت نیست . و این آمد و رفت و برحق و ناحق اشخاص گذشته را بطریق نقل میشود رد و قبول کردنه از روی عقل و برای اینکه انسان در موضوع نبوت ، بتواند يك اجتهاد عقلی بکند ، ابتدا باید شخص انبیا را بکنار گذاشته مفهوم نبوت را مستقلاً و قطع نظر از مثل ان مفهوم ، تدقیق و تحلیل کنند .

مسلم است که « عالم ، محتاج نظام بوده ، معاش بشر ، بی نظم و نسق ، مختل میشود . این دستور عقل را متدین و بی دین ، همه کس میپذیرند ؛ اختلاف تنها در اینست که وضع و اجرای این نظم و نسق حق که و کدام قوه ایست ؟

بعض از متفکرین میگویند که « چون حاکمیت - اصلاً و اساساً - حق هیئت اجتماعیه است ؛ وضع و اجرای قوانین هم بخود او عاید است و باید از طرف او بفردی یا بهیئت او گذار شود ، ولی اعتقاد ما بر اینست که حاکم بالاستحقاق و سلطان بالاستقلال ، ذات ذوالجلال ، وضع و اجرای قوانین نظام

عالم هم حق لایزال اوست . و این حق باید از جانب خدای  
متعال بمقام دیگری محول گردد .

از نقطه نظر ما بامر دومی احتیاج میافتد که انهم نبوت است .  
زیرا که بدون او مردم را بخدای لامکانیکه مبری از جسم  
و جوهر و عرض ، معری از ترکیب و غیر مرئی است رابطه  
نیوده و احکام خدائی او ، در میان بندگانش اجرا نمیشد  
و ایجاد احکام در عالم خدا تنها ، احتیاج اولاد بشر را بنظام  
عالم و بنظم و نسق امر معاش خود رفع نمیکرد ، و بلکه میبایست  
که آن احکام بر بندگان خدا تبلیغ و در بین ایشان اجرا بشود  
و محض این مسئله نبوتی بمیان آمده است ،

بنابر این « نبوت » مقام وضع و اجرای قانون را میگیرد .  
و شخص انبیا موقع قوه مقننه و مجریه را احراز میکنند . ولی  
از انجا که در عقیده الهیون ، شارع - یعنی خالق و موجد  
احکام - ذات حضرت باری تعالی است . در عقاید دینیه ،  
بجای « وضع قوانین » « رسالت » قائم شده است . ولیکن  
مفهوم مصطلح « اجرا » عین مفهوم مصطلح « امامت » است  
که در لسان شرع هست . بدین ملاحظه ، مفهوم « نبوت »  
مرکب میشود از مفهوم « رسالت » و « امامت » معاً . رسالت  
یعنی آوردن احکام ، امامت ، یعنی اجرای آنها . نبوت ، یعنی

آوردن و اجرا کردن احکام هر دو .

و از آنجا که احکام و قوانین بتزاید احتیاجات بشر در تزايد بوده و شخص واحد ، در آن واحد ، از مکان واحد نمیتواند در تمام قلمرو خود بنفسه و مستقیماً اجرای احکام بکند ، تصور و تصدیق لزوم و تشکیلات نیز ضروری بوده است .

پس احکام و تشکیلات ، جزو مهم و اساسی دین است که لزوم نبوت ، از لزوم آن احکام و تشکیلات تولید شده و در اصول دین قبل از تصدیق لزوم نبوت ، لزوم خودان احکام و تشکیلات را باید تصدیق کرد بعبارت واضحتر باید معتقد شد بر اینکه اگر در نظام عالم ، احتیاجی بقانون و تشکیلات نیافتاد هر آینه نبوتی در عالم لازم نمیشد ؛ یعنی لزوم احکام و تشکیلات در مرتبه اول ، لزوم نبوت بواسطه آن و در مرتبه دوم واقع شده و در مرتبه سوم لزوم تصدیق اشخاص معین بسمت « نبوت » بیان میآید . بدین معنی که چون نظام عالم محتاج قانونی بوده ایجاد احکام و تشکیلاتی از جانب خدا لازم گردیده و چون میبایست این احکام به بندگان خدا تبلیغ شود و آن تشکیلات در میانشان صورت داده شود لزوم نبوتی بیان آمده و چون نبوت يك معنی مصدری قائم بغیره بوده ، لذا ما را بتصدیق اشخاص معینی بسمت « نبوت » احتیاج شده

واگر نبوت يك معنى قائم بغيره نبیود هیچوقت محتاج شناختن  
بی معین نمیشدیم . مثلاً : بی مرسل ما حضرت محمد صلی الله  
علیه واله از جانب خدا احکامی آورده و خود مجری آن  
احکام گردیده است . و چون این دو قوه قائم بنفسه نبوده  
بوجود مثلی در آن میانه احتیاج افتاده و نظر بسه معادت ذات  
و بمن صفات حضرت ختمی مرتبت از طرف حضرت احدیث  
ایشان مختار و مصطلقی و منتخب گردیده اند . و در حقیقه  
اعتقاد به نبوت بی معینی بنسبت همان مثل بودن او بوده  
و همین واسطه است که اهمیت دین از وجود انبیا صلوة الله  
علیهم اجمعین بیشتر بوده و بدین سبب است که خود انبیا در  
احیاء و تاسیس این دین خدا از وجود خودشان میکندشتمه اند  
و اگر دین بر وجود انبیا ترجیح نداشت ؛ فدا کاری انبیا  
و در خطر انداختن نفس نفیس خودشان برای احیای دین  
ترجیح راجح بر ارجح میشد که اسنادانهم برای عقل کلی و بر  
کزیدگان خداوند حکیم مخالف منطبق است . ولی از انجائی که  
وضع قوانین و اجرای آن مستلزم واضی و مجرئی بوده تصدیق  
واضع و مجری بودن شخص معین نیز لازم آمده والا برواضح  
است که وضع و اجرا غیر از واضع و مجریست و آنچه تصدیقش  
بعقل و منطبق ممکن و واجب و از اصول سه گانه دین بشمار است

همان معنی مصدوری نبوت است. و تصدیق اشخاص معینی بسمت نبوت تنها بدلائل عقلی امکان ندارد. و بلکه اثبات و تصدیق اینست که بیاره دلائل خارجی - مانند معجزه و غیره - محتاج و منوط بوده که خارج از ما نحن فیه است.

۱۳

امامت

«ان الامامة منزلة الانبياء وارث الاوصياء. ان»  
« الامامة خلافة الله و خلافة الرسول. ان الامامة »  
« زمام الدين و نظام المسلمين و صلاح الدنيا »  
« و عن المؤمنين »  
- روایت محمد ابن یعقوب از حضرت رضا -

وقتی که ما معنی نبوت را شرح میگردیم بخوبی واضح شد که نبی را دو جنبه بوده ؛ یکی رسالت - یعنی آوردن احکام و دادن تشکیلاتی از روی ان احکام - و دیگری امامت - یعنی اجرای احکام و ریاست تشکیلاتی که از روی همان احکام

تأسیس شده است - و این را که در شخص نبی جنبه امامتی نیز بوده حدیث شریف رضوی تصدیق کرده میگوید که : امامت رتبه از انبیا است که با وصی ارث مانده، چه که امامت خلافت خدا و رسول بوده است . و همچنین حدیث شریف تأیید میکند این را که امامت بمعنی اجرا و ریاست تشکیلات دینی است که میتواند زمام دین و نظام مسلمین را اداره کرده صلاح دنیا و عزت مؤمنین را فراهم بیاورد . و آنچه در طفولیت ، پدران ما بمایاد داده و گفته اند که « امامت » یعنی حضرت علی ابن ابیطالب با یازده فرزندش صلوات الله وسلامه علیه و علیهم اجمعین دو ازده امام برحق بوده اند . از مدلول « امامت » خارج و انبیا ان تنها بدلائل عقلی غیر ممکن و محتاج یاره دلایل خارجی است . و حال آنکه علمای شیعه ( رضوان الله علیهم ) اصول دوگانه مذهب ( یعنی عدل و امامت ) را از شئون عقلی شمرده و فرموده اند که در « اصول مذهب » نیز مثل « اصول دین » تقلید جایز نیست و هر کس باید بعدالت خدا و لزوم امامتی در دین - مانند توحید و نبوت و معاد - بدلات عقل خود قائل بشود .

چنانکه مفهوم « نبوت » از دو جزء مستقل « رسالت »



و «امامت» مرکب بوده، شخص نبی نیز دو جنبه جداگانه «رسالت» و «امامت» را معاً داشته‌اند. مثلاً: نبی محترم ما حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم از نقطه نظر آوردن احکام «رسول» و از نقطه نظر اجرا و ریاست تشکیلات «امام» بوده‌اند. و این هر دو سمت را در عهد سعادت (یعنی در زمان حیات حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه وآله وسلم) خود آنحضرت در عهد داشته‌اند. و چون تبلیغ احکام اساسی [۱] در عهد سعادت ختام یافت و وحی الهی نیز با وفات آن حضرت خاتمه پذیرفت. ولی وجود تشکیلات ضروری بود. شرع محمد صلی الله علیه وآله تاروز حشر میبایست مستمر بشود. و داعی لزوم احکام و تشکیلات - که احتیاج بشر بنظم و انسق باشد - مرتفع نشده و بلکه روز بروز در تزايد و اشتداد بود. و تنها آنچه تکمیل یافته و رفع احتیاج از آن گردیده و موقع ختامش رسیده بود، همان سمت «رسالت» بود. ولی سمت «امامت» ضرورت و لزوم خود را روز بروز میافزود و میبایست

[۱] مقصود ما از احکام و تشکیلات که جزو مدلول نبوت میکبریم در هر جا احکام و تشکیلات اساسی بوده که حق وضع و تاسیس آنها بقیده ما منحصر ذات حضرت باری تعالی است و الا توسیع تشکیلات یعنی تمام از طرف امام نیز ممکن است. چنانکه شرح آن در تحت عنوان «احتیاجات حادثه» خواهد آمد.

با بقا و محافظه آن پیش از پیش اهمیت داده شود. و این است که  
ابقا و محافظه کردید و ضرورت اعتقاد بمسئله امامت در مذهب  
امامیه از این نقطه پیش آمده است. و چون اجرا و ریاست  
تشکیلات را بمنزل و مدیری لازم بود لذا ائمه هدی صلوات الله  
علیهم اجمعین بنا بر عقاید شیعه بلیاقت فطری و استعداد جبلی  
خودشان از جانب حق برای این منصب نبیل معین گردیدند  
و وجوب تصدیق ایشان بامامت از روی اعتقاد بلزوم وجود  
امامی در دین حاصل شده است. و در مسئله امامت نیز،  
اول باید بضرورت تشکیلات، بعد بضرورت ریاست تشکیلات  
که امامت باشد، و بالاخره بضرورت وجود امام معینی قائل  
شد. و آنچه عقل در اثبات لزومش حاکم مستقل است همان  
ریاست تشکیلات است که معنی مصدری امامت میباشد. اما  
صدق و کذب صحت و سقم اسناد این صفت باشخاص معین، محتاج  
دلایل علیحده ایست که شرح و بسط، جرح و تعدیل، رد  
و قبول آنها از موضوع ما بکلی خارج است.

## اصول دین و مذهب

ماهریک اصول سه‌گانه دین را و از اصول دوگانه مذهب تنها «امامت» را در محلهای مختلف، متناسب‌بتهای مطرد و تا اندازه‌ای که مقتضی بود شرح و بسط دادیم. اینک اختصاراً مسئله «عدل» بتفسیر که جزء دوم اصول مذهب است شروع کرده می‌گوییم :-

عدل ؛ یعنی خداوند عادل است و ظالم نیست و این نیز مثل اصول دیگر دین و مذهب ، یک امر عقلی است. انسان عاقل که خداوند بدان عظمت را شناخت و اوصاف کبریائی او را دریافت بالضروره عادل بودن همچو ذات بی‌نیاز را تصدیق میکند ؛ زیرا که ظلم و زور از اوصاف مذمومه بوده و از خاصیت‌های مشثومه «جهل» و «حرص» و «احتیاج» ناشی میشود که اسناد هر یک از این صفات برای خدای پاک و بی‌نیاز از دایره وهم و خیال هم خارج است .

حالا :- ما اصول پنجگانه دین و مذهب را از سر گرفته  
خلاصه همرا بار دیگری از نظر میکنیم :-

۱ - توحید؛ یعنی کردگاری هست که افریدگار و پروردگار  
موجود است و ان هم یکی است .

۲ - نبوت؛ یعنی برای نظام و انتظام امر معاش بشر احکام  
و تشکیلاتی و احکام را تبلیغ و اجرایی و تشکیلات را ریاست  
و اداره لازم است .

۳ - معاد؛ یعنی در پایان معاش پنجره اولاد آدم معادی  
هم هست و افریدگار و پروردگاری که حاکم بالاستقلال و سلطان  
بالاستحقاقست در دنیا ناظر احوالست و در آخرت حساب  
اعمال را خواهد کشید .

۴ - امامت ؛ یعنی پس از ختام امر نبوت ، اجرای  
احکام و اداره تشکیلات باز لازم و ضروریست .

۵ - عدل ؛ یعنی خداوند عادلست . بدرا سزای نیک  
نی بخشد و نیک را جزای بد نمیدهد .

همه این مسائل عقلی است . و هر يك از اینها از روی  
منطق ثابت است و هر کس در این بابها تعقلی بکند بلا شبهه  
همه را بدالات عقل خود تصدیق خواهد کرد . تنها يك

سوالست که در این مورد میتواند خاطر انسان را مشغول  
بدارد. و هر کس حق دارد پیش خود فکر کنند که ضرورت  
تصدیق هر خاطر ملتفت تمام مواد مذکوره را از مسلماتست.  
ولی وجوب تعقل و تفکر در هر یکی از آنها از چه و کدام  
جبهه پیش میآید؟ یعنی چرا و برای چه هر انسان بالغ را لازم  
است که در ابتدای بلوغ خود بهر یک از آنها عطف نظری  
کرده و در تمام آنها اعمال عقل و اجتهادی بکنند؟... این یک  
سوالی است بجا و جواب آنها شایان اندکی تأمل و تدبر است.

البته خداوند بی آرز و نیازی که زمام اختیار تمام کاینات در  
ید قدرت اوست محتاج ان نبوده است که خود را بمشقی اولاد  
آدم بشناساند و آنها را تحت اطاعت خود دعوت کند و برای  
ان پیغمبرها بفرستد، آیات و علامات ارائه نماید، راه صواب  
و خطارا نشان دهد مطیع و طاصی را مکافات و مجازاتی گذارد  
و خود را عادل معرفی کند که یعنی نه ثوابی را بی سزا و نه  
کناهی را بی جزا خواهد گذاشت !!

بلکه ضرورت این معرفی و وجوب التفات هر انسان بالغ  
بدین مسائل و لزوم اجتهادش در آنها، همه از مقتضیات مصالح  
بشر بوده و خداوند حکیم خواسته است که هر فردی از اولاد  
آدم که در میان هیئت اجتماعی تولد مییابد و خواهی نخواهی

عضوان هیئت می‌کردند ، از روی عقل و منطق بفهمد که خداوندی دارد یکتا ، عالم ودانا ، بصیر و بینا ، قادر و توانا ، برای نظام و انتظام احکامی فرستاده ، تشکیلاتی داده است و هر که از بندگانش احکام ان تشکیلات را مراعات نکنند روز جزا مجازات خواهد دید و هر کس مطیع ان احکام باشد پیکافات خواهد رسید . وان خداوند عادلست نه از کتاه کنهکاری خواهد گذشت و نه ثواب فرمانبری را بی اجر خواهد گذاشت... و باید اولاد آدم بالتمام مطیع ان احکام و تشکیلات باشند تا نفس خودشانرا روز جزا از مجازات همچو خداوندی بزرگ برهانند .

باز می بینیم مقصد اصلی از ترتیب اصول دین و مذهب از ایجاب اجتهاد در توحید و نبوت و امامت و عدل و معاد و از الزام تصدیق همه آنها ... همه .. باز همه ، مطیع و منقاد کردن انسانست باحکام و تشکیلاتی که برای رفع احتیاج خود او بنظام و انتظام تاسیس داده شده . چنانکه غایه اصلی از ترتیب عبادات و عقاید نیز همان بوده است و بس ...

## وجههٔ حاکمیت در دین و دولت

احتیاج بشر ، چنانکه موجد قوانین شده ، مستوجب تأسیس ادیان نیز گردیده . تزايد احتياجات چنانکه موجب ازدياد قوانین واحداث تشکيلات شده ، همچنان باعث تکامل ادیان نیز گشته و در دین ایجاد تشکيلات کرده است . بی شبهه ، تشکيلات دین دربدو اسلام درخور احتياجات عصر ومقتضيات زمان بوده است . در اوایل اسلام ، مؤسسات راجع بچند وبت المسال ونواب وقضاة وکتاب تازه تازه تشکیل مییافت . وبتزايد احتياجات لابد درتزايد بود . وریاست همهٔ اینها در عهد سعادت - یعنی در دورهٔ حیات حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه واله وسلم - بعهدهٔ خود آنحضرت وبعد از رحلتش بعهدهٔ امام علیه الصلوة والسلام بوده که ما این ریاست را « امامت » میگوئیم . واین امامت در دین موقع سلطنت را دارد در دولت . حضرت ختمی

مرتبت صلوات الله علیه وآله، بعلاوة ریاست مذکوره، سمت دیگری داشتند که انهم آوردن قوانین آسمانی و تبلیغ آنها به بندگن خدا بود. و ما این سمت را «رسالت» مینامیم. و رسالت و امامت را - معاً - نام «نبوت» داده میگوئیم که «نبی را دو جنبه است؛ جنبه رسالت و جنبه امامت؛ یعنی شخص نبی از نقطه نظر آوردن قوانین آسمانی رسول و در سر تشکیلات امامست».

چنانکه دولت از تشکیلات و سلطنت [۱] و یا از تشکیلات و سلطنت و تقنین عبارتست. همچنان دین در عهد سعادت و در زمان حضور از تشکیلات و امامت عبارت گردیده است. و نبوت در عهدی، امامت در عهدی دیگر از اجزاء دین بوده است. و دین (کلی) است و مرکب از نبوت و هر یک از اجزاء تشکیلات و یا از امامت و هر یک از اجزاء تشکیلات ... و نیز (کلی) است دارای مفهوم مستقلی محمول و منتزع از اجزای خود و ارتباط آن اجزا و امتزاج روح آنها با هم دیگر. و اگر در تعریف ماهیت اشیاء تسامح در تعبیری روا باشد، دین را با (حکومت الهیه) و دولت را با (حکومت بشریه) معرفی خواهیم کرد. قیدهای الهیه و بشریه خاصه

[۱] مقصود از سلطنت ریاست تشکیلات دولتی است. چه مقید باشد چه مختار، چه موقت باشد چه دائمی، چه انتخابی باشد چه غیر انتخابی.



های قریبی هستند که دین و دولت را از همدیگر تمیز میدهند. و حکومت خاصه بعیدی است محسول و منتزع از اجزای دین و دولت. و حقانیت و عدم حقانیت را باید نظر بکیفیت همان (حکومت) تدقیق کرد. و هر حکومتی که حق است باید حق حاکمیت را بدوداد. و چون حکومت آسمانی در عهد سعادت و در دوره حضور امام (علیه الصلوٰة والسلام). و حکومت ملی اسلامی [۲] در زمان غیبت حقانیت داشته؛ حق حاکمیت نیز با این دونوع از حکومتها بوده و وجهه حاکمیت در دین و دولت از این رو پیش میاید. چنانکه دین در عهد سعادت و زمان حضور مفترض الطاعه بوده. دولت اسلام نیز در زمان غیبت واجب الاطاعه است. و بی شبهه؛ اگر يك نفر، يك عشیره، يك قبیله، در زمان سعادت، قائل وحدانیت خدا، معتقد رسالت رسول میبود؛ نماز میخواند؛ روزه می گرفت؛ ولی تابع تشکیلات دین و مطیع حکومت نمیشد - یعنی در تادیبه بیت المال و در تجهیزات لشکری و در سایر مسائل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی - در تحت نفوذ حاکمیت اسلامی بودنرا مراعات نمیکرد - البته

[۲] تعیین هویت و اثبات حقانیت این حکومت در تحت عنوان « شکل سلطنت در زمان غیبت » مشروح است .

متدین نبود و پیش مسلمانان موقع يك برادر دینی را احراز نمی نمود .

وجههٔ حاکمیت دین و دولت اسلامی در لسان شرع، با بیضهٔ اسلام) تعبیر میشود. بیضهٔ اسلام در دین، جای اعتبار و رسمیت را در دولت میکیرد. و این مردو، بحاکمیت داخلی و خارجی قائم میشود. دولتی که حاکمیت داخلی و خارجی خود را محافظه نکنند از اعتبار و رسمیت میافتند. و همچنین بیضهٔ اسلام وقتی در مخاطره میافتد که حاکمیت داخلی و خارجی آن متزلزل باشد. بعبارت جامع، دین و دولت وقتی در معرض خطر واقع میشوند که صدمهٔ بجنبهٔ حکومت یکی از آنها وارد آید. زیرا که حکومت بتمایبهٔ جنس آنها است و هرکلی که جنسش مضمحل گردد ماهیتش نیز مستاصل میشود. و بدین جهت است که دولتها در مقابل تجاوز کوچکی که بشرف آنها برخورد - یعنی صدمهٔ باعتبار و رسمیت آنها وارد آورد - حاضر اعلان جنک میشوند و لو اعلان جنک آنها موجب مصارف و خسارات زیاد گردد. و بدین سبب است که در حین وقوع مخاطره برای بیضهٔ اسلام تمام مسلمانین مجبور و مکلف بجهادند. اگر چه نفوس زیادی از مسلمانین تلف کردند. در صورتیکه حفظ نفوس بر همهٔ نکاح.

لیف شرع مقدم بوده و کلیه احکام در مقابل آن از درجه اهمیت  
ساقط است .

چنانکه دین و دولت بواسطه ( کلی ) بودن ، غیر قابل  
التجزیه هستند و هر وقت جزئی از مفهوم معرف آنها از بین  
رفت - مثلاً وقتی خاصه ( حکومت ) از دین و از دولت زایل  
و مرتفع شد - ماهیت دین و دولت نیز از میان می‌رود . همچنان  
بملاحظه ( کلی ) بودن باجزاء خود اطلاق میشوند ؛ مگر از  
روی مجاز . مثلاً تنها نبوت ، تنها امامت ، تنها قضاوت ، تنها  
امارت چند ، تنها امانت بیت‌المال را نمیشود دین گفت . و نیز  
بفقدان و یا بزوال بعضی از اینها ماهیت دین زایل نمیشود . مثلاً  
اگر قضاوت بهم بخورد و یا امامت بدست نا اهل افتاده معنی  
خود را کم کند البته ماهیت دین از بین نمی‌رود . و مفهوم دین  
با وجود این وجهه حاکمیت خود را حفظ میکند .

دین و دولت چنانکه وجهه حاکمیتی داشته اند و حاکمند  
جنبه محکومیتی نیز دارند و محکوم میشوند . یعنی این دو مفهوم  
معنوی کلی در موقع معاملات حکم اشخاص را دارند ؛ تنها  
در حین تعلق جزا - چون تشخیص خارجی ندارند - همیشه  
با تضمینات مالی مجازات میشوند ؛ ولی در معاملات دیگر مثل  
مقاوله و مصالحه و مباحه و غیره از نقطه نظر احکام شرع و علی

حقوق با آنها مانند افراد رفتار میشود. و از این جا است که  
خطای قاضی در شرع انور از بیت المال تضمین میشود نه از  
دارائت شخص قاضی. زیرا که خطای او بواسطه سمت  
قضای واقع شده و اگر آن سمت را نیداشت البته بامور قضا  
مداخله نکرده مرتکب خطا نمیشد. و هرگاه مفهوم حکومت  
که در دین هست چنانکه حاکمست قابلیت محکومیت هم نیداشت.  
این تضمین که غیر از مجازات چیز دیگر نیست بروی وارد  
نمی آید.

۱۶

## دین و سلطنت

سلطنت از ریاست تشکیلات دولتی عبارت بوده و لابد  
هر سلطنتی - خواه خورد باشد و خواه بزرگ - نسبت بکم و  
کیف خود، تشکیلاتی در زیر اداره اش داشته است. چنانکه  
سلطنت، بملاحظه « علت صوری » یعنی نظر بشکلش،  
بسلطنت مختار و مشروط و موقت و غیر موقت و انتخابی و غیر

آن منقسم میشود، بملاحظه « علت فاعلی » یعنی نظر بمؤسسش  
اسمانی و ملی و شخصی قسمت می پذیرد. سلطنت ملی آنست  
که هیئت جامعه و یا اکثریت ملتی، مستقیماً و یا بطرز غیر  
مستقیمش، بعهده سلطانی واگذارند. سلطنت شخصی بزود  
بازو ویاری نیروی سلطانی بوجود آمده و ادامه میشود.  
سلطنتهای ارثی که از اسلاف باخلاف منتقل میکردند باز داخل  
سلطنت شخصی است؛ چه که مؤسس اصلی آنها هم اشخاص  
بوده و بزور و تغلب اشخاص بقا و دوام یافته است. بقا و دوام  
این قسم سلطنت را در عهده سلطانی، اگر هیئت جامعه و یا  
اکثریت ثابت ملتی، بعد، تصویب و تصدیق بکنند، این قسم  
سلطنت نیز، از مفهوم سلطنت شخصی خارج شده و داخل  
مفهوم سلطنت ملی میگردد.

سلطنت آسمانی آنست که از جانب خدا تودیع شود.  
قران عظیم الشان سلطنت حضرت داود و سلطنت حضرت  
سلیمان (علی نبینا و آله و علیهما السلام) را در سوره های مختلف  
و در آیات متعدد بیان میکنند. و ودیعت آسمانی بودن آن سلطنتها  
را تصریح نموده ما را یاد میدهد که قبل از اسلام نیز سلطنت  
آسمانی موجود بوده است. و در اسلام، دین و سلطنت بیک  
و حله آغاز انکشاف گذاشته و نبوت و امامت در دین - چنانکه

قبلاً ذکر شد - موقع سلطنت را در دولت داشته است ؛  
زیرا که نبی محترم ما حضرت محمد ( صلی الله علیه و آله  
وسلم) از بدو امر، در ضمن نبوت، دارای همان سمت سلطنت  
هم بوده اند و تمام دوائر و ادارات اسلامی را بنفس نفیس  
خودشان اداره میکردند. و این سمت اداره و سلطنت را  
بعد از وفات خودشان - بنابر عقاید ما شیعه - بمعهدۀ ائمه هدی  
(سلام الله علیهم اجمعین) وا گذاشته اند،

## ۱۷

### سلطنت حقّه و جایزه

چون سلطنت نبی در عهد سعادت و سلطنت ائمه هدی در  
زمان حضور برای آن حضرات، از جانب خدای متعال و  
سلطان بالاستقلال تفویض شده بود.. و از آنجا که شکل سلطنت  
در زمان غیبت باقتضای عقل و منطق و بموجب نص قرآن عظیم  
الشان - که در موقعش ذکر خواهد شد - باید ملی و شوروی  
باشد. لهذا ما هم بنی وائمه که به تعیین خدا و سلطانی را که به  
تصویب و تصدیق هیئت جامعه و یا اکثریت ثابتۀ مات بسرکار

بباید امام عادل و سلطان حق میشناسیم و اشخاصی را که من  
غیر حق و فقط بزور بازو و یاری نیرو و موقع مقام سلطنت را  
اشغال کرده اند، امام و سلطان جایر میدانیم؛ زیرا - چنانکه  
سابق هم گفته شده - وضع قوانین نظام عالم و ریاست اجرای  
انها حق خداوند کردگار وافریدگار پروردگاریست که حاکم  
بالاستحقاق و سلطان بالاستقلال هم ذات متعال اوست. و این  
حق، بیک شخص یا بیک هیئت، میباید که از جانب ذوالجلالتش  
تودیع شود. و همچنانکه در تحت عنوان « شکل سلطنت در  
زمان غیبت » ذکر خواهد شد، بعد از بی و غیبت امام  
( علیه الصلوة و علیه السلام ) حق حاکمیت با هیئت جامعه ملت  
بوده و آنوقت، تنها ملت است که میتواند این حق خود را  
بعهدۀ دیگری وا گذارد. و هر سلطانی که در تحت این شرایط  
سلطنت کند، سلطان عادل و برحق و اگر بر خلاف شرایط  
مذکور و از روی تقلب تسلطی پیدا بکند، سلطان جایر و ناحق  
خواهد بود.

## تأثیر جور و عدل سلطان در سلطنت

سلطنت ، در دولت اسلامی ، موقع نبوت و امامت را داشته است در دین . چنانکه برای اداره امور جمهور ، وقتی نبوت ، وقتی امامت لازم بوده ؛ وقتی دیگر هم وجود سلطنتی لزوم داشته است . چنانکه جابر بودن سلطنتی احتیاج معاش بشر را بقانون و تقنین و اجرا بر نمیدارد . همچنان لزوم خود سلطنت را مرتفع نمیکند . بلکه در عین حالیکه سلطان جابر است بقا و دوام سلطنت ضروریست . و اطاعت احکام مقام سلطنت - که البته غیر از او امر شخص سلطان بوده است - فرض عین و عین فرض است . و در حقیقه سلطان که اسم عینی است غیر از سلطنت است که اسم معنایی است . [۱] تفتاب سلطان جووری و اشغال او مقام سلطنت را هیچوقت مستلزم فساد اصل سلطنت که شانی از شئون دولت است نمیکردد و محو و منقرض

(۱) اسم عین قائم بذاته را گویند و اسم معنی قائم بغیره را .



گردیدن شان سلطنت بهیچوجه لازم نیاید؛ چنانکه فاسد شدن  
مسلمانی فساد اصل اسلام را مستلزم نبوده و وجوب تشیه  
و تمذیر مسلمی برداشتن اساس اسلام را هیچوقت لازم نمیکرد.  
در واقع مسئله جابر و یاعادل بودن سلطان مسئله اهلیت  
و عدم اهلیت است؛ چنانکه از عدم اهلیت یککفر حاکم،  
یککفر قاضی بر جیدن بساط قضاوت و طی ان از میان احکام  
شرع لازم نیاید و همچنانکه نا اهلی سرداری و طیفه جهاد را  
در حین وجوبش از ذمه مسلمانان ساقط نمیکند، همچنان  
نا اهلی سلطان، منقرض و مضمحل داشتن اصول سلطنت را  
مستلزم نمیشود. و از این جا است که ائمه هدی (سلام الله  
علیهم اجمعین) هیچوقت بر ضد سلطنت نبوده اند و همیشه در  
تحکیم اساس ان جِد و جهد و حق مجاهدت هم فرموده اند.  
و اگر ضدینی کرده اند بشخص سلاطین جور و اگر تنقیدی  
فرموده اند باعمال و افعال شخص آنها راجع است؛ یکی از آن  
افعال هم غصب سلطنت بوده است.

نماشات حضرت امیر با خلفای کرام البته معصیت بر احکام  
دین نبود و بلکه در حقیقه خدمتی بدین و مجاهدتی در تحکیم  
اساس سلطنت اسلامی بوده است. بعد از رحلت حضرت  
رسول (صلی الله علیه و اله) وقتی که عشایر مرزده در صدر هجوم

تمدینه منوره بودند و قصد محو کردن سلطنت اسلامی را  
داشتند و خوف اضمحلال سلطنت مؤسسه در میان بود  
میفرمایند :-

« رفتن حقم - یعنی ریاست تشکیلات اسلامی »  
« که حق من است برای من صعب است ولی »  
« بخواین مؤسسه واضع جلال ابن سلطنت با اینکه مثلش »  
« جایز است، اصعب رفتن و ساختن تا صدمه بدین »  
« وارد نیاید ... »

حضور خود حضرت امیر در محاکم عدلیه و اعزام اولادش  
در جزو قشون همان سلطنت بجهاد و امر نکردن آنحضرت  
بعدم تادیبه مالیات و مسئله « علی ابن یقطین » و حکایت حاکم  
« اهواز » و دعای حضرت سجاد مرابطین حدود ممالک اسلام  
را در صورتیکه در سرکار یزید ابن معاویه بود که حضرت  
حسین (علیه السلام) را بدرجه شهادت رسانید. همه رفتارها،  
کردارها و کفتارهای معصومانه ایست که باعتراف تاریخ حقیقتگو  
ثابت و برای اثبات مدعای ما دلیلی است واضح .

علاوه بر اینکه فساد سلطان مفسد سلطنت نمیشود و نا اهل  
شخص، موقع را از اهلیت نمیا فکنند؛ باید در نظر گرفت که سلطنت  
اسلامی جزوی از دولت اسلام است و زوال جزوی از کل

ماهیت همان کل را از بین نمیبرد. [۱] در این صورت بواسطه افتادن سلطنت بدست نا اهل ماهیت حقیقی دولت مرکز از میان نخواهد رفت و مادام که ماهیت اصلی دولت باقی است، وجهه حاکمیت انهم برقرار خواهد بود.

بعضی از علمای اعلام در نتیجه سهو و یا خطائیکه انسان معاشر بانسیان را اجتناب از این دو محالست، سلطان عادل و برحق تنها بی و امام و نایب امام را شناخته مابقی را سلطان جایز و نا حق معرفی کرده اند. و چون عین را از معنی و جزء را از کل تفریق نکرده اند، نا اهلی شخص را مسری بمقام و فساد جزء را مفسد کل دانسته و گفته اند که :-

« چون سلطنت بدست نا اهل بیافتد، دولت جایز، مباحه اش ظلم، معاملاتش باطل، تصرفاتش ناروا مطاوعتش نا مشروع، معاوالتش اعانت بر ظالم و معصیه بخداوند است.»

بنابر این عقیده: نه کسی ولد حلال پدر خود میباشد و نه دیناری وجه حلال پیدا میشود و نه وجهی ملک طلق در روی زمین باقی میماند!.. نکاحها مشتبّه، ازدواجها مشکوک، مردم اولاد شبهه، نفوذ حرام، املاک مقصوب، اعمال باطل،

(۱) چنانکه رفتن دست و یا پای ادمی که جزوی در کل وجود شخص است ماهیت آن که انسانیت است از میان نمیبرد.

فرايض عاطل ، آداب دين و مراسم مسلمانى بگلى متروك  
ميكردد ، زيرا در صورتيكه جابر بودن سلطان دولت را نيز  
جوړه نمايد و تمام معاملات دولت را غير مشروع و هر چه در  
قبضه آنست حرام سازد ، لابد هر سكه كه آن دولت بزند و هر  
قائمه كه طبعش كند ، اعتبار مشروعى نخواهد داشت و هر  
قيمتى داشته باشد نامشروع خواهد بود و چون تمام قوائم  
و نقوديكه در داد و ستد مردم متداولست ، قيمه و اعتبار غير  
مشروع همان دولت را هميشه و در هر جا با خود خواهد داشت ،  
همه معاملات مردم نيز غير مشروع خواهد بود . چه كه  
معاملات مردم در مقابل نقود بوده و بايد مشترى ذمه خود را  
از وجه حلاليكه دارد تبرئه كند و هر كس از وجه حرام تأديه  
دين بكنند شرعاً براءت پيدا نكرده و مشغول ذمه مانده و بايد  
همان دين را دوباره تأديه نمايد ، پس اموال و املايكه خريد  
و فروش ميشود اكر مبايعه عين بعين است باطل . و اكر  
بعنوان بيع كلّى خريد و فروش شده ؛ بعد از فوت مشترى  
- چون ديون متوفى بتركة او علاقه ميكيرد - تماماً مال فروشنده ها  
ميشود . و در اين صورت همه داروندار مردم از سر تا پا  
مجهول المالك ميكردد . و انوقت ؛ نه خمس بگسى علاقه ميكيرد ،  
نه حج ، نه زكات ... و همه امكنه و اطعمه و البسه حرام ميشود

وتمام سوم و صلوة و عبادات دیگر باطل... و چون تمام نکاحها  
باشتراط صدق معینی منعقد میشود، وقتی که تمام دار و ندار  
مردم مجهول المالك شد و هیچکس در حین شرط، مالك مشروط  
به نشد و بتلك آن هم در آتیه احتمالی نرفت امر مشروط، لغو  
و از درجه اعتبار ساقط و از این رونکاهاییکه بسته میشود،  
از دواجهاییکه بعمل ما آید، توالد و تناسلی که حاصل میگردد،  
هیچیک خالی از اشکال نمیشود...

و در صورتیکه تمام معاملات دولت باطل باشد و تقویدیکه  
از ضرابخانه اش بدر میآید همان قیمة اصلی و معدنی طلا  
و نقره و نیکل و غیره را داشته باشد؛ معاملاتی که در مقابل  
مسکوکات معین بعمل میآید - مثل فلان مبلغ از قران جدید  
الضرب فلان شاهی که در اغلب قبایلهای خرید و فروش  
و نکاح غیره قید میکنند - بکلی لغو و بی معنی خواهد بود...  
و همچنین اگر زید از جیب عمروده تا با نکتیوط هزار  
تومانی دزدیده بجای آنها ده صحیفه کاغذ سفید بگذارد و قیمت  
کاغذهای غیر مطبوع نوطها معادل کاغذهای سفید باشد،  
زید از این جهت برای عمرو مشغول ذمه نیماند. زیرا که  
زید در حقیقة معادل کاغذهایی را که از جیب عمرو بر داشته  
بود بجایش گذاشته است و تفاوتیکه در میانست اعتبار لغو

و قیمة باطلی است که از انقباب نوطها بدوات جاری عارض  
بوده است .

و چون کسی در دنیا مالک مشروع چیزی نمیشود؛ مسئله  
غصب و سرقت و تعدی و تجاوز در عالم هیچوقت و هیچوجه  
تحقق پیدا نمیکند و تمام مردم که لایذ برای تهیه خورد و خوراک  
و پوشاک ، در مدت عمر و در ظرف زندگانی خودشان خرید  
و فروشی کرده اند از دنیا مشغول ذمه میروند . و همچو  
هرج و مرجی را که در تمام انواع و اقسام معاملات روی  
میدهد، هیچ عمل یا احتیاطی اصلاح نمیکند. و این قدر اموال  
مجهول المالك و شبهه ناك را خود علمای اعلام نیز نمیتوانند  
ترکیه کنند !.. [۱]

[۱] محذورات جایر دانستن دولتی که ساطانش نا اهل باشد بسیار  
و بلکه بیشمار است و از محاذیر مهمه که دارد مفاسد بسیار است که در عقاید  
و اخلاق و اعمال و افعال مأمورین دولت از نقطه نظر وظیفه شناسی تولید  
میکند. بنابر اهمیت این مسئله مبحث مستقلی در تحت عنوان « وضعیت  
مأمورین جزو » تخصیص داده شده .

## وظیفهٔ مسلمانان در مقابل سلطان جابر

مسئلهٔ جابر و یا عادل بودن سلطان - چنانکه ذکر شد - مسئلهٔ اهلیت و نا اهلی است . چنانکه از عدم لیاقت و اهلیت یک نفر قاضی بر چین بساط قضاوت و طی آن از میان احکام شرع لازم نیاید ، و همچنانکه از فقدان کفایت و مهارت سرداری وظیفهٔ جهاد ، در حین وجوبش از ذمهٔ مسلمانان ساقط نمیشود ؛ همچنان جابر بودن سلطان - یعنی نا اهلی و عدم استحقاق آن بشغل سلطنت - منقرض و مضمحل داشتن اساس سلطنت اسلامی و طی آن را از میان شتون دولت اسلام مستلزم نمیکردد .

بلی برای ملت اسلامی ، يك وظیفهٔ عمومی است که با وجود سلطان عادل - که بر کزیدهٔ خدا ( در زمان حضور ) و یادست نشاندهٔ ملت ( در زمان غیبت ) باشد - سلطان جابر را مثل سلطنت قرار ندهند و بر ذمهٔ ایشان فرض است که دور سلطان

عادل کرد آمده حق سلطنت او را از تمدیات دیگران محفوظ  
بدارند . ولی همچنانکه در اصلاح مامورین جزو - مثل  
قاضی و سردار و غیره - مراعات مقتضیات وقت و ملاحظه  
شرایط لازم است . در تبدیل و تغییر سلطان عادل نیز همان  
ملاحظه و مراعات شرط است .

هر دو طرف قضیه مقبول فرق و معمول به مذاهب اسلام  
است . عزل خاقان ماضی عثمانی « سلطان عبدالحمید خان ثانی »  
و خلع پادشاه سابق ایران « محمد علی شاه قاجار » موافق این  
نظریه و مطابق این حکمت بوده فتوای باب مشیخت عثمانی  
در خصوص عزل سلطان معزول در ذیل مسطور است [۱]

[۱] ترجمه فتوی و استفتا از باب مشیخت در خصوص خلع خاقان  
سابق عثمانی « سلطان عبدالحمید خان ثانی » از سلطنت : -

زیدیکه امام مسلمین است، اگر بطلی و اخراج مسائل مهمه شرعیه  
از کتب شرع و بمنع خرق و احراق کتب مذکور و به تبذیر و اسراف  
و تصرف نامشروع در بیت المال و بقتل و حبس و طرد و تبعید رعیت بدون  
سبب شرعی و با اجرای اقسام دیگری از مظالم معتاد باشد . و بعد از آنکه  
سوگند خورده عهد کند که رجوع بصلاح خواهد کرد ؛ باز عهد  
خود را بشکنند، در سوگندش حاث بشود، احوال و امور مسلمین را  
یکلی مختل کند، در احداث فتنه عظیمه اصرار نماید ، باقیع مقاتله و  
مجادله بکوشد، و در حین ازاله منعمه مسلمین تغاب زید منور را از اطراف  
و جوانب بلاد اسلامیة اخبار متوالیه دایر بمخلوع شناختن زید مشارالیه



---

واحكام علمای اعلام نجف الاشرف درباره خلع شاه مخلوع در میان  
ایرانیان معروف و مشهور است .

مدار اوامشات حضرت امیر با خلفای کرام و بذکمه معاونت  
و مساعدت آنحضرت بدیشان - بنابر عقاید مایهروان مذهب  
جعفری - بلا حظه مقتضای وقت بوده و مخصوصاً حضرت  
معلم با معاویه و مجاهده حضرت حسین (صلوات الله وسلامه  
عليه) بمراعات همان شرط عدم اضرار با اساس، بعمل میآمده  
است . و در حقیقه این مجادلات داخلی و قوی روی میداده که  
احتمال مخاطرات خارجی در میان نبوده است .

---

وارد شده در بقیایش ضرر محقق و در زوائش صلاح ملحوظ گردد .  
از طرف اولیای امور تکلیف ترک سلطنت بزیاد مزبور و یا خلع وی  
از سلطنت - هر کدام ارجح نماید - آیا واجب میشود ؟  
الجواب

میشود .

کتابه الفقیر السید محمد ضیاء الدین عفی عنه .

بعضی از علمای شیعه (رضوان الله علیهم) سلطان عادل و برحق را منحصر بشخص نبی و ائمه هدی (صلوات الله و سلامه علیهم) دانسته و گفته اند که :

— در زمان غیبت چون امام عادل و سلطان برحق حضور ندارد، باید شغل سلطنت مانی بماند. و باطل و باطل ماندن سلطنت هیچ وظیفه و تکلیفی برعهده مسلمین وارد نمیآورد و جز اینکه تمام مسلمانان باید منتظر ظهور امام علیه السلام باشند تا هر وقت بخواهد ظاهر شود و سلطنت خود را درعهده فرماید.

وقتی که ما معنی دین و نبوت و امامت و سلطنت را چنانچه شاید و باید فهمیدیم و علت غایی همه آنها، در نظر ما معلوم و معین شده؛ برای فهمیدن عدم اصابت این رای دچار هیچگونه صعوبتی نخواهیم شد. چنانکه هیچ فرعی از فروع دین، از

ذمه فردی از افراد مسلمین ساقط نمیشود و هیچ حکمی از احکام خدا در هیچ موردی از موارد لغو نمیگردد و در صورتی که شریعت حضرت ختمی مرتبت تا ختام ایام مستمر خواهد بود چگونه میتوان گفت که: ریاست اداره تشکیلات در دین لغو و شیرازه اش پاشیده بماند و علت غائی تمام ادیان کان لم یکن انکاشته شود و دین و مذهب، تنها از نماز و روزه عبارت گردد و تکالیف عامه فقط با مندرجات رساله‌های عملی تعیین و امور جمهور با او را و اذکار، اداره شود؟! ...»

و اگر کسی دین را همین واحکام خدا را منحصر بصوم و صلوة و خمس و زکات و طهارت و نجاست منحصر بداند و هدایت و ارشاد همچو کسی برای تمام مسلمین عین فرض و فرض عین است. زیرا که این شخص در میان هیئت اجتماعیه زندگانی خواهد کرد و فساد اعتقادش بواسطه سرایت، مفسد محیط مسلمین و باعث خسران آنها در دنیا و آخرت خواهد شد. برخی دیگر از علمای شیعه بر اینند که در زمان غیبت، مجتهدین عظام قائم مقام امام علیه الصلوة والسلام خواهند بود. غیر از آنها هر کس مقام منیع سلطنت را اشغال کند جایز و تبهیت همچو سلطانی، حرام و معصیت است. و همین نظریه است که دول حاضر را دول جور مینامند و در دادن مالیات

بدوات جابر و گرفتن حقوق از آن، اشکال میکنند. حتی خود سلطان - نظر برای مجتهد مقلدش - خویشتر را جابر دانسته و برای اینکه اقلامکان نمازش غصبی نباشد هر سالی قصرهای سلطنتی را از مجتهد مقلد خود اجاره میکنند و از مامورین جزو، آنها که مقدس مآب هستند، در حال حیات خودشان یا بعد از ممات و بواسطه وصیت مخصوص ممالک خودشانرا بطریق بذل و هبه تزکیه مینمایند. و آنها که در تقدس قدری جلوتر رفته اند - مواجب و مستمری خودشانرا سر هر سال و یا سر هر ماهی از راه رد مظالم و حیل شرعی دیگر، حلال میکردانند ...

دلایلی که صاحبان این رای برای اثبات مدعای خودشان دارند دو فقره حدیث شریف است که بدین مسئله تطبیق کرده نیابت و عامه علمارا از امام علیه السلام بدان دو حدیث استدلال میکنند .

حدیث اول: — عن اسحاق بن یعقوب ، فی حدیث : انه سال المهدی (علیه السلام) عن مسائل فوردالتوقيع: اماما سالت عنه ... الى ان قال: « واما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى رواة حدیثنا . »

اشخاصی که به نیابت مجتهدین عظام از امام علیه السلام قائل شده اند « حوادث واقعه » را بمعنی تمام مهام داخلی

و خارجی و لشکری و کشوری و غیره گرفته و «روایت حدیث» را در له خودشان با علمای اعلام تفسیر و یا بجهتدین عظام تاویل کرده و گفته اند: «مقصود امام علیه السلام این بوده که برای اداره امور جمهور بروایت احادیث ما - یعنی با علمای فقه - مراجعت کنید. بدین معنی که شغل شاغل سلطنت را بعهده شان واگذارید» و این يك دليلشان از جهاتی چند مورد خدشه است:

۱ - حدیث شریف جواب اسئله ایست که از حضرت حجة کریدیه و مواد هیچیک از سوالها در دست نیست. مورد حدیث بدین واسطه مجهول مانده است. ونهی که موردش معین و مدلولش صریح نباشد برهان قطعی نمیگردد. و در شرع و منطق و همرا پایه و اعتباری نیست.

۲ - پرواضح است که «حوادث واقعه» يك معنی معین شرعی ندارد. یعنی مثل «صوم»، «صلوة»، «حج»، «جهاد»، «خمس» و «زکوة» از معنی اصلی خود منفصل و برای مفهوم مخصوص علی حده در لسان شرع مصطلح نشده و مقصود از «حوادث واقعه» همان مفهوم است که در عرف عامه داشته است. و هر وقت عربی باریق خود از «حوادث واقعه» صحبت کند البته رقیق عربی که اهل لسانست از این

دو گانه مفهوم «امورات سلطنتی» یا «مهام کشوری و لشکری» را نمیفهمد؛ حتی این قبیل مفاهیم بنظرش هم نیاید. شخص عرب از لفظ «حوادث واقعه» همان معنی «وقایع حادثه» یعنی - مسائل تازه ناگهظهور» را خواهد فهمید که ما هم مجبوریم در حدیث شریف نیز همین معنی را بکلمه بدهیم. و این معنی هیچ ربطی بمقاصد صاحبان این رای نداشته است. زیرا سلطنتی را که بادین اسلام بیک وحله آغازانکشاف نهاده جزو نبوت، عین امامت، شیرازه تشکیلات دین بوده هیچوقتش یکی از «حوادث واقعه» - یعنی از مسائل تازه ناگهظهور - نمیشود شمرده!...

۳ - رواة احادیث ائمه بودن غیر از اجتهاد است. برای اجتهاد - علاوه بر تتبع و تدقیق در اخبار - تفلسف در مدلول آنها و پیدا کردن قوه تصرف و احراز ملکه در استخراج احکام لازم است. بنا بر این اگر مدلول حدیث دلیل نیابت عام شود این حق مخصوص مجتهد نمیکردد. بلکه هر کسی را که میشود راوی احادیث گفت بدین نیابت حق و صلاحیت خواهد داشت.

۴ - وظیفه مسلمانان در مقابل سلطنت اسلامی - چنانکه واضح و مبرهن است - اطاعت و انقیاد بوده است. نه مراجعت

بدانها در موقع لزوم واقتضا و حال آنکه حضرت امر با رجعت فرموده است نه باطاعت و پر واضح است که مراجعت غیر از مطاوعت است .

۵ - امر حضرت مردم را بدین مراجعت « امر ارشادی » بوده است و نه « امر ایجابی » و از آنحضرت سوالهایی شده که یکی از آنها هم در خصوص حوادث واقعه بوده و حضرت در جواب فرموده اند : « واما الحوادث الواقعة الی اخره .. » و اگر مسئله نیابت عام، يك حکم واقعی الهی میبود البته برای يك امر ایجابی موضوعیتی پیدا میکرد و انوقت میبایست که آنحضرت قبل از غیبت خودشان و بی آنکه [سوالی شود این حکم را بیان فرمایند .

۶ - رواة جمع است و سلطنت اشخاص متعدد در يك وقت و در يك محیط غیر ممکن است . زیرا که آرایشان متناقض و اکثر او امر شان لاحاله متضاد در میاید و اطاعت او امر متضاد عیناً حکم ضدین را دارد . و جمع اضداد از روی عقل و منطق محال است . و اگر از مفهوم رواة که جمع است و اقل مدلول جمع در لسان عرب سه و بیشتر از سه است قطع نظر کرده بگویند که در هر عهدی یکی از رواة انتخاب میشود و بمرور همدیگر را تعاقب کرده جمع میگردند و مقصود از جمع آمدن

روایه در حدیث نیز همانست . انوقت هم خواهیم دید که باز امکان تطبیق ندارد. زیرا که روایه احادیث در مرعیهی زیاد بوده اند و ترجیح یکی بر دیگری از طرف عموم مسلمین غیر ممکن است و از طرف بعضی بدون بعضی دیگر موجب اختلافست - چنانکه در خصوص تقلید و اجتهاد می بینیم - و چون این دفعه موضوع اختلاف امورات سلطنتی خواهد بود؛ بادی انقلابات و اختلافات و بلکه منشاء مصادمات و محاربات دائمی و موجب فتنه و فساد غیر قابل تحمل داخلی خواهد شد .

۷ - نیابت عام ؛ یعنی ریاست فعلی و ظاهری تشکیلات و در دست گرفتن زمام مهام انام و اداره کردن دوا ویر و ادارات لشگری و کشوری - اگر چه حق محقق امام علیه الصلوٰة والسلام بوده - ولی قبل از غیبت در دست خود آنحضرت نبوده که بتواند بدیگری وا گذارد .

همه این اعتراضات واضح و روشن مینماید که حدیث اول هیچوجه دلیل مدعای ایشان نمیشود . حدیث دومیکه شاهد دعوی خودشان قرار داده اند حدیث عمرو بن حنظله از حضرت صادق است که :-

رسالت ابا عبدالله ( علیه السلام ) عن رجلین من اصحابنا بینهما منازعة فی دین او میراث . . . الی ان قال ؛ فقال :-



« ينظران؛ من كان منكم قد روى حديثنا وانظر في حلالنا  
وحرامنا وهرف احكامنا فليرضوا به حكماً فاني قد جعلته  
عليكم حاكماً » ...

الى ان قال، قلت « فان كان كل واحد منها اختار رجلاً من  
اصحابنا فرضيا ان يكونا الناظرين في حقهما فاختلفا فيما حكما  
وكلاهما اختلفا في حديثكم؟ .. » فقال : « الحكيم ما حكم به  
اعدلها وافقههما واصدقهما واورعهما » . قال ، قلت :  
« فانهما عدلان مرضيان لايفضل واحد منهما على صاحبه »  
فقال : « ينظر الى ما كان من روايتهما عنافي ذلك الذي حكما  
بهالمجمع عليه من اصحابك، فيؤخذ به من حكمهما ويترك الشاذة

در قسمت اولی از این حدیث شریف که ذکر شد حکم  
و حکم را بمعنی سلطان و نایب عام امام علیه الصلوة والسلام گرفته  
و گفته اند. « مرام امام علیه السلام اینست که هر کس حلال را  
از حرام بشناسد و احکام ما را بفهمد بایستی او را مطیع باشید  
که من او را رئیس و سلطان شما قرار دادم. » و این يك دليل  
شان هم مثل سابق از جهانی چند سقیم است :-

۱ - سؤال عمرو بن حنظله از حضرت صادق - چنانچه  
واضح است - راجع بمنازعهٔ دو نفر از اصحاب بوده است  
در سردین و میراث . و حضرت کسانی را که واقف احکام

باشند مابین ایشان حکم معرفی کرده است. و این مطلب جزئی  
بمسئله نیابت عامه که ابدأً ذکرى از آن در میان نیامده هیچ ربطی  
ندارد. و مدلول حدیث باندازه صریح، مورد آن بقدری  
اخص است که تاویل و تعمیم آن بهیچوجهی ممکن نیست.

۲ - حکم در لغت عرب بمعنی فرمودن و حکم و حاکم  
بمعنی فرمانبردار و هیچوقت این کلمات در عرف شرع بمعنی  
سلطان و نایب عام استعمال نشده است. بلی از طرف علمای  
متاخر و در عرف عوام حکم بمعنی داور و محکمه بمعنی جای  
او استعمال شده و این يك اصطلاح شرعی بودن این کلمات را  
نمیرساند و حق حکم و حاکم بدین دو معنی هم دلیل مدعیان  
میشود.

۳ - اگر استرداد حقوق حضرت صادق از دیگران  
در زمان آنحضرت ممکن میشد البته خودشان اولی بتصرف  
میبودند با وجود حیات خودشان و امکان منتقل داشتنش  
باولاد خود و اگذاشتن آن بدیگران مخالف منطق و منافی  
وظیفه امام است. و هرگاه استرداد حقوق مذکوره امکان  
نداشت محول داشتن آن بدیگران عبث میباشد و کار عبث هم از  
امام نام باعتراف پیروان مذهب جعفری سرنیزد. در واقع

چه طور ممکن بود که امام با وجود خود و اولادش نایب امامی  
معین کرده و اداره امور جمهور را بعهده ان وا گذارد؟ در  
صورتیکه خود آنحضرت از ان اداره بکلی ممنوع و مهجور گردیده  
بودند .

علاوه بر اینکه هیچیک از این دو حدیث را دلیل مدعای  
ایشان نمیشود شمرد . اگر ما بر فرض محال نیابت عام رواة  
احادیث و اشخاص عارف با حکام را قبول کنیم ؛ بالاخره  
خواهیم گفت که این رواة و غیره از مجتهدین جامع الشرایط  
عبارت بوده اند . و انوقت خواهیم دید که تازه دچار بسی  
اشکالات گردیده ایم :

مثلا : - تنها مجتهد جامع الشرایط بودن لیاقت شخص را  
بسلطنت نمیرساند و البته حضرت امام امری بدان اهمیت را  
بدون هیچ قید و هیچ شرط بعهدة علمای اعلام نمیکذاشت  
که در اغلب موارد مستلزم تودیع منصب مهمی بنا اهل میکردده  
دیگر - اغلب علمای اعلام در سن شیخوخت در جهة جهاد را  
احراز میکنند که در واقع اکثری از ایشان در آن سن چه بواسطه تحمیل  
مزاج ، چه بسبب خستگی ذهن حالت تقریر درسی را ندارند کجا  
مانده قوه توغل با مهام امور و تدبیر در مسایل داخلی و خارجی  
مملکت را داشته باشند و در حقیقة تحمیل امورات سلطنتی همچو

وجودی تحلیل رفته ورنجور و خواستن ادارهٔ تشکیلات عصر  
حاضر که نوابغ زمان از عهدهٔ آن برنیایند از قبیل تکلیف  
مالایطاق خواهد بود .

باز دیگر - مجتهدین عظام در هر عهده متعدد بوده و وجود سلطان  
متعدد در یک وقت و در یک منطقه - چنانکه گفته شد - متعذر  
و محال است .

سه دیگر - ترجیح یکی از مجتهدین عصر بر دیگری  
اغلب موجب خطا است و اگر در انتخاب و ترجیح اصابت هم  
شود منشاء اختلاف و مبدأ نفاق خواهد بود .

پس اشخاصیکه بر نیابت عامه علمای اعلام از حضرت  
امام علیه الصلوٰة والسلام قائل شده اند دلائل کافی بر صحت  
قول خود ندارند . و همچو منصبی در دین اسلام چه از روی  
لص و نقل و چه از روی اصول ثابت نشده است . گذشته  
از اینکه اصحاب این رای ادلهٔ صحیحیه نداشته اند ، تطبیق  
نظریاتشان هم در موقع عمل - چنانکه ضمناً معلوم گردید -  
غیر ممکن است .

## وضعیت مأمورین جزو

مادر موضوع «سلطنت» از دو نقطه نظر میتوانیم اعمال فکر بکنیم :- یکی از نقطه نظر مفهوم خود سلطنت که در دین و دولت از ریاست تشکیلات و اجرای احکام عبارتست . انوقت می بینیم که این سلطنت همان امردومی است که بعد از اذعان بلزوم دین و قبل از منجر شدن کار بتصدیق شخص نبی و امام ( علیه الصلوة والسلام ) بلزوم خودان سلطنت باید قائل شد . زیرا که بدون آن ، تشکیلات مختل و احکام خدامهمل میگردد .

— دیگری از نقطه نظر صفتی که بواسطه اهلیت و عدم اهلیت تمناش بدو عارض شده و گویا سلطنت را بحقه و جابره تقسیم میکنند . باعتقاد ما لزوم سلطنت ، یعنی ریاست تشکیلات و اجرای احکام ، بسبب اضافه شدن صفت جور بدو که از جهت مختل طاری میشود ، مرتفع نمیکردد و تا وقتی که در روی

زمین و در میان افراد بشر نظم و نسق لازم است و وجود سلطنتی  
- (یعنی وجود ریاست تشکیلاتی بهر اسم و رسم باشد) ضروریست؛  
ولی معاملات اتباع آن از همین دو نقطه نظر که ذکر شد  
متفاوت میگردند :-

آنکه از اهلیت و عدم اهلیت ممتل - یعنی سلطان - قطع  
نظر کرده و از نقطه نظر لزوم عقلی و ضرورت منطقی سلطنتی  
خود را تابع و مطیعش بدارد. در نظریه و اعمال خود مصیب  
و ماجور است و کسیکه بدین نظریه بکلی بیگانه مانده و خود را  
مطیع محض و تابع شخص ممتل قرار دهد مخطی و معاقب خواهد  
بود. و در واقع محاکمه منجر میشود بمیان شخص و موقع.  
و ممکن است که شخص خود را تابع مستقل یکی از این دو  
بدون دیگری بدارد. و البته نوکر شخصی سلطان جایری شدن  
غیر از تابع مقام سلطنت بودن است و احکام مقام سلطنت -  
ولو بواسطه شخص نا اهلی هم تبلیغ شود - غیر از او امر کیفی  
ان شخص است. و شك نیست که احکام مقام مفترض الطاعه  
و لازم الامتثال است. زیرا لزوم آن برای همان مطاع و متبوع بودن  
بمیان آمده و همان متبوعیت است که میتواند در میان اولاد بشر  
نظم و نسق مجری بدارد.

از علمای شیعه: بعضی سلطان مادل را بشخص بی

واژه (صلوات‌الله وسلامه علیهم) و بعض دیگر به بنی و امام و نایب  
امام تخصیص داده و ما بقی را سلطان جور شناخته‌اند و هر دو  
فرقه قایل بر این شده‌اند که چون سلطان جابر باشد سلطنت  
نیز جوریه می‌گردد و چون سلطنت ، سلطنت جور شد دولت  
ظالم ، سلطه اش ظلم ، معاملاتش باطل ، تصرفاتش ناروا ،  
مطاوعتش نامشروع ، معاونتش اعانت بر ظالم و معصیه بخداوند  
می‌گردد .

صاحبان این رای ، بنابر اعتقادیکه داشته‌اند مردم را  
از خدمت و استخدام بدول اسلامی منع کرده خدام دولت را  
نام « ظالمه » داده میان مردم و ایشان منافرت شدیدی تولید  
کرده‌اند . . .

دردهات مملکت ما: ایران سر باز ، تو بچی ، قراسوران ،  
پادو ، کدخدا ، مباشر و حق ریش سفید هائیکه با این قبیل  
اشخاص افت و خیز میکنند فاسقترین و فاجرترین مردم بشمار  
میروند . بنابر ذهنیتی که در خاطر عوام از این عقیده ناشی  
شده وزرو وبال این زمره انقدر سنگین ، انقدر کرانست که  
غیر از خودشان کسی نمیتواند تحملش بکند . و یکی از سختترین  
سوکندهای دهاتیان ساده دل اینست که : « ا کر من فلان  
کاررا کرده باشم ، وبال فلان کدخدا بگردن من . . . » و یا

اینکه « وبال فلان مباشر بکردن من اگر من دیگر پی فلان  
فکر بکردم !... »

در قصبه‌ها و شهرها ؛ عسس ، داروغه ، حاکم ، فراس  
مستوفی ، میرزا سردار ، سپهدار و خلاصه هرآنکه از طرف  
دولت و طبقه و یا با دولتیان آمیزش دارد ؛ پیش مردم ، همان  
موقع و اعتبار را دارد که کزیر و مباشر نزد دهاتیان ساده لوح  
داشتند .

از علما آنها که پرهیزکار و پارسا هستند و حق کسان زهد  
فروش و مردم فریب هم بخانه این قبیل اشخاص نمیروند .  
و اگر بروند روی فرش آنها نمی نشینند . و اگر بنشینند نان  
ایشان را نمی خورند . و اگر نانشان را هم بخورند در خانه  
ایشان نماز نمیخوانند . زیرا که داروندار ایشان را حرام و مال  
و منال شانرا حق الناس میدانند . و از مردم عوام آنها که متدین  
هستند - اگر از عقوبت همان ظلمه نترسند - البته به پیشوایان  
دین پیروی خواهند کرد . ولی طبقه ظلام این قبیل رفتار  
عوام را در باره خودشان توهین می شمارند و اغلب در صدد  
انتقام بر میآیند و در همچو موقعی عوام و حق خود علمای  
اعلام نیز میتوانند تقیه بکنند .

و این حسن منافرت از دیوانیان ، در خاطر مردم از



آغوش مادر شروع کرده در مکاتب ، در مدارس ، در پای  
منابر وعظه، نشوونمای خود را با کمال رسانیده و بواسطه مخالفت  
مسلك و منافع و تاثیر تضییقاتیکه تمام طبقات بدون شبهه و بالمجبوریه  
از دیوانیان خواهند دید رسوخی یافته و شکل حالت روحیه  
غیر قابل تزلزلی را پیدا میکند .

البته هیچ مادر نمیخواهد که فرزند دلبندهش فروزینه  
زبانۀ دوزخ گردد و هیچ دایه مهربان راضی نمیشود که اقا زاده  
ناز پرورده اش حطب لوب جهانم بشود . اینست که اطفال از  
خوردی برای اجتناب از اینگونه شغلای پراز و رزو و وبال ،  
بایک حس تنفر از طبقه دیوانیان تربیت داده میشوند .

و معلمین بیعالم مکاتب کهنه و مدرسین مدارس مندرسه نیز  
- که اولیای روحانی اطفال ملتند - در ضمن تربیه و تعالیم ،  
یک وظیفه دینیه دارند که باید ایضا بکنند . و آنهم تحکیم این  
عقیده باطل و مضل است در ذهن صاف و ضمیر ساده نوباوهگان !  
بنابر تلقینات این مریبان پارسا ، اگر طفلی معصوم ، شی در  
خانه برای پدرش - که از دیوانیان باشد - قلمی بقراشد معاونت  
بر ظالم کرده و انکشتاتش در آتش جهنم خواهد سوخت !  
و برای اجتناب از عذاب روز حساب باید از او امر پدرش -  
که خداوند کوچک اوست - سر بیچد ؛ اگر چه پدرش باندا .

زه از وی برنجد که عاقبت نماید.، و این مقاومت بی ادبانه و عمرد  
عاصیانۀ بجهت ساده دل در نظر اخوند مکتبدار «حماست دینی»  
جلوه کرده اسباب هم افزایی شاگرد فضل میگردد.،  
ارباب منبر هم، اهل جهنم را بطبقاتی تقسیم کرده و تنها یکی دو  
طبقه را بکفار و فجار تخصیص داده اند؛ و بقول ایشان بقیه  
طبقات را بالتام دیوانیان پر خواهند کرد. و همه آنها از خورد  
تازرك روز حساب مورد عتاب جناب رب الارباب خواهند  
شد. و در حین عبور از پل صراط یا بحاشیه سبیل غاشیه گذا  
شته در درك اسفل، اسفل سافلین خواهند گشت.،

اینست تربیه که افراد ایرانی، در آغوش دایه و مادر، در  
گوشه مکتب و مدرسه، دریای منابر و عطف و نصیحت یاد  
میکرند.، و از این جاست که مال دولت و دولتیان حلال افراد  
رعیت گردیده؛ زراع در خرمن از خوشه، در انبار از غله  
میدزدند، جایش را از سنک ریزه و خاک توده پر میکنند.  
اصناف در دادن مالیات جان میکنند، بطفره میگذرانند،  
بگردن این و آن میاندازند، برشوه و عشوه خود را معاف  
میکردانند. تجار برای آنکه بدوات کمرک ندهند تا قاچاقچیکری  
تنزل میکنند و این را هنری برای خودشان فرض مینمایند.  
و اگر این طبقات به هیچیک از این دستبردها موفق نشدند بمقام

انتقام بطریق « تقاص » برمیآیند. مثلاً: - اگر از تاجری در کمرک دولتی حق العبوری گرفته اند، آن تاجر میتواند که ساعت بغل مامور کمرک را - اگر قیمتش معادل همان حق العبور باشد - بدزد و این ساعت، حلال شخص دزد است و این دزد متدین در حالتیکه همان ساعت طلا در بغلش باشد میتواند فرایض پنجگانه را برای خدای یگانه بجا بیاورد.

از طرف دیگر، دیوانیانیکه مقلد همان پیشوایان هستند که خدمت بدولت را حرام میدانند خودشانرا ماعون و مغضوب خدا می شمارند. حق خود سلطان نظر بمعیده مجتهدیکه تقلیدش کرده خودش را جایز میدانند و برای اینکه اقلأً محل نمازش غصبی نباشد هر سالی قصرهای سلطنتی را از مجتهدان عصر اجاره میکنند. و مامورین متدین یاد حال حیات خودشان و یا بعد از ممات بوصیت مخصوص ممالک خودشانرا بواسطه بذل و هبه و حیل شرعی دیگر حلال میسازند و بعضی از مقدس ترینشان مواجب و مستمری خودرا سر هر ماه و یا سر هر سال بطریق رد مظالم و غیره تحمیل داده و بحلیت میرسانند. و مأمورینی که برای دفع اشرار و تأمین بلاد و جمایات بیت المال سفر میکنند، مسافرت خودشانرا سفر معصیه میدانند. نمازرا تمام میخوانند و روزه را میگیرند. در صورتیکه هر دو باطل است. زیرا که

هر دو مخالف شرع انور است. و همه اینها نتیجه جابر دانستن  
دوات و حرام شناختن اطاعت آنست و از نتایج آنست که این  
طبقه خودشانرا از روز ازل دشمن خدا و پیغمبر میدانند.  
بعقیده ایشان اگر مال و منال ایشان بطریق بذل و هبه حلال  
هم کرده افعال و اعمالیکه راجع بمأموریت دارند همه از  
معاصی کبیره است و از مجازات و مکافات آنها هیچ راه نجاتی  
متصور نیست و حالاکه خودشانرا مورد غضب خدا قرار  
داده اند و در آخرت قطعاً معذب خواهند شد. لاقلاً بکشوند  
در دنیا بخوشی بگذرانند، تا اینکه خسر الدنیا و الاخره هر دو  
نکردند. و مسئله تزکیه مال و گرفتن روزه و خواندن نماز  
مخصوص عدّه خیلی کم و معدودی از ایشانست مابقی بحلال و  
حرام و کناه و ثواب هیچ اهمیتی نمیدهد، عدل و انصاف هیچ بدریشان  
نمیخورد. مردی و نامردی، کژی و راستی در دستگامشان یکی  
است. نیک و بد اعمال بحال ایشان ابدأ فرق نمیکند. و چون  
از رحمت خداوند رحمان و رحیم بکلی مأیوسند راه شیطان  
رحیم را در پیش گرفته در شقاوت و قساوت بجائی میرسند که  
شمر معروف جلودار ایشان نمیشود. و اعمال شقاوتکارانهشان،

ماده منافرتی را که در میان خود و عوام داشته اند یا خیرین  
درجه غلظت و شدت میرساند .

بایه دولتخواهی مردم ایران و اندازه مردمرداری و وظیفه  
شناسی مأمورین شان از این تدقیقات بخوبی معلوم میشود ؛  
زیرا که دوایر و ادارات دولت در دست همین اشخاص است که  
دشمن جانی و مالی و جدائی ملت هستند و افراد ملت همان  
مردم است که از مهد با بغض آن طبقه پرورش یافته و تاحلد  
با عداوت آنها بسر خواهند برد . پس هیچ فردی از افراد  
ایرانی حس محبت و صمیمیتی برای دولت خود نخواهد پرورد ،  
موقع مامورین دولت متبوعه خود را محترم نخواهد شمرد .  
بخزینه دولت دیناری بمیل و رغبت خود نخواهد داد و بارزوی  
خود زیر بار اوامر دولت نخواهد رفت ! .. و همچنین ؛  
هیچیک از مامورین دولت و وظیفه خود را مقدس نخواهد شناخت .  
بامر و جدان در پی انجام وظایف خود نخواهد بود . در  
ماموریتهای خود رضای خدا و پیغمبر را منظور نظر نخواهد  
کرد . حقوق وطن و ملتش را ملحوظ نخواهد داشت و از  
ارتکاب هیچگونه خدعه و خیانتی نخواهد اندیشید ! .. اینست  
تأثیرات عدم تدقیق و ناملیکه باعث فساد خورد و بزرگ و موجب  
شقاق و نفاق آمر و مامور گردیده طایفه شیعه را نسبت بامور

ملك و ملت و دوات بیگانه داشته و تشکیلات مهمهٔ مملکت را که  
غایهٔ اصلی دین و مذهب و وقایهٔ عرض و ناموس مردم است  
باز بجهت گروهی گمراه و دستخوش طایفهٔ خود خواهی گردانیده  
است که از قدسیت و وظیفهٔ بگلی فافل بوده مراجع و مبادی  
امور جمهور را مرکز تغلب و منبع اختلاف خود می‌بندارند.  
و معلوم است که اینگونه افکار و عقاید عادات و اخلاق يك ملت  
را تاجه پایه تنزل میدهد. و از افراد همچو ملتی تاجه اندازه  
امیدوار دولتخواهی و وطن پرستی و وظیفه شناسی و منتظر  
استقامت مسلك و حسارت مدینه و فدا کاری میتوان شد . .  
و از این جا است که ایرانیان امروزه در تغییر تابعیت هیچ  
محدوری نمی‌بینند و هر روز عدهٔ برای محافظه منافع شخصی  
و یا محض کسب قوت و زحمتی و یا اینکه بامید صیانت مال و منال  
و عرض و ناموس خود از تجاوزات مامورین بی باک و آدمی  
صورت و دیوسیرت بزیر حمایت اجانب رفته حاکمیت داخلی  
و خارجی دولت را اخلاص و حیثیت سلطنت اسلامی را رخنه دار  
میسازند . چه که از روی عقیدهٔ که در خاطریشان رسوخ  
یافته همهٔ دول حاضرهٔ اسلامی بهر شکل و صورت باشد حکومت  
جوړند. و از نقطهٔ نظر ارباب این عقیده وقتی که حکومت ،  
حکومت جوړشد ، مسلم و غیر مسلمش هیچ فرقی ندارد .

واگر بنا باشد که انسان تابع دولت ناحق و جابری گردد ، همان بهتر که متبوع زحمت و زور مندی را انتخاب کند . . . و حال آنکه در دین اسلام منصب نیابت عامی نبوده سلطان عادل و برحق بشخص بی وائمه و نایب امام اختصاص نداشته جایز بودن سلطانی سلطنت را جوریه نمیکند ، حاکمیت دولت اسلامی در عهد سلاطین جور هم باقی و برقرار بوده ؛ رعایا تابع آنند و نه بنده سلطان . مأمورین جزو ، مستخدم دولتند و نه نوکر شخص ان . اطاعت دولت ملی اسلامی در هر حال فرض و معصیه بدان ، معصیه بخدا و رسولست . [۱] وظایف مأمورین دولت - از خورد تا بزرگ - مهمترین فرایض و ترک و اخلال کوچکترین آنها بزرگترین معاصی بوده و ایضاً این وظایف از ادای همه واجبات و اجبت و اجر انجام آنها از جزای تمام خیرات و مبرات جزیلتر و حقوقی که در خور همان خدمات از دولت میگیرند مقدسترین روزیها و مبارکترین نفعات است .

[۱] خداوند ، در قرآن مجید میفرماید : « اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولوالامر منکم » معلوم است که مقصود از اولوالامر ارباب حل و عقدند که از همین مأمورین و مستخدمین دولت عبارت بوده اند .

## شکل سلطنت در زمان غیبت

« فلتكن منكم امة يدعون بالحيرة، ياسرون »  
 « بالمروف وينهون عن المنكر . »

قران مجید

نظریات علمای اعلام در موضوع سلطنت حقه و جایزه و محبت سقم نتایجی که با آرای ایشان مترتب میشود. با تمام اطرافش ذکر شد. و در ضمن معلوم گردید که ماتنها در يك نقطه با ایشان موافق هستیم و آن لزوم تعیین امام علیه الصلوة والسلام است از جانب خدا. و پر واضح است که تعیین امام از طرف حق هم منحصر بدوره حضور ( یعنی بزمان حیات و وجود یکی از ائمه اطهار علیهم السلام ) است. اما در زمان غیبت؛ ما که قائل به نیابت امام نیستیم لابد باید معتقد شکل دیگری در حکومت بشویم. زیرا در اینکه سلطنت سلاطین حاضره مفوض من عندالله نبوده شکی نیست و این هم امکان ندارد که در دین مبینی همچو اسلام حکمی بدین اهمیت عاقل و باطل



مانده تکلیف مسلمانین درباره مدیر مهم امور خود معین نشود. و البته شارع مقدس که محیط و طرف تمام حوائج بشر بوده و شریعت را برای رفع آن حوائج و حفظ نظام عالم فرستاده این مسئله را که اس اساس آن احتیاجات و شیرازه همین نظام عالمست از نظر دور نکرفته و در ضمن احکام خود برای آن هم قراری گذاشته است و اگر غفلتی هست از طرف ما شده و ماریست که در آیات و اخبار غور کرده و حقیقه این حکم را بر وفق عقل و منطق و بطریقیکه مقصود شارع مقدس بوده بمیدان بگذاریم.

علماً اعلام ، در حین نبودن قاضی منصوب ، از قواعد کلیه اصول و از مفاهیم اخبار و سایر دلائل عقلی و منطقی لزوم مداخله عدول مومنین را ، در امور حسبیه استنباط میکنند. و بصیغه ساده میفرمایند « وقتیکه یک نفر قاضی منصوب وجود ندارد ، عقلاً و شرعاً لازم است که امور حسبیه را عدول مومنین اداره کنند: مثلاً اموال صغار و مجانین را محافظه کنند و آنها را از مال خودشان موافق مصلحت اطاشه نمایند و در معالجه و ترتیب آنها بکوشند و غیر ذلك... » و این را برای عدول مومنین واجب کفائی میدانند . یعنی میگویند تا وقتی که این قبیل و وظایف از طرف یکی دو نفر از عدول ایفا نشده تمام عدول بایفا آنها مکلفند و چون از طرف بعضی انجام داده

شد و جوب ان از ذمه عموم ساقط میشود. و معلوم است که مراد از عدول کسان عادل در اداره هستند؛ یعنی انهایی هستند که در اداره امور حسبیه افراط و تفریط نکنند والا اگر کسی عادل و متدین باشد؛ ولی بحفظ مال یتیم - مثلا - قادر نشود البته نباید مداخله کند؛ زیرا غرض اصلی از مداخله عدول محافظه مال یتیم است نه اضعاف آن. و همچنین است در همه امور حسبیه دیگر. عدولیکه در آنها مداخله میکنند باید قدرت اداره آنها را هم از هر حیث داشته باشند والا حکمت حکم که در حقیقه اداره شدن کار و بار مسلمانها عاجز از اداره است از میان میرود.

پس در امور حسبیه مداخله عدول مسلمین برای اداره آنها از مسلمات و حکمت آن واضحست. و باعتبار ماریاست تشکیلات اسلامی و سلطنت مسلمین معظم امور حسبیه و بلکه اس اساس آنها است و کما میکنیم که در این خصوص کسی باما مخالفت نداشته باشد و اگر چنانچه شخصی در تعمیم حکمت این حکم باما مخالف نباشد لابد خود آن حکم را هم تشمیل این مسئله کرده خواهد گفت که درین موضوع نیز مداخله عدول مؤمنین لازم است. و در این جانب مقصود از عدول همان مفهوم نیست که در مسئله سابق مراد بود. یعنی در اداره امور جمهور نیز - از

هر قبیل باشد - باید اشخاص عادل و عالم و درستکار و مقتدر مداخله  
کنند. چنانچه در حقانیت خود ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین  
- با اعتقاد فرقه شیعه - اعلم و افضل اقران بودنش شرط بوده  
تا اینکه نصب الهی از روی استحقاق و اهلیت بشود و الا ترجیح  
راجح بر ارجح و یا اینکه ترجیح بلامرجح لازم مییابد که انهم  
عقلا قبیح و اسنادان بر خدای عالم مخالف منطوق است. این استدلال  
مارا که از فتاوی صریحه و نابتة خود علمای اعلام استخراج  
کرده ایم تصدیق و تقویت میکنند. آیه شریفه «فلتکن منکم  
امه یدعون بالخیر یا مرون بالمعروف وینهون عن المنکر» اگر نظری  
تیک بشود، منطوق کلام معجز نظام عین مسئله را که مادر  
صدد ان هستیم، با تمام اطرافش شرح و تحلیل میکنند.

اولا میفرمایند که «میاید از شماها» یعنی از شما مسلمین  
و هرگاه این گروه از غیر مسلم انتخاب شود مخالف منطوق  
آیه وافی هدایه خواهد بود و در این جا معلوم میشود که  
حاکمیت و آمریت بر امة اسلام باید از طرف خود مسلمانها  
اجرا بشود و باصطلاح این عصر میفرمایند که شما باید تابع  
متبوعی همکیش و هم آیین خودتان باشید و هیچکدام از شماها  
نمیاید که از تابعیت سلطنتان مسام خارج بشوید. زیرا که داخل  
در تابعیت غیر شدن تعدی و تجاوز بر دین است و بلکه در حقیقه

حکم خروج از دین را دارد و اعتذار بدین که دخول بر تابعیت  
غیر فقط برای محافظه حقوق و جلوگیری از تجاوزات دیگرانست  
رفع محذور نمیکند و هیچوجهی موجه نیست . بسبب اینکه  
دخول شخص بر تابعیت غیر مسلم اخراج خودش است از  
تحت نفوذ و تشکیلاتیکه مقصود اصلی از دین و مذهب و غیره  
همه تأسیس و ادامه آنها بوده و خود ائمه اطهار با وجود مظلومی  
که بر خودشان وارد آمده و با وجود تجاوزاتی که بر حقوق ایشان  
روی داده باز در این صدد نیامده و بلکه بر تشدید مبانی اساس  
کوشیده اند . و دخول در تابعیت غیر مسلم نه تنها باعث تنقیص  
نفوذ حکومت مسلمانه میشود و بلکه موجب تزئید نفوذ  
حکومت غیر مسلمانه و سبب تسلط آن بر حکومت  
مسلمانه میکرد که خداوند بمتطوق آیه شریفه « و ان يجعل الله  
للكافرين على المسلمين سبيلا » نفی موبد و بمفهوم همان کلام معجز نظام  
نهی مؤکدش فرموده . زیرا که مقصود خدا اخبار این بوده  
که او کفار را بمسلمانان راه نداده و بلکه مرادش این نبوده  
که چون خدا کفار را بر مسلمانان راه نداده ؛ خود آنها نیز  
این راه را نباید باز بکنند و الا مخالفت با فرمان واجب الاذعان  
خداوند منان خواهند کرد .

و ثانیاً - میفرمایند که « از شما گروهی باید باشد » یعنی اگر

کروهی نباشد ؛ یکی دونفر کافی نخواهد بود ؛ زیرا که یکی  
دونفر هرگز در همه این شعبات عالم وعامل و سرآمد نخواهند  
بود و اگر سرآمد اقران خودشان هم بشوند از عهده اداره  
اینهمه شئون نمیتوانند بیایند . پس عده این گروه در هر  
عصری باید باندازه کفایت بخواهیج ان عصر بشود تا بتوانند که  
از عهده اداره امور جمهور کاملاً در بیایند . و معلوم است که  
انتخاب و تعیین و تحدید عده ان گروه بعهده خود مسلمین خواهد  
بود ؛ زیرا که حق و صلاحیت این انتخاب و تعیین و تحدید را غیر  
از دو ذی حق نمیتوانست داشتن . اولی حاکم بالاستحقاق و  
سلطان بالاستقلال است که افریدگار و پروردگار بشر است  
و چون افریدگار و پروردگار است حق سلطنت و حاکمیتی بر  
مخلوق خود دارد و این حق حاکمیت را بعهده هر فرد یا هر  
هیئت که حکمت بالغه ان اقتضا کند میتواند واگذارند .  
چنانچه در عهد نبی بعهده خود او و در زمان حضور بعهده یکی  
از ائمه هدی واگذار کرده بود . دومی هیئت جامعه محکومین  
است که قوانین موضوعه برایشان مجری خواهد کردید .  
و چون در زمان غیبت فقط بیان حکم شده و کیفیت انتخاب  
و تعیین و تحدید مسکوت عنه مانده ؛ لابد همه این ترتیبات بعهده  
خود ان هیئت اجتماعی مترتب میشود .

و ثالثاً - میفرمایند که « ان گروه شمارا دعوت بخیر کنند »  
والبتّه برای دعوت بخیر و سعادت لازم است که خود ان گروه  
طرق خیر و سعادت قبلاً تتبع و تعیین کرده و بعد ملت را بدان  
طرق خیر و سعادت دعوت بکنند .

و رابعاً - میفرمایند که « ان گروه شمارا امر بمعروف  
کنند و نهی از منکر یعنی بمدازان که طرق خیر و سعادت را  
معین و قوانین صلاح و فلاح را مرتب و شمارا بدان خیر و سعادت  
دعوت کرد . باید بواسطه قوه اجرائیه شمارا بایضای معروف  
و انتها ازممنکر وادارد . زیرا که امر و نهی بدون اجرا حکم  
همان دعوت بخیر را پیدا میکند و معنی آمریت و حاکمیت (یعنی  
مفهوم علوم مرتبه امر و ناهی از مامور و نهی ) لغو باطل  
میکردد .

پس خلاصه آیه شریفه این طور میشود که :-

- « از میان شما مسلمانان باید گروه مسلمانانی عالم »
- « بمقتضیات عصر ، عامل بمعلومات خود . عادل در عملیات »
- « خویش انتخاب شود . وان گروه ، طرق خیر و سعادت »
- « شمارا معین ، قوانین صلاح و فلاح شمارا مرتب کرده »
- « و شمارا امر بمعروف و نهی از منکر بکنند . یعنی پس از »
- « وضع ان قوانین شمارا باطاعت آنها مجبور و از مخالفت آنها »
- « ممنوع بدارد . »

بنابر این شکل حکومت در زمان غیبت باید شوروی  
بشود؛ چه که منتخب شدن گروهی از میان يك ملت و منقسم  
شدن آنها بدو قوهٔ علیحدّه «مقننه و مجریه» و واگذار کردن  
امور جمهور بعهدهٔ آن دو قوه عین تشکیل يك حکومت شوروی  
است و اگر سلطنت در زمان غیبت شوروی نکرده، مسئله  
جائزیت باز بماند و اشکالاتیکه در زمان حضور از جاری  
بودن سلطانی - باختلاف آراء - پیدا میشود، در زمان غیبت  
نیز عیناً تولید میشود.

۲۳

### احتیاجات حادثه

« واعدوا ما استطعتم من قوة ومن رباط الخيل »  
قران مجید

قانون - واضعش؛ چه خالق باشد مثل قوانین آسمانی، چه  
مخلوق مثل قوانین بشر - برای نظام عالم بوده و باصطلاح  
عصر برای رفع احتیاجات مدنیّه انسان مدنی بالطبع بوده

است . در این مسئله ؛ مؤمن موحد ، فیلسوف ملحد همه متفقند . و چون قانون در مقابل احتیاجات وضع میشود و احتیاجات بشر روز بروز متزاید است . پس قانون نیز ، میباید در تزاید و تکامل بشود . برای مثال از میان قوانین اسمانی قوانین دین مبین اسلام را انتخاب کرده و از این نقطه نظر قدری تدقیق خواهیم کرد . مثلاً : امور لشکری و کشوری و عدلیه و مالیه را در بدو اسلام ، خود حضرت رسول و یا شخص خلیفه اداره میکردند ؛ زیرا که در آن عهد هم احتیاج بشر باندازه احتیاجات امروزه اش نبوده و هم وضع و موقع و عده مسلمان احتیاجات ایشان را تقابل نمیکرده است . و بادی تاملی در قوانین قرآن مجید ، کاملاً واضح میشود که برای بعضی از احکام تفصیلی داده شده است که همان تفصیلی برای حکم دیگری داده نشده است . بسبب اینکه احتیاج مردم بحکمی که بالنسبه مفصل است بیشتر تماس نمیکرده است تا بحکمی که بالنسبه مجمل مانده است . و چون دین اسلام ، رفته رفته طالعگیر گردیده اداره امور مسلمان هم از حیز قدرت یکی دوفتر خارج گشته ، ادارات متعدد شده و دوایر وسعت یافته و قواعد و دستورالعملها هم توسعه و تزئید گردیده است .



حضرت امیر در فرمان معروف خود بملک اشتر مینویسند که :-

« اول مالیات مصر را جمع کند، حدودش »  
« را از تجاوزات دشمن مصون بدارد و اهالی انجا »  
« را اصلاح نماید » - یعنی ابواب تربیه و معارف  
را بروی ایشان باز کند - « و بلادش را معمور »  
« و آباد سازد . »

بعد؛ رعیت و ملت را به « سپاهی » و « کتاب » و « قضاة »  
و « تجار » و « اهل حرف و صناعات » و « افراد مالیات بده »  
تقسیم کرده میفرمایند :-

« رعیت و ملت، طبقاتی هستند که بیکدیگر »  
« مربوطند و هیچیک از دیگری قابل انفصال و »  
« انفکاک نیستند ... »

و بعد ازان از اهمیت سپاه و موقع سپاهیان شروع کرده  
میفرمایند :-

« لشکر حصار رعیت است و زینت و الیها. »  
« عزت دین است و اسباب امنیت مردم و بدون »  
« سپاه قوام ملک و ملت امکان ندارد . »

و بالاخره اهمیت تجارت و صناعت را بیان فرموده مراعات  
حال تجار و صناعت را بوالی خود توصیه میفرمایند .

بلاشبه همه آنها یاره قوانین و دستورهای تشکیلاتی است

که قبلاً نبوده و اگر بعضی از آنها هم عملاً موجودیت داشته  
مدون نبوده و بروی کاغذ نیامده است . و در عهد امامت  
حضرت امیر مؤمنان بوضع و تدوین آنها احتیاجی مس کرده  
است .

و همچنین بنا به نقل بعضی از علماء حضرت امیر برای  
مادیان مالیات گذاشته است در صورتیکه قبل از آن حضرت حق  
در عهد خود بی هیچ حکمی نبوده است . و شك نیست که  
وضع همین قانون را تراید احتیاجات سلطنت اسلامی بمواشی  
و نواقل اقتضا کرده است .

خداوند کریم در کتاب خود میفرماید : « آنچه را که از  
قوت میتوانید مهیا سازید » بر واضح است که قوت آنها از  
زور بازو عبارت نبوده ؛ گنبد و کمان و ناچرخ در این عصر در  
عداد قوت بشمار نیاید . در مقابل کشتیهای جنگی و آتشی و  
دریدنوتها و تحت البحرها و اوتومبیلهای زرهپوش و زیباییهای  
اسمان پیمایا با اسب و اشتر و استر و کاو و الاغ سوق الحیث ممکن  
نیست . و در خور توپهای مسلسل و جهل دو سائتمتری و بیست  
فرسخ زن با قیرو خدنک نمیشود کانداری آموخت . در جلو  
ما کتله های شعله فشان و در میدان غاز خفه کننده رجز نمیتوان  
خواند . برای صیانت از آنها اقلاباً بمثل آنها باید مالک شد .

کسب لیاقت بداشتن آنها با علم و صرفان میشود. و برای اعمال  
و استعمال آنها ثروت و سامان لازم است. و قبل از همه آنها  
مملکت امن و آباد باید. و هیچیک از اینها بدون قوانین کافی  
صورت نمیکرد. و قوت مطلوبه بدست نیاید. خلاصه آنکه  
برای داشتن قوه و نیروی دیگران از هر حیث باید در طراز  
انها بود. و چون مقدمه واجب از روی اصول و منطق واجب  
است؛ فراهم آوردن مقدمات تحصیل قوه نیز فرض میشود.  
و چون تحصیل قوه بموجب امر خدا و محض حفظ بیضه اسلام  
که اهم فرایض است در این قرون اخیره برای دول اسلام  
ضرورت پیدا کرده؛ اگر محذوری هم در ضمن مقدمات روی  
دهد - بحکم شرع انور - مباح میشود. تعلیم اجباری عمومی،  
تعمیم تکالیف سربازی، تربیت عایدات دولت، تشکیل شرکتهای  
تجارتی، تاسیس بانکها، اصلاح مکاتب و مدارس، تعمیر طرق  
و شوارع، تعداد نفوس، طرح مالیات جدید، تنفیذ احکام  
عدلیه، وضع قوانین لازمه همه، هر یک از مقدمات ضروری  
تحصیل قوه کافی بپیدان مبارزه عصر حاضر است. و هیچ  
کس از اصحاب عقلی و اذعان در لزوم اینها تردید نمیکند. و این  
بود که در حاشیه از این رساله می گفتیم که :-

د مقصود ما از احکام و تشکیلاتی که جزو مدلول نبوت

میکریم، احکام و تشکیلات اساسی بوده که حق وضع و تشکیل  
انها بعقیده ما منحصر ذات حضرت باری تعالی بوده و بس. والا  
تشریح و تعمیم احکام و توسعه تشکیلات بمعنی عام از طرف امام  
علیه الصلوٰة والسلام نیز ممکن است .

و چون حالا روی مسئله تا اندازه باز شده؛ ممکن است  
قدری جلوتر رفته بگوئیم که همین تعمیم احکام و توسعه تشکیلات  
در مقابل احتیاجات متزاید از طرف هر حکومت مشروع  
اسلامی نیز مشروع و یکنانه چاره رفع احتیاجات حادثه امت  
نیز همین است .

۲۴

### اجتهاد و تقلید

اجتهاد، پیدا کردن قوه متصرفه ایست در احکام، بواسطه  
تفلسف در اصول و قواعد و بوسیله تتبع و استقراء احادیث  
و اخبار از روی خیرت و بصیرت. و باصطلاح عصر؛ اجتهاد،

بمعنی تخصص و تفنن در علم فقه است. و شکی نیست که علم فقه از افضل علوم و تعالیم آن از فضیلت‌های بزرگست .

حضرت رسالت‌پناه در تعریف علم ادیان که شامل فقه نیز هست میفرماید « العلم علمان : علم الابدان و علم الادیان » حضرت صادق در توصیف علم فقه میفرماید « العلم کل العلم ، التفقه فی الدین و تقدیر المعیشه . » و در صورتیکه علم هر چیز از جهلش بهتر باشد ؛ علمی بدین شرافت خالی از فضیلتی نماند ؛ ولی اجتهاد و فقاہت با اینهمه فضیلت و شرافت موقع امامت و نیابت امام علیه السلام را بشخصی تفویض نمیکنند زیرا که امامت و نیابت چنانکه تحقیق شد یا باید از جانب حق بشخصی تفویض شود و یا باید از طرف امت بهیئی و اگذار گردد. و نا همچو و اگذار و تفویضی بعمل نیامده هیچ فرد و یا هیئتی نمیتواند خود را نایب امام و مدیر بالاستحقاق امور نام بداند . بلی اگر کسی عالم با حکام شرع باشد در مسائلی که بشئون امامت ؛ یعنی بامور سلطنت بر نخورد خودش میتواند بمعلومات خود عمل نماید و کسی دیگر نیز در همچو مسائلی میتواند با و رجوع کرده استفتائی بکنند . و اینکه مسلمانان در زمان حضور برای این قبیل مسائل هم بخود ائمه اطهار علیهم السلام مراجعت میکردند اند بسبب آن بوده است که خود ائمه اعلم مردم بدین مسائل

بوده اند. و عالم بودن امام در ضمن علوم دیگر بمسائل مذکوره، مستلزم آن نمیشود که هر کس که عالم آن مسائل است بایستی نایب مناب امام شود و امور سلطنت اسلامی را در عهده بگیرد.

مراجعت مردم بامام و یا استفتای ایشان از فقها در واقع از قبیل مراجعت جاهل بر عالم است در یک مسئله محتاج الیه. و این یک امر عقلی است که اگر کسی یک مسئله را نداند باید از یک نفر عالمش پرسد. چه آن مسئله فقهی باشد چه ریاضی، چه ادبی باشد چه فنی و چه غیر از اینها... فقط بیک فرق که در مسائل فقهی اگر مبتلی به بشود شرعا مجبور و مکلف است که شخص عالمی را پیدا کرده و تکلیف خود را بفهمد. ولی در مسائل دیگر اگر مجبوری هم داشته باشد؛ ممکن است که آن مجبوریت شرعی نشود و این استفتاء در زمان حضور هم ممکن بود که از غیر امام علیه السلام نیز بشود و تنها عالم بودن شخص برای صحت استفتاء کافی بود.

و حال آنکه در مسائل متعلقه بامور سلطنتی این طور نبوده است. مثلا: - در مسئله ولایت، ریاست جنود، جبايت بيت المال و صرف آن، هر کس که عالم با حکام بوده نمیتوانست که خودش مستقیما وبدون نصب و تعیین امام متصدی همان امور بشود.

پس مسئلهٔ اجتهاد و فقاہت و اعطای فتوی از شیونان  
مختصهٔ امامت نبوده و هیچوقت فقیهی محض اعطای فتوی از  
جانب امامی نصب نشده و در زمان غیبت هم بعنوان نیابت  
بمجتهدی منتقل نگردیده است. فقط مرتبهٔ يك بمجتهد از  
مرتبهٔ يكمنفر حقوق شناس پیش نیست. چنانچه يكمنفر حقوق  
شناس ممکن است از طرف حکومت بأموریتی که مقتضی معلومات  
اوست تعیین شود، همچنین يكمنفر فقیهی هم میشود که از طرف  
متصدی امور سلطنت اسلامی بيك منصبی که در خور است  
مثل عضویت محاکم و غیره - نصب گردد و مادامیکه نصب نشده،  
محض ملاحظهٔ عام خود بمسائل شرعیه، متصدی هیچیک از  
امور سلطنتی نمیتواند بشود، و فقط اگر کسی در يك مسئله  
بدو مراجعت کند اوتیز میتواند بیان رای و اجتهاد بکند.  
و مردم میتوانند در مسائلی که نمیدانند به همچو فقیهی مراجعت  
کنند. و شاید مقصود امام از حدیث شریف « و اما الحوادث  
الواقعه فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا » نیز همین بوده. از طرز  
جواب چنین مستفاد میشود که از حضرت امام علیه السلام  
پرسیده اند که پس از غیبت شما ممکن است برای مسلمانان  
پارهٔ مسائلی رود که در ضمن احکام شرع توضیح نشده است،  
انوقت چه باید کرد؟ حضرت در جواب فرموده اند که در

حوادث واقعه یعنی در مسائلی که برور زمان حادث خواهد شد برواة احادیث مارجوع کنید که چون آنها قواعد کلیه فقهی را بجهت توکل در احادیث ماملتفت هستند میتوانند احکام مسائل حادثه را از قواعد کلیه فهمیده برای شما حالی کنند . و - همچنینکه در گذشته نیز اشاره شده است - این امر امام علیه الصلوة والسلام امر ارشاد است نه امر ایجابی . زیرا که این مسئله عیناً مسئله رجوع جاهل بر عالم است که بحکم عقل ثابت است و آنچه در اینگونه موارد از شارع مقدس رسیده است ، تقریر همان حکم عقلی است . چنانکه خداوند عالم در قرآن عظیم خود میفرماید : « فاسألوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون » وقاعده کلیه « کما حکم بالعقل حکم به الشرع » نیز از دستورهای لایتنغیر علم فقه و اصول است ،

وبا وجود اینکه این مسئله ، مسئله منصوصی نیست و امر امام ، وجوب مراجعت مردم را برواة احادیث نمیرساند برای همین مراجعت اختیاری نیز عالم بودن رواة احادیث بمقتضیات عصر نیز شرط است و تنها رواة احادیث (یعنی فقیه فقه) بودن برای مراجعت مردم در تمام مسائل بدانها کافی نیست .

مثلاً: در عصر حاضر - که بقا و دوام يك ملت بحیاب اقتصادی او منوط است و حیات اقتصادی يك ملت بدون



تاسیس بانکهای متنوعه ، شرکتهای مختلفه ، کدبانهای بیمه و  
تجارتخانه های بزرگ که در ملل متمدنه دیگر متداول شده  
و ثروت های عمده متعدد را روی هم آورده بدان واسطه دور  
کره را بشبکه آهنین میکینند ، خزاین طبیعت را از زیر سلاسل  
جبال بیرون میاورند ، شهرهای بزرگی را با باغ و بوستان و کویچه  
و خیابان و بازار و دکان مطبوعه و تیاتر و قهوه خانه بنام کشتی  
بروی آب انداخته از بر قدیم تا بر جدید میرانند و هزارها  
کارهای محیر العقول کرده مانی را بیکدفعه مفاسد و محتاج ، دولتی  
را ابدالهر فنی و بی نیساز میکینند - اگر شما بیک نفر یا  
بیک هیئت از رواة احادیث که عالم بمقتضیات عصر نباشد و از  
منافع تجارت غیر از خرید قوتی برای سد جوعی نداند  
مراجعت کرده در خصوص تاسیس يك بانک ملی یا زراعتی  
که امروز در مملکت ما بوجود همچو مؤسسه ها اشد احتیاجی  
هست استفتایی بکنید ؛ از کجا معلوم است که شمارا ادم دنیا پرست  
و محترسی فرض نکرده و حدیث شریف «الدنیا حیفة و طالبها  
کلاب» را برای شما در موقع فحش استعمال نخواهد کرد .

همچنین در باب تعداد نفوس مملکت اگر رای همچو فقیه  
قهی را برسید ؛ بی شبهه خواهد گفت که ثبت اسامی زن و بچه  
مردم در دفاتر دولتی حرام است ! .. و حال آنکه در شرح

و تعداد اسامی خود بنات رسول و امهات ائمه در مساجد و منابر  
در کتب و رسائل، پیش خودی و بیگانه هیچ محذوری دیده  
نمیشود. و غافل از اینکه بدون تعداد صحیح نفوس امور  
لشکری و کشوری هیچکدام منظم نمیشود و بدون نظم و اسبق  
در این عصر نه دین میباید و نه متدین!..

و كذلك در خصوص تعلیم و تربیة نسوان اگر از همچو  
فقیهی استفتائی بکنید؛ از کجا میدانید که بواسطه عدم  
توکل در این مسائل حدیث شریف « طلب العلم فریضة  
علی کل مسلم و مسلمة » را فراموش نکرده هزاران دلیل بی  
مدلول بحرمت علم و معرفت نخواهد آورد؛ در صورتیکه طایفه  
نسوان يك ملت، نصف تمام عنصر آنست. ملتیکه نسوانش جاهل  
و در معرفت حیات و میدان مبارزه ملی از حیز استفاده ساقط  
است. حکم فردی را دارد که نصف بدنش مفلوج باشد. طایفه  
نسوان، امهات ابنای بشرند. آغوش مادر اولین مکتب تربیة  
اطفالست. طفلی که در دوره صغر، خرافات عجایز، چون نقش  
در حجر، بر صفحه مغزش حک شد - سالها میباید که کله بر از  
موهوش را از همه آن خرافات بردازید و جای آنها را با حقایق  
عام و معرفت پر سازید!..

وقتی که در عتبات بودم در جمعی از معروفین علمای اعلام

محبت از معاینه اجساد اموات بیان آمد. و این معاینه در تمام  
مالک متمدنه متداول و حتی در قلمرو همسایه همکیش و هم  
آئین ما (عثمانی) نیز معمول بوده و این معاینه را فوائد بی  
شمار است. در میان محبت یکی از علما از نقطه نظر شرع  
بمعاینه اموات، اعتراض کرده و مخصوصاً حرمت معاینه اجساد  
نسوان را بیان فرمود. من برای رفع اشتباهه کفتم؛ باید  
اعتراف کرد که علم طب در فضیلت کمتر از علم فقه نیست  
و ترویج آن از نقطه نظر حفظ و حراست نفوس محترمه فرض  
عین و عین فرض است. زیرا وجوب حفظ و حراست نفوس  
محترمه غیر از جهاد همه فرائض مقدم است و یگانه و وسیله  
حفظ نفوس و حراست آنها از تخریبات امراض مزمنه علم  
طب است. ترقی و انکشاف علم طب و پیشرفت آن در مدافعه  
نفوس محترمه تنها بواسطه تشکیل دوائر صحیه ممکن است. خطا  
و صواب عملیات طبیی در حین معالجه بواسطه همین تشکیلات  
معلوم میشود. و باز بواسطه همان تشکیلات معین میگردد که  
کدام یک از امراض دریک مملکت و یا دریک ولایت تخریبات  
زیاد مینماید. و نیز بهمان واسطه چاره و علاج خیلی از امراض  
مزمنه کشف شده معالجه آن سهوات پیدا میکنند. و در سایه  
همان تشکیلات نظمیة بجلوگیری اغلبی از جنایتهای مخفی و عدلیه

بمدافعه نفوس از تسمیم و غیره و دولت بمنع طیبهای خود رو  
و تم التدارك از اتلاف نفوس موفق میگردد . و چون طایفه  
نسوان امراض مختصه دارند که با معاینه اجساد ذکور کشف  
و مداوا نمیشود و از اینجا که قانون دريك مملکت در حق مرد  
وزن ، خورد و بزرگ ، وضع و شریف باید بالتساوی اجرا  
بشود ؛ استثنای نسوان از این قانون هم امکان ندارد .

معارض اظهار کرد که درینصورت زنها را طیب زن معاینه  
کند .

من گفتم : بلی برای معاینه اموات نسوان طیب زنانه  
بهرت است اگر در عالم اسلام پیدا بشود . و چون طیب زنانه  
پیدانیست اغلب نسوان اسلام از کثرت عفت امراض داخلی  
خود را باطبای مردانه ارائه نمیدهند و باوجود سهوات چاره ،  
از بیچارگی تلف میشوند . برای زنان مسلمان تحصیل علم طب  
که سهل است یاد گرفتن سواد ساده هم قدغن شده است  
و اکثری از بسیاری حیا از پرسیدن مسائل شرعی شرم کرده  
خیلی از احکام را چار و ناچار ترك میکنند .

معارض گفت : از اجانب طیب زنانه بیاورند .

گفتم : يك زن طیب اجنبی اقلأ ماهی پانصد تومان  
مقرر میخواهد با این فقر و فاقه اگر تمام واردات دولت

بمحقق اطباء زنانه داده شود باز بعشر مملکت کفایت نمیکند .  
پس خوبست که در تعلیم و تربیة خود نسوان اسلام کوشیده  
شود .

فرمود : مکر تعلیم نسوان را مشروع میدانید ؟ حدیث  
نبوی را نشنیده اید که میفرماید : « علموا النساء القرآن ولا  
تعلموهن سورة يوسف »

گفتم : محققاً این حدیث فرمایش پیغمبر ذیشانى نیست  
که ماینطاق عن الهوى . چه ، کسیکه سور دیگر قران را یاد  
بگیرد هر وقت بخواند سورة يوسف را هم میتواند بخواند .  
پیغمبریکه تمام احکام را بی تخالف و تناقض حل و فصل فرموده  
در یک جمله دچار این همه تناقض نمیکردد . و پیغمبر اکرم ما را  
در باره تعلیم و تعلم اسناد همین فرمایش سزد که میفرموده است :  
« اطلبوا العلم من المهدى الى اللحد » و وجوب اطاعت بدین امر  
خود را تا کید و تصریح کرده و گفته است که « طلب العلم فریضة  
على کل مسلم و مسلمة » و مسلمه را از مسلم در این حکم تفریق  
نداده است . دین اسلام نه تنها تعلیم و تعلم را بر مردوزن  
هر دو فرض کرده است . حق حقوقی را که بمرد بخشیده  
از زن نیز دریغ نفرموده است . مخدرات مکرمه در بدو اسلام  
تنها با اجتماعیات مشغول نبوده و بلکه سیاسیات نیز مداخله

کرده اند . حضور حضرت بتول در مجالس حضرت رسول  
 تشریف ایشان بمسجد برای مدافعه حق خود در ملائناس در اخبار  
 وسیر ثابت است وهمه این قبیل وقایع نابته را حمل بضرورت  
 نمیتوان کرد . حضرت سکینه بنت حضرت حسین هیچوقت بقطع  
 وفصل مناقشات ادبی مجبور نبودند . در صورتیکه جنابشان مرجع  
 شعرا و حضرتشان مجمع ادبا بود . فضیلتی هم در تمیز و تفریق  
 غث و ثقیل کلام یقریحه و سلیقه ایشان مراجعت میکردند . اغلب  
 احکام الهی بواسطه زوجات انبی اخذ و نقل شده . شهادت نسوان  
 در محاکم شرع مسموع است . مدافعه زن حقوق خود را  
 در محاکم ممنوع نیست . و مدافعه حقوق بدون علم و اطلاع  
 امکان ندارد . «

من هر چه دامنه کلام را طول میدادم ، آثار انقباض در  
 ناصیه احوال مستمعین بیشتر مشهود میافتاد . و من بالاخره  
 حرف خود را بشرح و بسط اسباب لزوم تعلیم و تربیه نسوان  
 از نقطه نظر اجتماعیات و تاثیرات آن در ترقیات مادی ختم داده  
 و دیدم که آنچه پیش جمعی از بدیهیات مینماید ، نزد گروهی دیگر  
 محتاج خیلی شرح و بیانست .

و اما وصول عالی بدرجه اجتهاد ، یعنی بمرتبه تخصیص  
 و تفنن در تمام علوم و علی الخصوص در علم فقه خیلی دشوار است .

علوم دیگر، با وجود اینکه طرق تحصیل آنها در هر يك از ممالک  
متمدنه اصلاح و تسهیل شده و در همه مکاتب ابتدائی و متوسطه  
و عالی و دارالفنونها باصول اخیره - که اسهل اصولست - تربیه  
و تعلیم میشود، باز می بینیم که يك شخص در تمام شعبات يك  
فن نمیتواند متخصص؛ یعنی مجتهد بشود.

مثلا: در علم طب، اغلب اطبا در يك شعبه منفردة - از  
قبیل امراض جلدی، امراض داخلی و غیره - متخصص هستند.  
و هنوز طبیبی سراغ نداریم که در تمام امراض؛ یعنی در همه  
شعبات طب متخصص و مجتهد بشود.

علم فقه ما در طرز تحصیل ان هیچگونه اصلاحی نشده  
که سهل است؛ بلکه از دوره اول تا امروز هر مجتهدی باصولیکه  
دلش خواسته کتابی نوشته و هر متببی که چیزی فهمیده شرحی  
علاوه کرده هر محصلی که دستش قام گرفته حاشیه اضافه نموده  
بخوبیکه امروز هر کتاب فقه را نظر کنید شرحی بر شرح  
و حاشیه بر حاشیه خواهید دید. و در میان حواشی حشو از  
فهمیدن لب مطلب عاجز خواهید ماند. گذشته از اینها  
مقدمات علم فقه هم نسبت بمقدمات علوم دیگر نیز خیلی بیشتر  
و با وجود پیشتر بودنش خیلی فاضلتر است و هیچیک از این  
علوم مقدماتی در مملکت ما اصلاحی ندیده است. مثلا: علم

صرف و نحو - که مقدمترین مقدمات فقه است و بی آنکه شخص  
این دو علم را بدرجه کافی نداند و اشناى قواعد و اسلوب زبان  
عربی نشود ، با ترجمه و غیره از مفاهیم و مدلول آیات و اخبار  
مطلع نمیشود و قواعد فقه را چنانکه شاید باید بفهمد - در  
مملکت ما خیلی محتاج اصلاح است و هنوز یک نفر طالب علم  
سالها باید عمر خود را در گوشه مدارس بمطالعه صرف میر  
و تصریف و جار بردی و صرف نظام و صرف رضی برای  
تحصیل قواعد کلمات عرب و درس خواندن عوامل و آموزج  
و صمدیه و سیوطی و جامی و مغنی برای یاد گرفتن قواعد کلام  
عرب بسر برد . در صورتیکه خود مطالعه این کتب بدون  
اینکه احتیاجی بتامل و تدریس و تعلم بیافند سالها وقت لازم  
دارد . و اگر در طریق تعلیم و تعلم آنها اصلاحات لازمه بعمل  
بیاید ، مدت چندماهی بجای سالها قائم میشود . و همچنین  
علم معانی ، علم بیان ، علم بدیع ، علم منطق ، علم اصول ،  
علم رجال و بلکه علم لغه ، علم هیئت ، علم حساب ، علم  
تفسیر و تاریخ و حکمت و کلام و غیره را که همه مقدمات علم فقهند  
بهمان علم صرف و نحو که آسانتر و بسیط ترین علوم مذکوره  
هستند باید قیاس کرد .

و اگر بخواهیم مجتهدین ما فقهایی عالم بمقتضیات عصر



بشوند تا بتوانیم در مسایل حادثه از رای ایشان نیز استمداد  
و استفاده بکنیم؛ قبل از آنکه تحصیل مقدمات عام فقه شروع  
کنند لاقلاً باید تحصیل اعدادی را در صورت منتظم بینند  
و شعبات حقوق را اجمال نمایند که این تحصیل اعدادی با حقوق  
در مدتی کمتر از دوازده سال برای هیچکس میسر نیست .  
کسیکه مکاتب اعدادی را تمام نکرده - قطع نظر از اینکه  
فقیه عالم بمقتضیات عصر تمیذ شود و بدرد ملت خود چندان  
نمیخورد - مجتهد کامل هم نمیتواند بشود . مثلاً کسیکه عام  
حساب را خوب یاد نگیرد مسئله کر را با وجب و حسابهای  
ضامض ارث را با تسبیح باید حل کند . و هر که از فن اختر  
شناسی و هیئت و جغرافیا بجزر باشد در تعیین اوقات و قبله  
بلاد باید بتقویم منجم باشی مراجعت کند ؛ و حال آنکه اگر  
کسی در مقدمات قضیه مقلد باشد در خود قضیه نیز اجتهاد  
نیتواند بکند و همچو عالمی را مجتهد مطلق همیشه بود  
شناخت و بلکه این قبیل علما را خود علمای اعلام نیز  
« متجزی » [۱] مینامند .

حالا اشخاصی که با شرایط حاضره بدین پایه ها از علم

---

[۱] متجزی آنرا گویند که در بعضی از مسایل مجتهد و در بعضی  
دیگر مقلد باشد .

رسیده اند در واقع خیلی زحمتها و مشقتها کشیده اند . و در  
حقیقه آنچه ایشان را از مرتبه بالاتر بازداشته همان نقصان  
وسایط و منقح نبودن طرق تحصیل بوده است . ولی چنانچه  
در میان همه طبقات مردم کسان حقیقتجو و اشخاص مجاز  
طلب پیدا میشوند طبقه علما و طلاب علوم دینی نیز خود را  
از اختلاط صنم اخیر (یعنی بعضی کسان ظاهر ساز) نتوانسته  
است دور بدارد ، و همچنانکه معلوم است در میان همه طبقات  
اکثریت نصیب همین طبقه بوده است . این طایفه در میان  
علما و طلاب علوم دینی نیز از تعقیب مسلك ظاهر سازی  
باستمنا بعضی از علما اعلام دست بر نمیدارند . و اوقات خود  
شان را در عتبات عالیات همیشه بانتظار فوت یکی از مراجع  
تقلید میکنند . و بالخاصه در این اواخر برای احراز موقع  
یکی از مجتهدین متوفی بخريد و جدان بعضی از خدام و فریب  
دادن زوار تازه وارد و بی اطلاع و ساده دل مراجعت میکنند  
و از این جا است که می بینید که بمجرد فوت یکی از مجتهدین  
عظام صدها رساله عملیه طبع و نشر میشود . در صورتیکه  
ممکن است اغلبی از صاحبان این رسالهها بدرجه ( تجزی )  
هم نرسیده باشند و شاید اگر اسناد اکثری از مسائل را که  
از رسائل دیگران اقتباس و باسم خود جمع کرده اند از

خودشان برسید از عهدهٔ جواب برنیایند .

برای جلوگیری از این قبیل هرج و مرجها مداخله و اقدام دولت لازم و ضروری است . و برای این اقدام جز دوشق طریق دیگری متصور نیست: یکی ابتدا و در ضمن اصلاحات معارف که دولت ایران پیش از همه بدین اقدام مجبور است . و دومی در مرتبهٔ ثانی و بعد از انجام اقدام اولی . و اما آنچه در درجه اول لازم است :-

۱ — اصلاحات اساسی در مدارس قدیمه و تنظیم بروکرام اعدادی برای آنها .

۲ — اصلاحات فلاسیفی در تدریسات علوم ادبیهٔ عرب است که این اصلاحات از نقطهٔ نظر تماس ادبیات فارسی با ادبیات عرب هم لازم است . و بواسطهٔ اصلاحاتی که اخیراً در مصر و بیروت بعمل آمده خیلی سهل و ساده و برای وزارت معارف ایران ممکن است که کتب اخیرهٔ آنها را که در نحو و صرف و لفظ و معانی و بیان و منطق و غیره نشر شده در ایران متداول بسازد .

۳ — بعمل آوردن عین اصلاحات است در خود فقه و مقدمات مخصوصهٔ آن - از قبیل علم رجال و اصول و تاریخ و غیره - بدستگیری يك هیئتى مرکب از اشخاص متخصص که در صورت مخصوص برای همین کار تشکیل داده شود .

۴ — قرار دادن علوم ادبی عرب و فقه از شعبات فنون عالیّه و مجبور داشتن طلاب علوم دینیّه بداشتن شهادتنامه مکاتب اعدادی .

۵ — تعمیم اجازه نامهائی که فعلاً بعض از علما به بعض دیگر میدهند و دادن شکل شهادتنامه مرتب بدانها.

امیدواریم که بدین واسطه هم جلو بعضی بی ترتیبها که فعلاً مشهود است گرفته شود و هم از میان اشخاصی که زحمتهای زیاد میکشند فقهای عالم بمقتضیات عصر برسند . و زحمانیکه متحمل میشوند هم تخفیفی بیابد و هم نتیجه برای شخص و ملت آنها بدهد .  
وقتی که در سایه این اصلاحات علمای امتحان داده و شهادتنامه گرفته ، فقهای عالم بمقتضیات عصر پیدا شدند ، موقع آن میرسد که بدستگیری خود آنها مسائل راجع بعبادات از معاملات تفریق شده برای عبادات فتاوی دائمی گرفته شده بموقع عمل گذاشته شود .

چه که عبادات مسائلی است که مثل قوانین معاش بمرور مدهور باقتضای زمان تبدیل نمییابد و اغلب اختلافات حاضره که در این مسائل ناشی شده از روی انست که علمای اعلام در دادن فتوای هیچوقت باهمدیگر تبادل افکاری نکرده اند و هرکس درخانه خود رساله عملیه نوشته و تفسیر کرده . در

صورتیکه ممکن بوده در مجمعی جمع شده پس از تدقیق و تامل  
لازمه و بعد از تبادل افکار کافی فتاوی راسخه داده اختلافات  
موجوده را بردارند و از روی همان فتاوی رساله عملیه نشر  
کنند که احتیاج تقلید را از مردم مرتفع سازد و بقوت مجتهدی  
تغییری در تکالیف مردم روی ندهد.

چنانکه قبلاً ذکر شده ، موقع مجتهد ، موقع همان  
حقوقشناس است . و مراجعت مردم بدانها مراجعت جاهل  
بر عالم است . و در مسئله رجوع جاهل بر عالم فرقی بین حسی  
و میت نیست چنانچه با فوت طیبی کشفیات او از درجه اعتبار  
نیافتند ، هم چنین رای علمائیکه مجمع مذکور را تشکیل داده  
مسائل مختلف فیه را تدقیق و تحلیل خواهند کرد با حیات  
و ممات ایشان تفاوتی نمیکند . و رای ایشان چه در حال حیات  
چه در حال ممات میتواند مناط اعتبار بشود . و همین نظر به را  
اغلب علما تصدیق کرده اند . شیخ مرحوم در اوائل  
« مناسک » خود میفرماید :-

« من مناسک را بطرزی نوشتم که در حیات و ممات  
من فرقی نکند . » و آنهایکه مجتهدی را بر میت مقدم داشته‌اند  
خودشان میگویند :-

«اگر کسی دستش بجهتدی برسد میتواند»  
«بقتاوای (شرایع) و (شرح اللامعه) وامثال این»  
«کتابها عمل کنند»

پس ممکن است يك همچو مجمی که ذکر شد تشکیل یافته  
و مسائل راجع بهادات را پس از تدقیقات لازمه بعنوان  
احکام عبادیه نشر کرده مرجع و معمول به مردم قرار بدهند.  
و این مسئله از نقطه نظر شرع انور نیز لازم است ؛  
زیرا در حال حاضر یاره اختلافاتی در میانست که موجب اختلال  
امور مسلمین و مسئولیت مجتهد صاحب فتوی میگردد .

مثلا : در باره اهل کتاب ؛ بعضی از مجتهدین قایل بر  
طهارت ایشانند . بعضی ذاهب بر نجاست آنها . اگر کسی  
مکلف بوضو و یا بغسل شود و تنها در کوزه اهل کتابی  
آبی پیدا کند در اینصورت بنا بر ای مجتهدیکه اهل کتاب را  
پاک نمیداند باید بجای غسل و وضو تیمم بکنند و حال آنکه ممکن  
است در نفس الامر تکلیف آن شخص، خود وضو و یا غسل  
بوده است .

و همچنین ؛ بعضی از فقها متنجس را منجس میدانند بعضی  
منجس نمیداند . اگر مال یتیم به متنجس بر خورد و یا اینکه  
باهل کتاب تماس کند بنا بر ای کسیکه قائل ناپاکی است باید

زمین ریخت و مال یتیم را ضایع کرد . در صورتیکه محتمل  
است در واقع و بر طبق رای مجتهد دیگر پاك باشد مال یتیم  
بجایزه بجاو بعثت تضییع گردد .

نظایر این قبیل اختلافات خیلی است و این دو مسئله من  
باب مثال ذکر شد . و تنها مسئله طهارت و نجاست اهل  
کتاب اهمیتها دارد که شرح و تفصیل آن بدین رساله  
نمیکنجد . و بدین وسیله بسمله و سمحه بودن شریعت مطهره  
حمله های سخت و ارد آمده و در واقع سمحه و سهله بودن دین  
مبین اسلام معارض این نظریاتست . قرآن مجید میفرماید :  
« طعامکم حل لهم و طعامهم حل لکم » آنها که طعام را یعنی  
جو و کندم خشک و خالی گرفته اند ، اسباب مجبوریت ایشان  
هنوز معلوم نیست . دین اسلام بمنعه کردن زن کتابیه اجازت  
داده و بعضی از علما نکاح نسوان اهل کتاب را منع نفرموده  
است . در همه رساله های عملی مرقوم است که « اگر زن  
مسلمه فوت کند . و برای غسل دادنش پیدا نشود مگر مرد  
مسلم و یا زن کتابیه آن وقت غسل را باید زن کتابیه بدهد » .  
دین اسلام استخدام و مرضعه گرفتن زن کتابیه را نیز مجاز  
فرموده است . و بعضی از ائمه اطهار از این قبیل مستخدمت

داشته اند. در بدو اسلام اشخاصی دین اسلام را قبول کرده بودند که زنهای ایشان هنوز در دین یهود باقی بودند. اگر اهل کتاب طاهر نباشد خیلی از معاملات مسلمانان دچار اشکال میشود. تکفین اموات با چلوارها و امثال آن که از اروپا آمدن آنها قطعی است و علامت فارقه کارخانه های فرنک در حاشیه آنها ثبت است، و آهاریکه بد آنها کشیده اند قطعاً مایع بوده و دست اهل کتاب بد و خورده - بایستی جایز نباشد. و امواتیکه تا امروز با این قبیل کفنها دفن شده اند بنا بر این متنجس بوده اند. و چون تمام کاغذها از فرنک میآید و مهر کارخانه بخط فرنک سر هر ورقی از آن کاغذها زده شده و خمیر آنها از دست فرنک گذشته و مایع بودن خمیر سه به بردار نیست بایستی طبع کلام الله - که خداوند در حق آن «لایس الا المطهرون» فرموده - بر آن کاغذها مشروع نباشد. و خرید آنها از سوق مسلم مفید نمیشود؛ زیرا که سوق مسلم در این صورت از مطهرات نیست. و طهارت متاع سوق مسلم بواسطه جواز حمل بر صحت پیش آمده است. و احتمال در مقابل یقین مناط اعتبار نمیشود. علاوه بر این ما مسلمانان در این دوره مجبور به کونه اختلاط با اهل کتاب هستیم. تجارت ما با آنها است. از آنها متاع میخریم، با آنها متاع میفروشیم. اگر تنها سوزن



را از آنها نگیریم بی شبهه لخت و عور خواهیم ماند. و اگر متاع  
خودمان را بدانها بفروشیم ملت ما در عرض چندسال دچار  
افلاس خواهد شد. واسطه کردن دلالتها هم ما را خسارات  
زیادی وارد خواهد آورد. زیرا که منافع را در حقیقه همان  
واسطه‌ها خواهند برد. در همه طرق ترقی محتاج وجود آنها  
هستیم. محصلین خودمان را باید بدارالفنونهای آنها بفرستیم.  
برای اصلاح مکاتب عالیّه خودمان باید از آنها مدیر و معلم  
بیاوریم. برای دوایر و ادارات دولتی از جلب مستشارهای  
فرنگ ناچاریم. اگر کارخانه تاسیس کنیم باید از ایشان  
صنعتکارها جلب کنیم. و خیلی از کارها هست که باید باختلاط  
و معانت آنها براه بیاندازیم!.. و اگر دست بروی دست گذاشته  
هیچ کاری نکنیم باز باید پیش آنها بعمه کی و تشکدی برویم  
- چنانکه خیلی از هموطنان ما در قفقاز و غیره فعلاً همین  
حال را دارند!.. و درالصورت هم از اشکال عدم طهارت  
اهل کتاب خلاص نخواهیم شد؛ زیرا که در عین عمله کی و فعله کی  
هم باید با آنها اختلاط بکنیم!..

خلاصه آنکه بقول یکی از مجتهدین عظام: «اگر اهل  
کتاب بنحس، متنجس منجس، و ماء قابل منفعل باشد، در  
تمام دنیا چیزی طاهر پیدا نمیشود!..»

این همه تفصیل اجمال محذوراتی است که در یکی از امثال خود تولید یافته و باقی مسائل را میشود بدین يك مثال مبرهن قیاس کرد. و رفع همه اینگونه محذورات با اعتقاد ماتنها بطریقی متوسطست که قبلاً شرح داده شد.

و اما در مسائلی که از زمره عبادات خارج و در شئونات حکومت داخل بوده و برور دهور و اقتضای زمان هم محتاج اصلاح است. مداخله مستقیم فقها و مجتهدین در آنها بیچوجهی مشروع نبوده و این قبیل مداخلات اگر موجب اختلالی در امور مسلمین بشود و یا اینکه صدمه در تشکیلات اسلامی وارد بیاورد متصدی آن ، قطعاً ماخوذ خواهد بود. و بر حکومت عصر، برای حفظ همان تشکیلات جلوگیری ، اینگونه اختلال و افساد بی شك لازم و واجب است .

بلی و در صورت اقتضا و بشکلی که سابق ذکر شد ، خود حکومت را ممکن است که هیئتی را از مجتهدین عظام و اهل خبره دیگر برای تدقیق و تحلیل باره مسائل - که تماس با شرع انور داشته باشد - بترتیب کمسیون موقتی تشکیل بدهد که آن هیئت مسائل مذکوره را پس از حل و تسویه بطرز قانونی تألیف و تدوین بکنند . و در این صورت لازم نیست که تمام فتاوی از يك مجتهد معین وحی باشد. بلکه این هیئت

را لازم است که ابتدا سعادت و ترقی ملت خود را در نظر بگیرد  
و بعد آنچه را که موافق همین نظریه و مطابق احتیاجات عصر  
حاضر است از فتاوی علمای متقدم و متاخر و معاصر تفریق  
کرده بشکل يك قانون مرتب و منظمی افرای کند . و دولت  
از آن تصویب و قبول کرده بموقع اجرا بگذارد .

۲۵

## روحانیت

در میان پیروان بعضی از مذاهب و ادیان - مانند کاتولیکها،  
ارتودوکسها و یهود و از امانه - برای روحانین از پاپ و کاردینال  
و کشیش و خاخام و پاسکاپوس و غیره - مناصب مخصوص، مراتب  
مقاوت و وظایف معینی بوده است . مثلا هر یکی از اینها مقام  
معین و موقع مخصوصی دارند. و هر مادونی دست نشانده مافوق  
خودش است. و هر طبقه دارای فورم و لباس مخصوصی میباشد.  
مفاتیح جنت دست آنها است . بهشت خدارا مثل مزارع

و مراتع دنیا در مقابل دراهم بخشی باین وان زرع زرع میفروشتند هر کس تقصیر خود را باید زردانها اعتراف کند تا ایشان از طرف خداوند یوکات بخشندش . آیین تزویج و ازدواج در کنایس با حضور ایشان باید اجرا بشود . مراسم تعزیه داری و غیره را باید ایشان بجا بیاورند . غسل تعمید را ایشان باید بدهند و خیلی از اعمال دیگر است که میان طبقات ایشان تقسیم گردیده و هیچیک از این طبقات بشئونات طبقات دیگری نباید مداخله بکنند . و این ترتیبات را پیش ملل مذکوره شئونات « روحانیت » گفته میشود . و در حال حاضر مقام « پاپ » که بالاترین موقع روحانیت است و دارای اهمیت فوق العاده بوده و مقرر روحانیتش که « واتیکان » میباشد جالب نظر دول معظم و امپراطورهای مقتدر عالم است .

با آنکه در دین اسلام ، علم را فضیلت بسیار ، علمارا فضلی بیشتر است . با آنکه یاد گرفتن علم بر هر مسلم و مسلمه فرض عین [۱] و طلب آن برای ایشان از مهد تالحد عین فرض است . [۲] با آنکه علمای امت حضرت ختمی مرتبت از انبیای بنی اسرائیل برتر [۳] و ساعق در مجلس علما

[۱] طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة . - [۲] اطلبوا العلم من الهدی الی اللحد . - [۳] علماً امتی افضل من نبیاً بنی اسرائیل .

گذراندن از عبادت هفتاد سال بهتر است. و با  
 آنکه فوت عالمی رخنه بر دین مبین وارد میشود [۱]  
 دین مبین اسلام و هبائیت را فسخ کرده و روحانیت را  
 لغو فرموده. [۲] نیابت امام علیه السلام بهیچ يك از امام  
 محول نشده. [۳] اجتهاد منصبی نبوده است. [۴] و همچنین  
 دین مبین اسلام مابین علوم معنوی بافنون مادی فرقی نیکداشته  
 روحانین را منصبی علمارا کسوتی قرار نداده. از نقطه  
 نظر دین، متخصص فقها را باد کتر طب فرقی نبوده، عالم  
 مجتهدی را بر کاندان اردوئی هیچ فضیلت منطقی نیست.  
 حضرت رسول علم ادیان را با علم ابدان یکجا تمجید فرموده  
 [۵] حضرت صادق، فقه و اقتصاد را قرینت همدیگر شمرده  
 است [۶] در بدو اسلام امام و خلیفه را بایک رعیت عادی  
 در طرز تلبس تفاوتی نبود. حضرت امیر در دکان متیم،  
 تمر میفروخت. مشتری هویت امام علیه السلام را نمیشناخت.

[۱] اذامات العالم علم فی الاسلام ثلثه - [۲] لارهبانیه فی الاسلام -  
 [۳] مبحث « نیابت امام » مراجعت شود. - [۴] مبحث « اجتهاد  
 و تقلید » مراجعت شود. - [۵] العلم، علما و علم الابدان و علم الادیان.  
 [۶] العلم، کل العلم، التفقه فی الدین و تقدیر المعیشه

گویند : ابتدا که علمارا کسوت مخصوصی معین کرده ،  
عمامه و کلاه را علامت فارقهٔ علم و جهل قرار دادند ، صاحب  
نظری این را شنید و در خانهٔ خود مائمی گرفت مآمز دکی وی را  
در گوی و برزن صلازدند .

احبابش برای تعزیت کرد آمدند و در ضمن تسلیت  
عزیزی را که از وی فوت شده بود پرسیدند ، مرد خردمند  
آهی سرد کشیده اشکی گرم از دیده فرو ریخته گفت : -  
« آنیکه پای از دائرهٔ امکان در کشیده نام گرامی او «علم»  
بود که با قباوردانی مکفون و در بیقولهٔ نار بک جهل مدفون  
گردید . . . »

## شئون منصوبه و بدع باطله

در صورتیکه فایهٔ دین ، وضع قوانین واحداث تشکیلاتی بوده است که عالم را منظم و معاش بشر را مرتب بدارد ، در صورتیکه سلطنت اسلامی از ریاست همان تشکیلات عبارتست و این ریاست در عهدی بمهدیهٔ حضرت بنی و در زمانی حق ائمهٔ اطهار بوده و بعد از خودشان باشیخاخص معین و صنف مخصوصی منتقل نشده ، در صورتیکه شکل حکومت در زمان غیبت بحکم دین و مذهب و باقتضای عقل و منطق باید شوروی بشود ، در صورتیکه مسئلهٔ نیابت امام ثابت نشده ، روحانیتی در اسلام نیست ، اجتهاد منصبی نبوده و قضاوت بایستی بوزارت عدلیه مربوط بشود ... و بالاخره ؛ در صورتیکه علمای اعلام بهیچ دلیل عقلی و نقلی ، بهیچ عنوان و بهیچ بهانهٔ حق دخالت در امور سلطنتی ندارند و نباید مداخله بکنند ؛ باز می بینیم بعضی از ایشان با همهٔ آنها علماً و طامداً یا از روی اشتباه در نظریه ،

اغلی از شئون سلطنتی را غصب کرده و در بعضی از موارد  
بمحقق مختصه آن تجاوز نموده اند. و علاوه بر اینها، یاره  
مسائل در میانه ابداع و اختراع شده است که در دین اسلام  
اسمی هم از آنها برده نشده است:-

از این قبیل است، رد مظالم و تبرئه ذمه مردم بعنوان  
بدل و هبه، تصرف در املاک دولتی باسم مجهول المالک،  
تولیة موقوفات، دخالت در جبايات و صرف بیت المال، تصدی  
در امور حسبیه و تصرف در اموال ایتام، باز کردن محاکم  
مراقبه، تخصیص اجرای معاملات اموال منقوله، انحصار  
دادن نماز جمعه و جماعت و میت، مقصور داشتن تزویج و تطبیق  
مخدرات بخودشان، ترغیب مردم بترك دنیا، تحریص خلق  
به نقل اموال خودشان بمشاهد مقدسه، تحریک عوام بافراط  
در اجرای مراسم مآنداری و غیره...

رد مظالم  
تبرئه علمای ما ذمه مردم را خیلی شباهت دارد بچنت  
فروشی روحانیین نصاری و غیره. در مملکت ما  
کسیکه تریبه ظلام به بیند، و یا اینکه با جبار امر معاش در سلك نوکر  
باها منسلک گردد باقتضای نخوت جوانی و محض اظهار قوه  
و قدرت خود و یا بقصد جمع مال و جلب منال و برای رفاه حال



و خوشگذرانی اهل و عیال خویش، از حلال و حرام نیاندیشیده  
از عصب و غارت و رشوه خواری و اخذ جریمه و غیره قرو و کفاری  
نمیکند، و محض اجرای مقاصد خود از ضرب و شتم و اذیت  
و اذیت و هتک حرمت و حتی از قتل مردم بیگناه هم برهیز  
نمینماید. و در سایه این قبیل قساوتها و شقاوتها، آنکه در عنقوان  
جوانی غیر از لقب خانی سرمایه و یا جزئی رحمی و نامردی  
مغزی نداشته است، در اندک مدتی دارای املاک و اراضی و عقار،  
خداوند بنده و برده و رعایا و آقای فرمانفرمای مستقل ولایتی  
میکردند... بعد از چندی عیش و طیش و خوشگذرانی -  
و اغلب در اوان معزولیت و خانه نشینی - نخوت جوانی از  
سربدر میروود، غرور کامرانی از دماغ زائل میشود. ضعف  
پیری، زمین گیری، چین ابرو، سفیدی مو از نزدیکی اجل  
موعود خیر میدهد. بجهت بی باز برگشت قابض الارواح قدری  
از نزدیکتر بمقام تهدید بر میآید. موقع تلف و تاسف  
و ندامت میرسد. جنایتهای گذشته در مدنظر مجسم شده  
حضور از دل، خواب از دیده، راحت از جان مرتفع  
میکردد و برای این دردها - که حقیقت بی درماند - درمانی  
لازم میآیند. انوقت بمحض شیخی - چه در دور وجه در  
تزدیک، چه در کربلای معلای و نجف الاشرف چه در محل دیگر -

تشریف بعمل میآید. قرار رد مظالم قبلاً داده میشود. شخص  
ظالم و مشغول ذمه، داروندار خود را در عالم حرف و بطریق  
بذل و هبه بشیخ منتقل میکنند و شیخ وجه یا عین معین را -  
برای صرف در خیرات و مبرات ۱ - بکنار گذاشته بقیه را  
دوباره و همان طریق بخود شخص هبه کننده بر میگرداند  
و صیغه بذل و هبه بازبان عربی خوانده شده ظالم معصوم  
میکرد و ذمه مشغول، بری. کار بانجام میرسد و شیخ بکام ۱.  
فسبحان الله .. اگر ذمه کسی با حقوق دیگری مشغول  
باشد، شخص سوئی بجه عنوان خودش را بجای صاحب حق  
میکندارد ۱ و بجه مناسبت در مقابل در اهم بخشی حق کسی  
را بدیگری میکندرد؟ همچو سستی در کدام آیه، در کدام  
سوره، در کدام حدیث، در کدام خبر بکسی داده شده؟  
و یا کدام یکی از انبیا و اولیا حقوق مردم را بعنوان بذل و هبه  
ضایع و اخلاق عوام را بانواع حیل فاسد میکندردند؟ و کدامین  
دلیل عقلی صحت همچو معامله را تجویز میکند! تمام آیات و اخبار  
ناطقند بر اینکه خداوند عادل از حق الناس نمیکندرد و عقل  
و منطق حاکم بر اینست که اگر خدای از حق الناس بکندرد؛  
صفت عدل از ذات کبریا مسلوب میکردد ..!

## تصرف در املاک

بعض از متنفذین عامارا سراغ داریم

که در اصفهان و کیلان و نقاط دیگر

ایران ، املاک دولتی را - بعنوان

## دولتی

اینکه خودش را نایب امام و املاک مذکوره را مجهول المالك میدانند - تصرف کرده ایچهار و استیجارش را اداره و عایداتش را شخصاً ضبط میکنند ، در صورتیکه نایب امام بودن علما در شرع مانور ثابت نشده و خود حکومت مثل افراد در حفظ حقوق خود مستقل است .

بر فرض محال ... اگر در عالم ملکی بی مالک پیدا بشود و آن ملک در ممالک اسلام واقع گردد؛ میباید از طرف حکومت اسلامی تصرف بشود و عایداتش را نیز همان حکومت در مصالح جمهور صرف کند ؛ زیرا که حق حاکمیت همیشه و در هر عهد بخودان حکومت عاید است . حق ؛ قرا و قصبات و املاکیکه جزو ممالک « مفتوحه عنوه » [۱] بوده است ، بایستی همه در تحت تصرف حکومت بشود .

و اگر املاکیکه فعلاً در تصرف اشخاص معین است ، مفتوحه عنوه بودن آنها بادلایل تاریخی و اسناد ثابت شود ؛

[۱] مفتوحه عنوه جایهائست که در بدو اسلام بزور شمشیر فتح

شده است و نه بطریق صلح و مسالمت .

باید بتصرف دولت بگذرد . بسبب آنکه حاکمیت حکومت  
حالیة اسلامی که محصله تشکیلات اسلام است عین حاکمیتی  
است که در بدو اسلام موجود بوده است .

و در ضبط این قبیل املاک تادیبه هیچ حقی بردولت وارد  
نماید . چنانکه اگر شخصی مال خود را دست دیگری بیند  
و مالک بودن خود را ثابت کند ؛ هیچوقت مجبور نمیشود که  
وجه همان مال را داده بعد تصرف کند . ولو که این دیگری  
مال مذکور را از شخص سومی در مقابل وجه نقدی گرفته  
باشد .

---

تمام اوقافی که در ایران هست ، باعتبار  
تولیت موقوفات موقوف علیه بدو قسمت منقسم میشود :-

۱ - اوقاف عامه . ۲ - اوقاف خاصه . و هر یک از این  
دو قسمت باعتبار تعیین و عدم تعیین متولی از طرف وقف کننده  
باز بدو قسمت منقسم میشود . و آن وقت اقسام اوقاف در ایران  
بچهار میرسد :-

- ۱ - اوقاف عامه و متولی معین .
- ۲ - اوقاف عامه و متولی غیر معین .
- ۳ - اوقاف خاصه و متولی معین .

ع — اوقاف خاصه و متولی غیر معین .

همه این اوقاف ، بحکم عقل و منطق — که حکم شرع نیز همان است [۱] باید در تحت نظارت دولت اداره شود . .  
بلی ؛ اوقافیکه متولی معینی از طرف واقف دارند ، تا وقتیکه داخل در امور حسبی نشده بایستی از طرف متولی خود تولیت کرده شود ؛ ولی وقتی که آن متولی از میان رفت ، نظارت آن هم بواسطه اینکه از امور حسبی میگردد — راجع بحکومت میشود .

و اما اوقافیکه متولی معینی ندارد ، اگر از اوقاف خاصه باشد ، اساساً داخل در امور حسبیه است و باید بحکومت رسیدگی کند و اگر از اوقاف عامه باشد مثل موقوفات مدارس و مساجد و طرق و شوارع و یلها و کاروانسراهای غیر معین که محض رضای خدا و تعلیم و تربیه و رفاه مردم وقف شده است — انهم باید از طرف دولت اداره شود . زیرا که حاکمیت عامه حق حکومت است . و عایداتی که باید صرف مصالح جمهور بشود البته بنظارت همان حکومت خواهد بود .

بسیاری از اوقاف عامه را امرا و سلاطین جلیل القدر صفویه طیب الله ثنوبهم وقف کرده اند . امروز در هر شهر

[۱] کلاً بحکم به العقل ، حکم به الشرع .

وهر قصبه مدرسه ، در هریابان خانی ، برهر رودخانه پلی  
پیدا شود ، از آثار خیریه ایشانست . حتی سلطان جنت مکان  
شاه عباس کبیر انارالله برهانه از مقر سلطنت خود تا مشهد  
حضرت رضا علیه آلاف التحية والثناء بادست خویش مساجت  
کرده ودر تحت نظارتش تسویه گردیده است . واعلم طرق  
وشوارع دیگر که در ایران تسویه شده یادگار ان پادشاه علین  
آرامگاه است .

مع التأسف ... سلاطین بعد ، بتاسی انها موفق نشده اند  
واز تعمیر و ترمیم آثارشان باندازه غفلت گردیده که از چیز  
انتفاع بکلی افتاده است . اگر اینگونه غفلتها روی نمیداد آن  
آثار از چیز انتفاع نیافتاد . تنها از مدارس که در هر شهر  
چندی ودر هر قصبه اقلایکی بنا گردیده است ، خیلی استفاده ها  
ممکن بود . بدبختانه ازان آثار جز انقراض واطلالی نمانده  
وموقوفات انهاصرف جیب آقایان ذی نفوذهر بلده گردیده است !

مساجد ماکه خانه خدا میدانیم وشرع انور تراشیدن تیر را  
در انها قدغن کرده است ، منازل غربا ، خوابگاه مساکین ،  
مرابض اغنام ، مانجا بعض از حیوانات مکروه اهلی کشته  
اغلبی از انها را می بینید که سقشش پرویزن یرف وبارانست  
وسطحش یرازاوراق پریشان وپاره های حصیر !.. درصوتیکه

یکی از ارکان قوام قومیتی حماسه دینیّه آنست و حماسه دینیّه  
قومی از اهتمام اوبیانی و مقامات مقدسه ظاهر میشود .

موقوفات حضرت رضا علیه‌الاف التحیه و الثنا پس از  
آنکه مصارف تعمیر و تنظیف مشهد مقدس موضوع شود ،  
قسمت عمده از احتیاجات معارف ایران را کفایت میکند .  
با وجود این ؛ بدانه کبوتران حرم ، بعمونه خدام محترم و باش  
ویلو مهمانهای عزیز کفاف نمیدهد . و حضرت رضا سر هر  
سالی هزارها تومان بانکهای روس و انگلیس مقروض میگردد .  
وقس علیهذا مبانی متبرکه و مشاهد مقدسه دیگر را ...

برای دولت لازم است که بحکم شرع و منطق و محض  
جلوگیری هزارها مفاسد که انسان از شرحتش شرم دارد ،  
همه این اوقاف را تحت نظارت خود در آورده ، در تعمیر  
و تنظیف ان مبانی مقدسه اهتمام مخصوصی بکنند . و عایدات  
آنها را اگر کمتری است برساند . و اگر اضافه دارد بداره  
معارف که مهمترین امور خیریه است تخصیص دهد . و معلوم  
است که روح مطهر حضرت رضا و روان پاک سایر اولیا از  
این کار بیشتر ممنون خواهد شد که از کبوتر بازی و مهمانوازی  
و کدا تراشی و درویش سازی و غیره ...

و همچنین از موقوفات مدارس قدیمه ممکن است که خود

انهارا تعمیر و باقتضای اصول، اصلاح و مرمت کرده در پیشرفت  
امر مهم معارف از وجود آنهاهم استفاده نمود .

در هر صورت ، نظارت حکومت در همه عایدات اوقاف  
واجب و دخالت دیگری در تولیت آنها از روی عقل و شرع  
غیر جایز و معاضدت مسلمین بحکومت در این خصوصها  
عین فرض و فرض عین است .

بیت المال - که تشکیلات  
اسلامیه در اوایل امر باهمان  
عایدات اداره میشده است -

## دخالت در جبایت و صرف

### بیت المال

عبارتست از خمس و زکوة و سهم امام و غنایم حربیه و تحف هدایا  
و خراج . علمای اعلام را در خصوص خمس اختلافست . بعضی  
بر آنند که خمس تنها بغنایم حربیه علاقه میکیرد . برخی را عقیده  
بر این است که خمس مخصوص زمان حضور بوده و در دوره  
غیبت ساقط است . ولی رای صواب حکم اکثریت علماء است  
که خمس ، چه در غیبت و چه در حضور ، از فروع دین  
و احکام خدا است . و همه منافع علاقه میکیرد . صاحبان  
رای اخیر هم در قسمتی که از خمس بضعفا و فقرای سادات  
عاید است ، اختلاف دارند . جمعی بر آنند که آن قسمت باید



مستقیماً وبدون توسط احدی بخود سادات برسد . و حال  
آنکه اصحاب همین نظریه در محل دیگر رای بدین داده اند که امام  
میتواند باقی وفاضل همان قسمت را که حصه سادات است ، از  
محل دیگر تهیه و یا در محل دیگر صرف کند . و این خود  
دلیل است بر اینکه بیایب و صرف ان قسمت هم از شئون  
امامت و حکومت بوده . ورنه امام در تهیه باقی ان از محل  
علیحده و صرف فاضلش در محل دیگر بیدخل نمیشد . بنابراین  
جیایب و صرف حصه سادات هم مثل وجوه دیگر بیت المال  
از شئون امامت و حکومت بوده و بایستی از طرف حکومت  
وصول و به نظارت ان بمحل و مصرفش ایصال گردد . متأسفانه! . . .  
از ان زمان که دین و دولت تقیض هم شمرده شده ، احکام  
دین بدست قومی و امور دولت بعهده گروهی دیگر افتاده  
در جیایب و صرف همه بیت المال اهل و اختلال تمامی روداده  
است ؛ باندازه که قسمتی از آنها بکلی متروک و قسمت دیگرش  
نیمی لاوصول و نیمه درمیانه حیف و میل و یا اینکه دستخوش  
عمر و وزید گردیده است .

از ان وقتی که بعنوان جایز بودن سلطانی حکومت اسلامی  
را بهتان «جور» بسته شده بروی غنایم حریبه ، حق سلطان ،  
تحف و هدایا و غیره نیز حکم حرمت در آمده است . از ان

روزیکه علمای اعلام بسمت نیابت عامه امام بحیایت و صرف  
خمس وزکات و فطره و سهم امام دست گذاشته اند نظم و ترتیب  
ایصال و وصول آنها مهممم خورده است . امروز در ایران  
هر مکلفی بدون ملاحظه و انتظار با امر اولوالامری در تادیه  
خمس و زکوة فطره خودسر و هر مفتخواری در اخذ و اسراف  
حقوق امامت و حکومت آزاد است . و تنها سهم امام است که  
باطلاع و توسط علما صرف میشود . و قطع نظر از اینست که  
بواسطه عدم ثبوت نیابت عامه علمای اعلام از امام علیه السلام  
حیایت و صرف هیچیک از وجوه بیت المال بعلمای اعلام تأید  
نیست ، از سهم امام و غیره نیز آنچه بدست علما میرسد از  
صرف آن به محل مستحق خود نمیتوان مطمئن شد .

شیخ مرحوم در «مکاسب» میفرماید: «همچون نیابت عامه  
برای علما از امام ثابت نشده است و شاید تصرفات ایشان  
در این قبیل وجوهات بملاحظه آنست که نظر امام را در این  
بها بهتر از دیگران میفهمند .»

معلوم است که مقصود شارع مقدس از وضع و طرح این  
حقوق مردم ، اداره تشکیلات ، امانت عجزه ، رفع حوایج  
مساکین ، سد ابواب تکدی و سوال بوده است و نظر امام هیچوقت  
ممکن نیست مخالف مقصود شارع مقدس شود .

نه شارع ، نه پیغمبر ، نه امام ، هیچوقت و هیچوجه  
راضی نخواهد شد که بواسطه دخالت هرعامی و عارف در  
جبات و صرف بیت المال ، هیچیک از مقاصد منظوره بعمل  
نیاید که سهل است و بلکه نتیجه معکوسی هم بخشد .

مردم که خود را در تأدیة این وجوه خودسر میدانند  
بسیقه شخصی خودشان هر که را لایق دیدند بیت المال را در  
دامنش میریزند و خیال میکنند که عمل خیری کرده و فریضه  
بجا آورده اند و امید دارند که در مقابل آن يك اجر جزیل  
اخروی خواهند برد .

سادات که نفقه خود را بر ذمه دیگران واجب میانکارند ،  
دست از کار و کسب کشیده گان میبرند که مردم باهاشۀ آنها  
مجبور هستند . و خودشان چون اولاد و احفاد پیغمبر هستند  
نیاید دست بکاری بزنند .

علمای اعلام ، بذل سهم امام را بطلاب علم اولی و النسب  
شمرده در میان جمعی از اهل و نا اهل - که خود را اهل بقلم  
داده اند - تقسیم میکنند و اغلبی از مردم بامید گذرانیدن  
معیشت خود از آن عرس بهوس تحصیل افتاده رو بعتبات طالبات  
میکندارند و بسیاری از آنها فکر و ذکر خودشانرا باخذ و جر  
وجوه مذکوره منحصر داشته علم و معرفت ، درس و تحصیل

را احمقی نمیدهند.

و از این جهات و وجوه بیت المال در میانہ حیف و میل میشود و مقصود شارع و منظور امام بهیچوجه بعمل نیاید . گذشته از اینکه قسمت عمده از ملت به تکدی و سوال معتاد گردیده و خودشانرا دچار فلاکت های سفالت میکنند ، هیئت جامعه ملت را هم گرفتار فلیح میسازند ؛ زیرا هر متنی که قسمتی از آن عاقل و باطل باشد ، حکم فردی مثل و معلول و مغلوب را دارد که قسمی از اعضای وی بکلی از کار مانده زحمت آنها بر باقی اعضایش بیافتد .

علاوه بر همه اینها چونکه حیایت و صرف بیت المال از شئون امامت و حکومت است ؛ احدی از عامی و عارف حق تصرفاتی در آن را ندارد . نه مکلفی بدون اذن حکومت میتواند در یافت بدارد ، و نه علمی بدون تعیین حکومت میتواند دخالت بکند . و باید خود دولت و جوه مذکوره را وصول کرده ؛ دارالمعزیه ها ، مریضخانه ها و غیره تاسیس نموده ضعفا و فقرا ، عجزه و مساکین ، اراذل و ایتام ، مرضی و معلولین آنها را فراهم آورده هر یک از وجوه مذکوره را باقتضای شرع انور در محل خود و در سر یرستی و پرستاری آنها خرج کند . و باقی وجوه مذکوره را از هم دیگر و یا از محل علیحدہ تکمیل

وقاضل آنها را در سایر امور خیریه - از قبیل معارف و غیره -  
- صرف نماید . وشک نیست که در این صورت ، هم جلو  
مفاسد و معایب کار گرفته میشود و هم وجوه مذکوره بتوسط  
واسطه مشروع بمصارف لازمه خود میرسد .

---

تصدی در امور  
تصدی در امور حسبیه - از قبیل حفظ  
اموال صفار و مجانین و حفظ حقوق  
حسبیه ایشان ، اهتمام در تربیه صفار ، سعی در

مداوا و معالجه مجانین ، تعیین قیومی برای آنها و امثال اینها در صورتیکه  
ولی نداشته باشند - چنانکه در موقعش اشاره شده ، از وظایف  
امام علیه الصلوٰة والسلام بوده و در زمان غیبت جزوی از شئون  
حکومت است . و در موقعیکه هیچیک از اینها دسترس نشود ،  
عدول مؤمنین میتواند بامور مذکوره تصدی و دخالت بکنند .  
ولی مقدم داشتن علما خودشان را بر دیگران و یا تصدی آنها با  
وجود امام و یا حکومتی که حق عین حاکمیت امام را دارد  
هیچوجه ثابت نشده و از جمله شئون حکومت است که غصب  
گردیده و باید بخودش واگذار شود .

---

حاکم مرافعه  
باز کردن محاکم مرافعه - که در زمان مامند اول  
و بمثابة دکه القضاى بدو اسلام است - عین

اشغال منصب قضاوت است که یکی از شئون مهمه و مخصوصه امامت  
و حکومت بوده. علمای اعلام ما برای اثبات صلاحیت خود  
شان بمتنصب قضاوت دلیل غیر از حدیث شریف « من کان  
منکم قدروی حدیثنا ونظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا  
فلیرضوا به حکما قانی قد جعلته حاکماً علیکم » در دست ندارند.  
که اول و آخر حدیث را تدقیق نفرموده از وسط آنچه بامقاصد  
شان قابل تالیف و تاویل بوده. مستمسک خود قرار داده اند.  
در صورتی که این حدیث - چنانچه دعوی نیابت ایشان را از  
امام علیه السلام ثابت نکرد - همچنان دلیل صلاحیت آنان بر  
قضاوت هم نمیکرد. عمر و ابن حنظله روایت میکنند که من  
درباره دو نفر از اصحاب خودمان - که در میان شان در سر  
دین و میراثی منازعه واقع بود - از حضرت صادق علیه الصلوٰه  
و السلام سوال کردم که « ..... » تا جائیکه میکوید حضرت  
فرمودند : « ان دو نفریکه منازعه دارند نگاه کرده کسی را  
پیدا میکنند که راوی حدیث و ناظر حلال و حرام و عارف  
احکام ما باشد. و مردم باید بحکمیت همچو شخصی راضی بشوند  
که منش بر شما حاکم قرار دادم . »

باز مذاکره عمر و ابن حنظله با حضرت صادق مداومت  
میکند تا جائیکه عمر و میکوید : « عرض کردم که اگر هر یکی

ازان دو نفر منازع یکی از اصحاب را انتخاب کردند که در حقشان رسیدگی کنند وان دو نفر انتخاب شده در حکمیکه دادند و در حدیثی که از شما روایت کردند اختلاف نمودند . انوقت چه باید کرد ؟ ..»

« حضرت فرمودند: حکم، حکمی است که عدل و افقه و اصدق و اورع آن دو نفر انتخاب شده داده است . »

عمر و ابن حنظله باز میگوید: «عرض کردم : در صورتیکه هر دو ازان انتخاب شدگان باندازه عادل و مرضی بشوند که یکی بر دیگری هیچ برتری نداشته باشد ، چاره چیست ؟ ..»  
« حضرت فرمودند که انوقت نگاه میشود بروایتی که از ما کرده و از روی آن در این موضوع حکم داده اند . آنچه نزد اصحاب مجمع علیه بوده و حکمی که بر وفق آن داده شده اخذ و شاذ ترك میگردد . »

جریان مذاکره کاشف است از اینکه مسئله از امر قضاوت اخص بوده و اگر عین مسئله قضاوت میبود ، میبایست شخص قاضی از جانب امام و یا از طرف حکومت تعیین بشود . و انتخاب شدن قاضی از جانب دو نفر مدعی بهیچوجه منطقی نیست . چه که ؛ قضاوت از شئون مختصه امامت و حکومت بوده و باید از طرف یکی از این دو مرکز

بعهدۀ شخصی و یا ادارۀ واگذار کردد . در واقع رسیدگی بمنازعۀ دو نفر در سر امثال دین و میراث از جهه وظایف قاضی بوده و با وجود قاضی اهل و یا ادارۀ عدلی که از جانب حکومت تاسیس شده باشد بکسی دیگر رجوع نمیشود کرد . ولی این حکم حضرت صادق یقیناً در عهدی بوده که قضاة اهل در سرکار نبوده اند . و آنحضرت حکمیت کسانی را که در حدیث شریف معرفی فرموده اند بر قضاوت قضاة عهد ، ترجیح میداده اند . و فی الحقیقه ؛ لایقترین مسلمانان بمنصب قضاوت در آن عهد فقها بوده اند .. ولیکن در زمان مآکه احتیاجات مردم نسبت بهزار سال و اندی قبل خیلی متزاید گشته و تشکیلات اسلامی در خور آن احتیاجات توسعه زیادی پیدا کرده و تنها يك دهه قضا با ادارۀ امور مسلمین کفایت نمیکند ، البته باید يك وزارتخانه بجای آن قائم بشود و مسئله قضاوت بوزارت عدلیه منتقل گردد ، چنانکه گردیده است . و با وجود همچو وزارتخانه که از جانب حکومت مفترض الطاعة تاسیس شده و جزو تشکیلات اداری اسلامیت تصدی اشخاص - هر چه لایقتر هم بشوند - بدون تعیین حکومت و بی آنکه ماموریتی از آن وزارتخانه داشته باشند مخالف شرع انور و منافی عقل و منطوق است .



بی... برای خدمت در محاکم - مثل سایر دوائر و ادارات  
- لیاقت علمی و عملی اشخاص هم شرط است. و برای عضویت  
در بعضی از شعبات آن بهره کافی از علم فقه نیز لازم است.  
ولی هیچیک از اینها دلیل آن نمیشود که علمای اعلام مسئله  
قضایات را از شئون دیگر حکومت تجزیه کرده بخودشان  
تخصیص بدهند. و بلکه بعضی هم بدون هیچگونه لیاقتی  
خودشان را بدان سلك انداخته در هر دمی از دهکدهها  
يك دكان حقوق فروشی باز کنند. امروز بهر گوشه  
از مملکت بروید، محکمهها جارالجنب است. و رتق و فتق  
امور در دست محکمه شاکردان است. و مردم در دنیاشان  
و بلان و سرگردانند. و برای حقوق خلق هیچگونه ضبط  
و ربطی نیست. بسا اتفاق میافتد که يك حاکم در يك موضوع  
دو حکم متناقض میدهد. و اغلب میشود که یک نفر در تبریز  
محکوم میشود و از طهران و نجف حکم حقانیت و یاسند بر ائمت  
ذمه خود را میاورد. و خیلی دیده شده است که دو نفر طرف  
در سر تعیین محکمه منازعه داشته اند و یکی محکمه فلانی را  
ترجیح داده است و دیگری محکمه همانی را...

این مسائل که ما باختصار میگذریم، خیلی اهمیت دارد.  
علی الخصوص که مرافعه و منازعه در سر قتل و جرحه و جنایت

وعرض و ناموس واقع بشود . همه قوانین و ضرایع - چنانکه  
مفصلاً ذکر شده - برای حفظ همین حقوق مردم وضع  
و نشر شده است . نظام عالم با احقاق حقوق قائم است .  
دین و دولت همه برای این پایه بسرکار آمده است . هدر شدن  
خونی ، بیاد رفتن ناموسی چندان سهل نیست . . . بایک جمله  
«حکمت بذك» ویران شدن خانمانی ، بریشانی دودمانی را نمیشود  
تماشا کرد . . . حکومت را لازم است که هر چه زودتر بجای  
این محکمه ها محاکم عدلیه را تاسیس نماید و قوانین لازمه را  
تعمیم دهد ، تا هر کس از حکمت حکومت مطلع و از نتایج  
زحمتی که در تهیه و تادیبه حقوق دیوانی میکشد بهره ور گردد .

---

اجرای معامله اموال  
خرید و فروخت اموال غیر منقوله - از  
قبیل املاک و اراضی و غیره - و همچنین :  
رهن و ابجار و استیجار آنها ، چنانچه

### غیر منقوله

معلوم است ، در ایران ، در محاکم و پیش علمای جاری میشود . بوجوب  
عربی بودن صیغه این معاملات و بلزوم اجرای آنها در محاکم هیچ  
دلیلی نیست . تنها حکمتی که در استحسان این ترتیب بنظر میآید ،  
حفظ نظام و سد ابواب اختلال و اختلال امور خلق است . .  
که آنها بسبب هرج و مرج و اغتشاش محاکم و نبودن ضبط

و ربط مرتبی در آنها از میان رفته است... خیلی دیده و شنیده ایم  
که شخصی يك ملك را در محاکم مختلف ، با شخص متعبد  
فروخته و یا قبلاً یکی از متعلقان خود هبه کرده و بعد پیش  
کسی دیگر رهن گذاشته و وجه داین را بی سببی خورده  
و یا اینکه مهریه زن خود را بدون اطلاع ضعیفۀ بیچاره فروخته  
و وجهش را بصراف شخص خویش رسانیده است. اینگونه  
اتفاقات انقدر امثال و شواهد دارد که جرأید یومی از استیجاب  
انها قاصر است. و جلو اینهمه مفسد را نمیگیرد مگر مداخلة  
حکومت بر وفق این امور و جدیت دولت در وضع و اجرای  
قوانین ضبط و ربط این معاملات در دفاتر دوایر رسمی خود.

در وجوب نماز جمعه ، میان علمای

## نماز جمعه و جماعت

شیعه اختلاف است. بعضی حضور امام

## و میت

و یا وجود سلطان عادل را لازم

میدانند. در غیبت امام و نبودن سلطان عادل ، بعضی از اصحاب

این رای ، قائل سقوط و بعضی دیگر معتقد است بحجابتش

گردیده اند .

گروه دیگری از علماء ، اصلاً قائل همچو شرطی نشده اند .

و فی الواقع ، در عهد خلفا ، نماز جمعه را سران سپاه و قاندین

حیوش اسلام ادا میکردند .

پس از آنکه نیابت عامه علمای اعلام ، از حضرت امام  
علیه الصلوٰة والسلام، ثابت نشد پیشوائی نماز جمعه، در هر صورت  
مخصوص صنف علما نمیگردد. زیرا در صورتیکه ادای نماز جمعه  
مخصوص امام علیه السلام و از شئون سلطنت باشد، بسبب آنکه  
شئون امام بواسطه نیابت و غیره بعلمای منتقل نشده، نماز جمعه  
نیز مثل شئون دیگر امام بعهده علما محول نمیشود. و در  
صورتیکه مقتدائی نماز جمعه مختص امام نشود نماز جمعه نیز  
حکم نماز جماعت را پیدا میکنند. تنها شرطی که در  
ادای نمازهای جماعتی معتبر و مهم است، عدالت مقتدا است  
و بس ...

شخص مقتدا، بعد از آنکه عادل شد، فقیه و غیر فقیه  
بودنش ابدأ فرقی نمیکند. پیشوای نماز جماعتی - چنانکه  
ممکن است فقیه و مجتهد و عالم باشد - همچنان ؛ کاسب و تاجر  
و غیره بودنش نیز محذوری ندارد.

نماز میت هم که از جمله واجبات کفائی است ؛ تا کسی  
اورا ادا نکرده ادای آن برای همه مسلمین واجبست. و چون  
از طرف مسلمانی ادا شد از ذمه عموم ساقط میشود. و در  
ادای این فریضه هم بودن مقتدا از صنف علما بیچوجه  
شرط نیست. در مملکت ما ایران، گاهی اتفاق میافتد که طالبی برای

میتی نماز میخواند و دیگری در صحت و عدم صحت آن شبهه کرده  
در سر قبر میت نماز را تجدید میکند. این مسئله اگر در واقع  
از روی تردید در عدالت و عدم عدالت مقتدای اول ناشی شود،  
بازیک وجهه داشته است. ورنه دین مبین اسلام بعنوان  
اینکه پایه فلالی از مرتبه بهمانی برتر و بالاتر بوده بهانه کشمکش  
بدست هیچکس نداده است.

علمای اعلام - رضوان الله علیهم اجمعین -

### ترویج و تطبیق

میفرمایند که در صورت نبودن کسی

عالم زبان عربی، عقد نکاح زبان فارسی هم، ممکن است. «  
اجرای طلاق، نیز مثل عقد نکاح بوده مگر اینکه علما، در  
مسئله طلاق، شهادت عدلین را شرط میدانند و این اهتمام  
زیاد میدهند.

همین فتوای علما ثابت میکنند که عقد نکاح زبان غیر  
عربی و از طرف شخص غیر عالمی هم ممکن است. و در واقع  
نیز همین طور است. و سندی بعربی بودن عقد و مجتهد بودن  
عاقد در شرع نیست. و این فتوای علما را بمواقع ضرورت  
نیشود حمل کرد؛ چه که مسئله ازدواج در هیچ موردی  
اضطراری نمیکرد.

اما مسئله اختیاری و یا انشائی بودن صیغه «انکحت»

و «زوجت» و امثال اینها و تصریح عاقد بمبلغ مهر و وکالت وکیل در نکاح دائمی و بمدت معین در متعه مسائلی نیست که محتاج تامل بشود. زیرا که این قبیل صبیح، در هر وقت، در هر موقع و بهر زبان استعمال گردید لابد انشأ خواهد بود. وقتی که فروشنده متاعی میگوید «فروختم» و خریدارش میگوید «خریدم» هیچیک از این دو نفر خرید و فروش گذشته را حکایت نمیکنند. و بلکه داخل در عملیات خرید و فروش بودن خودشان را با این کلمات بهمديگر حالی میکنند که معنی آنها بودن صیغه نیز همانست.

بلی در صورتیکه عقد بزبان عربی جاری شود، فهمیدن عاقد معنی لغات عربی را لازم است زیرا اگر کسی - در هر باب ولو که عقد نباشد - حرفی بزند که معنی آنرا خودش هم نفهمد آن حرف از درجه اعتبار ساقط و در حکم هذیان و لاطایلات خواهد بود، ولی در صورت جواز عقد بزبان خود عاقد، این محذور هم از میانه مرتفع میشود.

و همچنین، تصریح عاقد بمبلغ و مدت و شرایط و غیره برای تکمیل اطلاعات مشهود و قطعیت و رسمیت دادن بخود معامله است. و اینهمه دقت و اهتمام در خصوص شهود و غیره محض جلوگیری مروج و مرج و دفع مفاسد آنست. و اگر این

قبیل معاملات با اطلاع محاکم رسمی واقع گردد و در دفاتر منظمه  
محاکم مزبور ضبط و ثبت شود؛ همه اینگونه مخذورات مرتفع  
خواهد گشت و مردم از مرافعه عرض و منازعه ناموس اسوده  
خواهند شد.

وعظ و نصیحت پشویان قومی  
برای جهال ملت خود از عادات  
کزیده و افعال پسندیده است.

ترغیب و تحریص مردم  
به ترك دنیا

هیچکس در دنیا محامد و محاسن این شیوه ستوده را  
نمی‌تواند انکار کند؛ ولی اول شرط وعظ و نصیحت مراعات  
صلاح آن قوم و منظور داشتن فلاح آن ملت است.

در مملکت ما ایران قسمتی از منتسبین علم و معرفت وعظ  
و نصیحت را حرفی برای خودشان قرار داده و اغلب، از ایام  
خوردی این صنعت را مشق کرده و هر یک از ایشان باندازه  
استعداد و باقتضای فطرت خود در یکی از طرق مختلفه آن  
مهارت مخصوص پیدا میکنند. یکی در لطق و بیان طامیانه،  
دیگری در فصاحت و بلاغت، بعضی در وعده و وعید، برخی  
در تصوف و فلسف، گروهی در آمیختن جد با هزل...  
و روی هم رفته در جلب عوام و اداره افکار عامه رنگها باب

میزند و نیرنگها بکار میبرند تا اینکه موفق میگردند . و اگر منظور ایشان از این همه ترتیبات تنبیه قوم و ایقاظ ملت میبوده واقعا خدمت مهمی بعالم اسلام میکردند و منت بزرگی بکردن مسلمانان میکداشتند . بدبختانه کار برعکس بوده است . . .

این طایفه ازدهات کوچک و قصبات متوسط و شهرهای بزرگ در هر جا و هر گوشه پیدا میشوند . در اغلب بلاد سالی در ازده ماه در بعض نقاط لااقل ماه محرم و شهر رمضان را مردم دریای منبر ایشان کرد میابند . مواعظ ایشان هم در سایه ممارستی که کرده اند و بیاری مهارتی که دارند در خاطر مستمعین تاثیرات مهمی میبخشد . همه آنها - از خورد و بزرگ - در تهدید مردم و تصویر احوال هول انگیز حرك و معاد بد طولی دارند . از آن احتضار تا عاقبت کار همه عقبات را پیش چشم انسان میارند . فقرات نزع ، سكرات موت ، هیبت عزرائیل ، ضیق مزار ، رطوبت لحد ، تاریکی کور ، کرزنگیر ، مشعل منکر ، تاغی سسوال ، سختی جواب ، فشار قبر ، دشواری صبر ، ولوله صور ، زلزله قبور ، دهشت اشرف ، وحشت حشر ، هول محشر ، طول نشور ، صعوبت حساب ، شامت کتاب ، باریکی صراط ، از دحام خلق ، عمق عقبات ، التهاب جهنم ، حمله قاشیه ، غلظت غلاظ ، شدت شداد ،



قساوت مالک، قساوت درکات، ظلمت جهیم، غلیان حمیم،  
شعورن موپها، افسهرار جلود، تشنج اعصاب، کداختن  
عظام، جوشیدن مغزها، خروشیدن صدور، امتداد اعناق،  
بر آمدگی عیون، خشکییدن زبانها، سوختن دلها و هزارها  
شاید عذاب و عقاب و مهالک معاقبین را با مهارت تمامی در  
الظار مجسم مینمایند. و از این همه تفصیل تنها یک عرض  
دارند و آنهم بیزار کردن مردم است از دنیا و باز داشتن خلق  
است از کسب و کار.

همه، و بدون استثنا، خیلی سعی دارند که مردم را از  
دنیا بیزار، از کسب متنفر، از تجارت روگردان بکنند،  
باندازه که تمام خلق داروندار خودشان را محض رضای خدا  
در دامن ایشان بریزند و از کسب و کار بالمره دست کشیده  
در گوشه مساجد و دریای منابر شان جاگزینند، اگر فقیر  
و بی چیز و محتاج نان خالی شدند صبر کنند. اگر پیش مهمان  
سرافکننده و نزد اهل و عیال شرمنده گشتند متحمل باشند.  
اگر دچار فقر و فاقه و گرفتار قحط و غلا گردیدند بحق نوکل  
نمایند و اگر بواسطه کهالت و تبلی افراد، هیئت جامعه ملت،  
مفلس شد و در تحت اسارت اقتصادی سرمایه داران مغرب  
درآمد، چه اهمیتی دارد؟ و بحال ایشان چه فرق میکند؟

خود ایشان را تبرعات دهه‌طاشورا و ماه مبارک صیام کافی است.  
 در صورتیکه روح يك مملکت ثروت آلت است . حياك يك  
 ملت با تجارتش قائم است . مملکتی که واردات اجناسش از  
 صادرات بیش ، صادرات نقودش از واردات کمتر شود ؛  
 زود و یا دیر دچار افلاس میگردد . افلاس يك ملت ، دولت  
 را گرفتار ضعف میکند . ضعف دولت موجب عطالت و بطالت  
 تشکیلاتش میشود . دولت ضعیف بحفظ حقوق رعیت قادر نمیشود .  
 مملکت ایران ، از مضرات فقر و قافه ملت و از مهالك ضرورت و  
 احتیاج دولت بی خبر نیستیم . همه میدانیم که حالها ، عملها ، فعلها ،  
 و اکیسها و خرکهای ممالک همجوار چرا اغلب از ایرانها است !  
 همه میدانیم که دولت ما دوایر و ادارات خود را بچه صعوت  
 اداره میکنند ! هر ماهی ؛ اجزای يك وزارتخانه ، عمال يك  
 ولایت ، تعطیل اشغال میکنند ، دست از کار میکشند ، استعفا  
 میدهند .. چرا ! .. برای اینکه خزینه دولت خالی است ،  
 شکم مأمور گرسنه است ! .. چرا ؟ .. برای اینکه ملت ما فقیر  
 و دولت ما ضعیف افتاده است ! .. چرا ؟ .. برای اینکه از نقطه  
 نظر تجارت خیلی عقب مانده ایم و روز بروز رو با فلاس میرویم ! ..  
 چرا ؟ .. برای اینکه در کله ما جا گیر شده است که : الدنيا  
 حیفه و طالباها کلاب ! ..

در صورتیکه حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) از مکه مکرمه تاشام بعزم تجارت قطع مراحل میفرمودند .  
و یکی از اسباب ازدواج آن حضرت با خدیجه کبری تمول  
آن با نوبی محترم بود . حضرت امیر برای کسب معیشت مزدور  
یهود میشدند . حضرت صادق میفرمایند: « العلم کل العلم ،  
التفقه فی الدین و تقدیر المعیشه »

راست است که انبیا و اولیا بزخارف دنیا اعتنا نمیفرموده  
اند . و در مذمت ارباب حرص و امساک ، احادیث و اخبار  
زیاد وارد شده است ؛ ولی هیچیک از اینها دلیل ترك دنیا و رفتن  
بزیب اسارت اقتصادی اجانب نمیشود . اسارت اقتصادی که  
سهل است بلکه کشیدن منت دیگران را هم تجویز نمیکند .  
حضرت امیر منت مردم را بر ایشان ذل بزرگی شمرده  
میفرمایند : —

« لنقل الصخر عن قلل الجبال »

« احب الی من متن الرجال .. »

و بسا اوصافی که در آئمه و اصحاب ممدوح بوده است و در  
دیگران مقذوح . حضرت امیر در بصره وارد خانه «علاء ابن  
زیاد حارثی» میشود . صحبت از بزرگی خانه بیمان میاید و سخن  
انجا میکشد که «علاء ابن زیاد» از برادرش «طاصم» شکایت

میکند . حضرت ، اسباب شکایتش را میپرسند . علاء این زیاد در جواب عرض میکند که « عبائی بر سر کرده و از دنیا بدر رفته » یعنی تارک دنیا گردیده است . حضرت امیر ، امر باحضار عاصم میفرمایند و چون حاضر میشود حضرت خطاب عتاب آمیزی کرده میفرمایند : -

« ای دشمن خویش ! .. در واقع بدبخت شده ... رحمی »  
« باهل و عیالت نیاید ؟ نمدانی که خدا نمتهای خود را »  
« حاکم کرده و اگر خوردش بشماری بخداوند خوش نیاید ؟ ... »

عاصم عرض میکنند : « با امیر المؤمنین در شقی لباس و بجزئی طعام خودتان همرا معلوم است » . باز آنحضرت میفرمایند :-

« بدا بحاکم ! .. من مثل تو نیستم ... خدا بر پیشوایان »  
« عدل واجب کرده است که خودشانرا با وضع ضعفا اداره »  
« کنند تا فقرا را فقر خودشان کرا نتر نیاید ... »

پس معلوم میشود که اقتدای مردم بانبیا و اولیا در این قبیل موارد غلط محض و خطای آشکار است . و هیچیک مافل اهمیت امروزه تجارت و اقتصاد را نمیتواند انکار کند . جنک جهانگیر امروزه که روی زمینرا فرا گرفته و طالع بشر را ماتم نشین کرده در سر همان مسئله اقتصاد است که متفکرین و متبحرین ملل مرقیه حیات و محات خودشانرا بسته بدان

دانسته و برای احراز يك موفقیت و فعالیت تجارتي با تمام قوای خودشان و از جان و دل میکوشند. خداوند حکیم بندگانش را امر میفرماید که «اعدوا ما استطعتم من قوه» و سر هر قوه سرمایه است و بس . . .

بامسئلیت مراتب، تحریرص و ترغیب خواص ملتی عوام قوم خود را بقدر و فاقه و تنبلی و کسالت بامعنی و عطف و نصیحت ابدأ وفق نمیدهد. و عطف و نصیحت انرا گویند که شامل صلاح و کافل فلاح مستمع شود. نه اینکه باعث فلاکت و جالب هلاکت پذیرنده گردد . . .

خوبست و اعظین ما هم کسی در اسباب تدنی و انحطاط ملت خود و در عوامل ترقی و تعالی دیگران غور کرده با مراض اخلاقی و اجتماعی مردم و چاره دردهای بی پایانشان پی برده، وقتی که در عرشه منبر، بجای بیضمیر می نشینند، حرفی بزنند که فائده دهد، بندی بدهند که سودی بخشد. و اگر این شیوه مرضیه را گروهی برای خود عمر معیشت قرار ندهند و از این رو بمشغول داشتن مردم با رطب و یابس مجبور نگردند؛ خیلی بجا خواهد بود. چه، بندی که از روی تاتر، نه از راه، تصنع محض رضای خدا و بدون هیچگونه غرض و مرضی داده شود، تاثیرش بیشتر خواهد بود که حرفهای مال فروش و باب تجارت . . .

## نقل اموات بمشاهد

نقل اموات بمشاهد مقدسه - كه فعلاً  
در ایران متداول است - از جمله  
مبدعات ازمنه اخيره بوده است.

### مقدسه

استحباب این عمل كه سهل است.. حقیقاً بجواز انهم در شرع  
انور دلیلی موجود نیست. و بلكه عقل و نقل - هر دو - عدم  
مشروعیت آنرا می‌رسانند.

اموات منقوله بمشاهد مقدسه یا بطرز معروف «امانت»  
و برای مدت موقتی دفن میشوند و یا اینکه قبل از دفن روانه  
مشاهد مقدسه مینمایند. آن را كه - با اصطلاح - «امانت»  
می‌كنند، پس از مدتی کمتر از چهار و پنج سال بیرون می‌آید  
و رند؛ حتی در اكثر نقاط مدت سه سال را هم کافی میدانند  
جسدی كه پس از انقضای همچو مدت‌های قلیلی بیرون آورده  
میشود استعماله<sup>۱</sup> كاملی در رك و ریشه و كوشت و پوست بدن آن  
بعمل نیاید. روی استخوانها، مایع غلیظی مثل سیر پشم -  
كه خلاصه<sup>۲</sup> تغییر یافته و بهم آمیخته لحم و شحم و اعصاب و عضلات  
است - يك عفونت تنیدی باطراف خود نشر می‌كند. و هنوز  
مفاصل میت بیچاره متصل میباشد. عمله<sup>۳</sup> «نش قبر» محض  
ثواب و باجبار تعفن با تیزدستی هر چه تمامتر بند بندش را از هم  
جدا کرده در جعبه مخصوصش می‌كنه جانند و در شكستن و بستن

استخوانهایش - محض رضای خدا و بامید بردن اجر بیشتر -  
باهمدیگر مسابقه میکنند. انوقت، طیب حاذق لازم است که  
ناظر بوده مفاسد و مضرات آنرا - از نقطه نظر حفظ الصحه -  
بشمارد. و فقیه صادقی میباید که حاضر شده معاصی و منہیاتش  
را - از روی احکام شرع انور - بیان فرماید !..

و ان را که قبل از دفن حمل و نقل میکنند مضرات او  
بصحت عمومی بواسطه اشتداد تعفن و ازدیاد تأثیرات مسریه  
علل آنها کمتر از اولی نبوده است و خود این عمل منافی دستور  
العملهای مؤکدینست که در خصوص سرعت دفن موتی از  
پیشوایان دین مبین وارد شده است. علاوه بر این؛ نقل اموات  
بی سببی از محل بمحل دیگر نیز در شرع انور مذموم است.

در زمانی حضرت امیر (علیه الصلوٰة والسلام) یکی از اصحاب  
در « رستاق » کوفه فوت کرده بود. احبابش بشهر کوفه  
نقل کردند. چون حضرت باخبر شد برایشان بر آشفست و  
فرمود: « بشیمه یهود و نصاری تبعیت نکنید که اموات خود  
شانرا به بیت المقدس نقل میکنند ». و حال آنکه مسافت  
رستاقی کوفه تا خود شهر چندان نبوده و حالا جنازه ها را از  
اقصای بلاد ایران بمشهد حضرت رضا و کربلائی معلی و نجف  
اشرف .. حتی بمشاهد امام زاده ها حمل و نقل نموده در محن

مشاهد دفن کرده منظره مقامات متبرکه را بوضع قبرستانی  
میگذارند؛ در صورتیکه شرع انور محل قبرستانها را خارج  
آبادیها معین کرده است و بهر نحو باشد از منافذ مرعی و غیر  
مرعی مقابر عفونت و وسایط سائره امراض مسریه بیرون  
زده مردم بپجاره - که دران مقامات متبرکه همیشه کثرت و  
ازدحام دارند - بمسئلهای هزار گونه درد بیدرمان میکنند .  
و چون همه مشاهد مقدسه محل اقامت علمای اعلامست اینهمه  
تشبثات نامشروع پیش چشمشان واقع میشود . و تعجب است  
که همچو مبدعانی را برای العین دیده و مردم عوام را از ارتکاب  
انها نهی نفرموده و ایشان را حالی نمیکند که تاخیر در دفن  
اموات ، نقل آنها از محلی به محل دیگر ، نبش قبر ، شکستن اعضا  
و جوارح موتی ، قرار دادن قبرستانها در داخله بلاد ، همه ،  
هر یک ، به تنهایی منافی شریعت است . و چون این عمل از جهانی  
چند مخالف حفظ الصحه بوده و حفظ نفوس در شرع انور  
واجب است . خود انهم من حیث المجموع و اساساً جایز نمیشود .  
و به علاوه ، این یک بدعتی است که نه عقل و نه نقل - هیچیک -  
دلیلی مجوازش ندارد .

و مردم عوام که منع و نهی نمیبینند و قتیکه عزیزی از ایشان  
نفوت شد محض تسلیت خاطر متحمل این همه زحمت و خسارت



بپهوده میگردند. در صورتیکه اغای ازوفیات همچو در خواستی  
از بازماندگان خودشان نمیکنند و بر فرض اینکه همچو وصیتی  
کرده باشند، چون وصیت مشروعی نیست، بجا آوردن آن  
بذمه کسی واجب نمیشود. اگر کسی میخواهد نوشته باخود  
باخرت ببرد و یا تحفه رفته کالشی بفرستد کاری کند که نامی  
باقی گذارد. برای نمایندگی که خیراتش بدیگران برسد. ورنه  
مشقی خاک توده را چون زیره از کرمان به نجف بردن و جعبه  
استخوان را مانندنی شکر از خوزستان به خراسان فرستادن  
بجای پزمرده مرده چه تفاوت خواهد کرد؟

بزرگان گفته اند: «تکاپوی اهل دنیا  
از چهار مقصد نمیکند؛ و فورمال، لذات  
حال، ذکر سایر، ثواب باقی».

## آیین تعزیه داری

مردان عالی همت، که از مال و منسال ولذایذ احوال چشم  
میپوشند، تحصیل ذکر سایر و ادخار ثواب باقی قصر عمل  
میکنند. و قومیکه زحمات آنها را منظور میدارد، در واقع  
مشوق ارباب هم عالییه بوده علاوه بر اینکه فریضه حقیقتی  
و قدردانی خود را بجا میاورد با بر از اینگونه احساسات نجیبانه  
موجب نشود و نمای اشخاص بزرگی از میان افراد خود گذشته  
تائیرات مهمه در ترقی و تعالی ملت میبخشد و خدمت همده

بهیئت اجتماعی خویش میکنند .

ملل مترقیه دنیا، ایامی را - که در سر هر سال و یا در اول هر قرنی مصادف یوم ولادت فاتحین بزرگ، کاشفین معروف، علمای بنام، حکمای مشهور، ادبای نامدار، فداکاران باهمت و خدمتگزاران ذی قیمت ملت خود میشود - آینهها اجرا میکنند و در ضمن آیین؛ تاریخ زندگانی، کیفیت زحمات، اهمیت خدمات ایشان را ذکر، مناقبشان را یاد، حمادشانرا تذکار کرده بنام اغلبی از ایشان؛ بناها میسازند، جمعیتها تشکیل میدهند، کلوبها باز میکنند. کوجهها و خیابانها و محلات را باسم آنان تسمیه مینمایند... و بعضی از ملتها، این قبیل مراسم قدردانی را تنها بسر آمدان خود تخصیص نداده، ملاحظه ملیت و قومیت را بکنار گذاشته در باره بزرگان ملل دیگر نیز که خدمت بنوع کرده اند مرعی میدارند .

جشن میلاد بزرگان دین و ماتم ایام وفات آل رسول - صلی الله علیه وسلم - هم در ایران از این قبیل بوده و با اساس این داب مرغوب هیچکس نمیتواند ایرادی بگیرد . الحق . . . پیغمبر ذی شانی که فرقانی همچو قران آورد، ال و اصحاب گرامی که در هدایت و ارشاد انام از هیچگونه فداکاری دریغ نفرموده اند، حقیق هر قسم حقیقشناسی و قدیر هرگونه قدردانی بوده

و هستند؛ مخصوصاً حضرت سیدالشهدا - علیه آلاف التحية  
والتنا - که به تصدیق مورخین محقق هیچیک از پیشوایان ادیان  
و رؤسای مذاهب همت حاست و حشمت شهمت ان حضرت  
را نداشته و هیچ جمعیتی باندازه اصحاب باوقایش ثبات و متانت  
وفدا کاری به خرج نداده است .

متأسفانه .. آیین عزاداری، در ایران و در دههٔ ششورا،  
بطرزی اجرا میشود که خود ان حضرت بالمرأه نهی  
فرموده اند .

حضرت سیدالشهدا - علیه آلاف التحية و التنا - روز  
ششورا، در مقام وصیت بعلیا مکرمه ؛ حضرت زینب سلام الله  
علیها میفرموده اند :-

« پس از شهادت من، مویت نمکنی، رویت  
«نخراشی، بسینه ات نزن، دشمنانرا بشهادت نیاری..»

اصلاً کندن موی، خراشیدن روی، جزع بی حد، فزع  
بی اندازه، بغوت متوقایی - ولو هر که باشد - در شرع انور  
مذموم است. سینه زدن و فریاد کشیدن، از شعائر جاهلیت  
است که در میان عرب باقی مانده و از اعراب بایرانیان سرایت  
کرده . اقامهٔ تعزیه، برای ال اطهار - سلام الله علیهم اجمعین -  
یک سنت عقلی بوده و باید در دایرهٔ منطبق اجرا شود. از احادیث

واخبار آنچه ثابت شده محزون و مغموم بودن حضرت صادق است در دهه عاشورا و انشاد «دعبل خزاعی» است بعضی از اشعار حزن انگیز خود را در حضور حضرت رضا و متأثر گردیدن آنحضرت است.

در ایران، این آیین معقول - مخصوصاً از قریب بدین طرف - از دایره منطق بکلی خارج شده و بدرجه از افراط رسیده است که در دوره جاهلیت و در میان اعراب هم امثال آن مشهود نیافتاده است. این افراط که در ازمنه اخیره بدرجه فصوی رسیده بود، حالا هم ازان پایه چندان پایین نیامده است. باز هم، در دهات مملکت ما ایران - علی العموم - شبهای دهه عاشورا را دسته «شا حسین و وا حسین» میکشند. روزها را بادسته‌ها مساجد و تکایا را میگردند. شب عاشورا را «مفتول بندی» کرده دورش «شاه حسین» میزنند. صبح روزش را سرشکسته و قه و قداره زنان دسته کشی میکنند. شبهای یازده و دوازده و سیزدهم را چراغ نیافروزند. و بادسته های سینه زنی بخانه رؤسا و تعزیه داران و ما عزدگان بسر سلامتی میروند. و در بعضی ازدهات بزرگ و متمول شبیه آوردن و تعزیه گردانی نیز مرسوم است. عین مراسم، در قصبات بدبده و طنطنه بیش اجرا میشود. در قصبه ها - به علاوه دهه

ماشورا - ایام وفات اغلی ازائمه اطهار نیز - دسته‌ها باز جمع  
و ترتیبات شبیه خوانی فراهم میگردد. رونق و طمطراق  
مآتمداری در شهرها از قسبات نیز بیشتر است. در شهرها بعلاوه  
ترتیبات مذکوره عادت تقسیم شمع نیز هست که شب تا سوا  
دسته‌ها از مردم عبا و قبا و شال و عقال عرب پوشیده شمع  
زیادی برداشته مساجد و تکایا را میگردند و بکنار و گوشه هر  
منبری چندی از آنها را نشانده و روشن کرده بعجله تمام رد  
میشوند. این دسته‌های شمع پرانی در اثنای گردش چنان عجله  
و شتاب دارند که اگر بزنی و بجهتی دست و پایی برخوردند  
لیکد کوب و یا مالش میکنند. دسته‌های تیغ زنی - که در بعضی  
نقاط خونین کفناش مینامند - در اغلب شهرها نفوذ زیادی  
دارند. دسته‌های خونین کفنان بادسته‌های سینه‌زنی و شا  
حسینی روز ماشورا طرف صبح خانه‌های اکابر اعیان واجله  
علمای شهر را میگردند و چون بمقر حکومتها میرسند؛ آزاد  
کردن مقصرین دولت را از حکام میخواهند و انقدر اصرار و  
و ایستادگی مینمایند که بالاخره موفق میگردند. و اغلب این  
مقصرین از مجرمهایی میشوند که مستحق مجازاتهای سخت  
میباشند؛ از قبیل قاتل و جانی و باغی و طاعی و راهزن و سارق  
و غیره.

ترتیبات دههٔ عاشورا در شهرها تا اربعین حضرت سید  
الشهدا - علیه آلاف التحية والثناء - مداومت میکنند ؛ ولی  
رونق دههٔ عاشورا را نمیدارد . زیرا که مردم هوسناک یواش  
یواش خسته، صدای نوحه خوانها و روضه خوانها کم گرفته  
میشود . ولیکن کپانیهای شبیه کردانی - که این مسلک را  
برای خودشان حرفی اتخاذ کرده اند - سالی دوازده ماه را  
از یخهٔ مردم دست بردار نیستند ... صبح زود ، وسط ظهر  
طرف عصر ، یکدفعه میشنوی که از بام مسجدی ، از کنج  
خرابه، از دم کوچه، از پشت دیواری صدای بوق بلند شد.  
طبل میزنند و در عقب آواز شبیه خوانی شنیده میشود . مردم  
بیکار جمع میشوند، گریه میکنند، نذری میدهند ، تعزیه تمام  
میکردند . شبیه کردانها بساط خودشانرا بر چیده راه خویش  
را در پیش میگیرند ...

در طرف غرب اهالی همدان و عراق و دور و بر آنها در  
تشکیل کپانیهای سیار تعزیه کردانی شهرت تمام و مهارت مالا  
کلام دارند . و اینها تمام سال ، دهات و قصبات را یک بیک  
میکردند و در هرده و هر قصبه ، روزی چند اقامت کرده به  
ترتیب مذکور نمایشها میدهند .

در میان اینهمه ترتیبات که ذکر شد ، هیچیک با احکام شرع

انور وفقی نمیدهد. دسته‌های «شاه حسین و شاه حسین» در  
هر جا و همیشه از اجام و او باش تشکیل مییابد. سر دسته‌هایشان  
هم ز محترمین الواط آن محل واقع میگردند. افراد دسته با چوب  
و چاق و قه و قداره، حتی... در این اواخر با طپانچه و تفنگ هم  
مسلح میشوند. و آنوقت دسته‌های نقاط نزدیک و محلات هم جوار  
همدیگر حمله میکنند. در میدانها و کوچه‌ها بیکدیگر بر میخیزند.  
رند. جنگ و جدال شروع میشود. جرحه و جنایتها واقع  
میگردد و اغلب بقتل و قتل هم میکشد. و مابین اهالی دو محله  
همسایه خونی میافتد که کینه آن ابدالدهر باقی میماند. گذشته  
از همه اینها، حرکات و سکنات اشخاص، در این دسته‌ها هم  
بنفسه یک نوع رقصی است که هیچ فائده فنی و هیچ امتیاز  
صنعتی از او مامول و متصور نیست. و تمام معنایش از ملامتی  
منیه و از ملاعب مذمومه بشمار است.

دسته‌های سینه‌زنی مرکب است از سینه‌زنها و زنجیرزنها  
و اینها وقتی که سرگرم شدند بر غم همدیگر با پنجه و زنجیر بسینه  
و پشت بشدت میزنند که محاسمانند روی اهل بدعت سیاه  
میگردد و اغلب خون میجهد و بعد از فراغت، آثار رشادت  
و حماقت خودشان را همدیگر نشان داده و بیکدیگر تفاخر  
میکنند.

یکی از اطباء معروف قسطنطنیه را در ایام عاشورا دیدم  
همانا از شاهای آیین مأمرداری ایرانیان در «خان والده» ر  
گشته بود و از روی تائر میگفت :-

«اگر اجساد اغلب ایران ، پس از مرگ تشریح کرده  
شود؛ برای العین دیده و بعلم الیقین فهمیده خواهد شد که سبب  
فوت آنها داء الرثه و یا مرض قاب است . پس که اینها در ایام  
عاشورا روی دل و جگر خودشان میزنند ، اگر امراض  
مذکوره سبب تام فوت ایشان ننکرده لا اقل سبب ناقص ان  
خواهد بود .»

همه این دسته ها از سینه زن و زنجیر زن و شمع بران و خونین  
کفن بپای برهنه و گل آلود ، سرشکسته و خون روان ، بی پرهیز  
و بی پروا ، افتان و خیزان و غلطان و هوسه کنان و پای کوبان داخل  
مساجد و مشاهده شده سخن و سطح ، عرش و فرش مساجد  
و منابر و مشاهده و مقابرا با کثافت کل آلوده و بالوث خون  
اغشته میسازند . در صورتیکه پاک و منزه داشتن مقامات متبرکه  
مخصوصاً مساجد که با عقادما خانه های خداوند است در شمرع  
انور با توکید تمام توصیه گردیده . و میزان اهمیت ماتی بدن و  
آیین خود مراعات احترام و مواظبت و مراقبت به تزهد و نظا.  
فت آنها است .



مفاسد شکستن سر و تعزیه کردانی هم بنفسه هیچکس را  
پوشیده نیست. علاوه بر اینکه همه آنها جزو لواط و لعاب و رفتار  
یهوده و کردار ناهنجار بشمار است. اغلبی هم موجب اسراف  
خون و اضرار صحت و اتلاف وجود بوده مبدءاً خیلی از مفاسد  
اجتماعی و منشأ بسی از معایب اخلاقی است. بسیاری، صبح  
روز عاشورا سر خود را بعنوان تعزیه داری<sup>۱</sup> ال و اطهار می  
شکنند و بعد از ظهر پشت بام حمامها مات بازی میکنند. اکثری،  
بطاعات و عبادات اهمیت نداده بصوم و صلوة و قری نمیکنند.  
سالی دوازده ماه را بامعاصی و ملامی گذرانده با اعتماد توپدهای  
اهل منبر امید خودشانرا بشفاعت ال اطهار می بندند که  
با اعتقاد شان تعزیه داری از حضرات، ایشانرا از ایفای وظایف  
و از ادای فرایض غنی و بی نیاز کرده است. و کان میکنند که  
هر گونه کنایه داشته باشند بشفاعت ال اطهار معفو و مغفور  
خواهد گشت... و اینهم یکی از اسباب عمده تجری و تجاسر  
عوام ایرانیانست در ارتکاب مناسی و اخلال فرایض و افعال  
و وظایف که بالنتیجه باعث فساد اخلاق عموم گردیده و تولید  
بسی از امراض مزمنه اجتماعی کرده است.

بسا کسانی که داخل در این دسته ها شده خود کشتی میکنند  
بیتی غیر از خود نمائی باقران و امثال و قصصی جز خود

فروشی بابکار و آرامی ندارند. تقلید آل اطهار و اسناد هزار  
گونه رفتار و گفتار و کردار بی‌اصولی و فرع بایشان بجه عنوان  
و بجه دلیل مشروع و مستحب می‌کردند؛ شجاعت و شهامت یک  
قوم باسینه زدن و سر شکستن و کریه و زاری کردن هرگز  
ثابت نمیشود. انسان با ممانت هیچوقت کینه دل خود را با احسا.  
سات رقیقه اظهار نمیکند و آتش مقدس انتقام را که در کانون  
سینه خود مشتمل می‌کرد بدو قطره آب شور مبدل کرده  
بروی بزرگواریش جاری نمیسازد. عادت دادن مردم از  
طفولیت بتاز و تنگد و روح شهامت ملت را میکشد. مضرات  
افراط قومی در حزن و الم از مفسد انهمالك ان بعیش و طرب  
کتر نیست. و بلکه کثرت حزن و کدر در افسردگی انسان هم  
تأثیرات مهمه می‌بخشد.

یکی از پروفیسورهای معروف فرنگ میگوید: «شخصی،  
شب وفات حضرت عیسی در کلیسا متأثر شده با آن حال پر ملال  
بخانه خود برگشته با همسرش مقاربتی کرده بود.»

«از آن مقاربتش، پسری بوجود آمد که در تمام عمر،  
افسرده و پژمرده بود و مردمش مأمزده مینامیدند.»

مردم ایران، در این باب، باندازه افراط کرده اند که اگر  
در پای منبر سیرت یکی از انبیای ساف و یا تنگ از غزلیات

خواجه و شيخ را بشنوند بازبهايمای ميگريند و چشم گريان را  
چشمه فيض خدا و اشك چشمان را بر هر درد بيدرمان دوا  
ميدانند اهل منبر هم براي سوزاندن دل خلق صنعتها بخرج  
داده و مهارتها بكار ميبرند و محض گرياندن چشم اهالی خبرها  
جعل کرده مردم را قانع ميسازند بدينکه هر کس بگريد يا  
بگرياند و يا خودش را بگريه زند بهشتش واجب ميگردد [۱]  
و ميگويند زرق و ريا همه اعمال واجب و مستحب را - جز  
تعزیه داری آل اطهار - هبا و هدر ميسازد. ولی تباکی بر  
مصائبشان جزای بکا دارد!.. ياللهجب.. خدای عادل کسی  
را که مال مردم خورده، بندگانی خدا را آزرده، ترک طاعات  
و عبادات گفته، بر ضد او امر خدا و رسول رفته، در مقابل  
دو قطره آب شور راستی و یا دروغی بدون توبت و انابت و بی  
آنکه حقوق مردم را بخودشان مسترد دارد و رضای خاطر  
ستمديدگان را بدست آرد، چه سان از سر قصيرش ميگذرد؟  
و بچه عنوان قرين غفرانش ميکنند؟ آیا اين قبيل جعلیات،  
افراد ملتی را بضلالت نيماندازد؟ هيئت جامعه قومی را گمراه  
نميسازد؟ اخلاق ايشانرا فاسد نميکنند؟ چه گونه ميشود که کسی  
حق ديگری را بايغال نمايد، مابين حلال و حرام فرقی نکند

[۱] من بکي، اوابي، اوتياکی و جيت له الجينه .

و بعد بایک آه و ناله سمیانه و یاریائی دوش خود را از زیر بار  
وزرو وبال تپی سازد . اینگونه احادیث بزبان حقیقه ترجمان  
کدام یکی از ائمه اطهار می زبید ؟ علمای قوم که صحت و سقم  
این مفتریات را بهتر از همه کس میدانند چرا سکوت میورزند ؟  
چرا در مسائل و رسائلی نمیکنند ؟ چرا در مساجد و مقابر  
منع نمیفرمایند ؟ و چرا در خانه هاشم را بروی این دسته کشها  
باز کرده بجای آنکه از این قبیل مفاسد جلوگیری کنند تقویت  
مینمایند ؟ بر فرض .. اگر این اعمال مسنون و مستحب است  
چرا خودشان بجای میاورند .. ؟

در مقام استقنا ، از یکی پرسیده بودند که : « چه میفرمایید  
در خصوص اعمال غیر مشروعی که در میان مردم بعنوان  
تعزیه داری مشروع و مستحب بقلم رفته است ؟ .. »

در جواب فرموده بودند که « بروید این سؤال را از خود  
حضرت ابوالفضل بکنید »

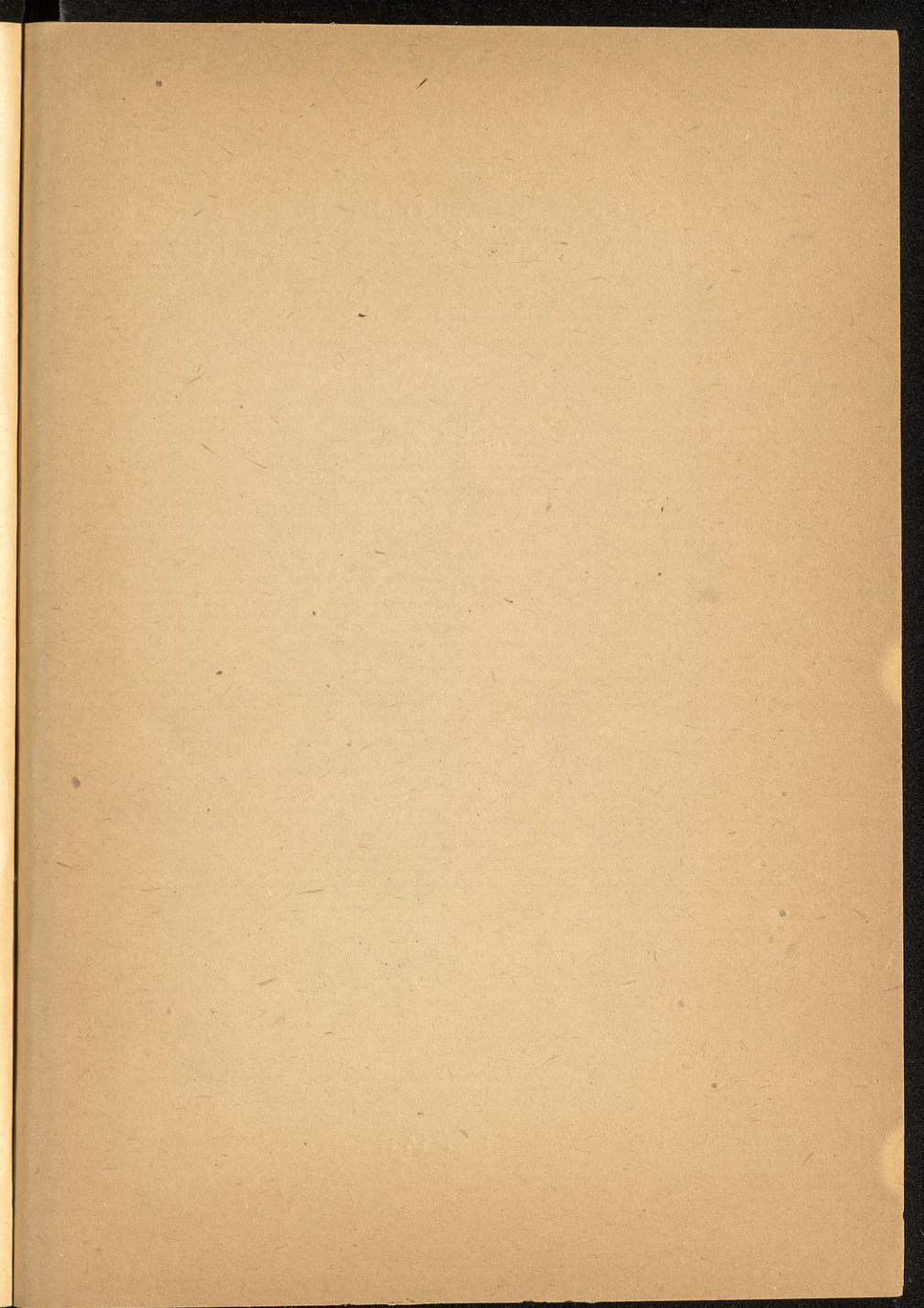
بر واضح است که صاحب این فنوی مقصدی جز اضرا  
بجهل نداشته و بیان حقیقه را از نقطه نظر مردمنداری صلاح  
حال و مال خود ندانسته است . و اینگونه ملاحظات است که  
باطل را حق مینمایند و بدعت را سنت . و از این جا است که  
صراط هدایت بروی خلق بسته و طریق ضلالت باز میشود .

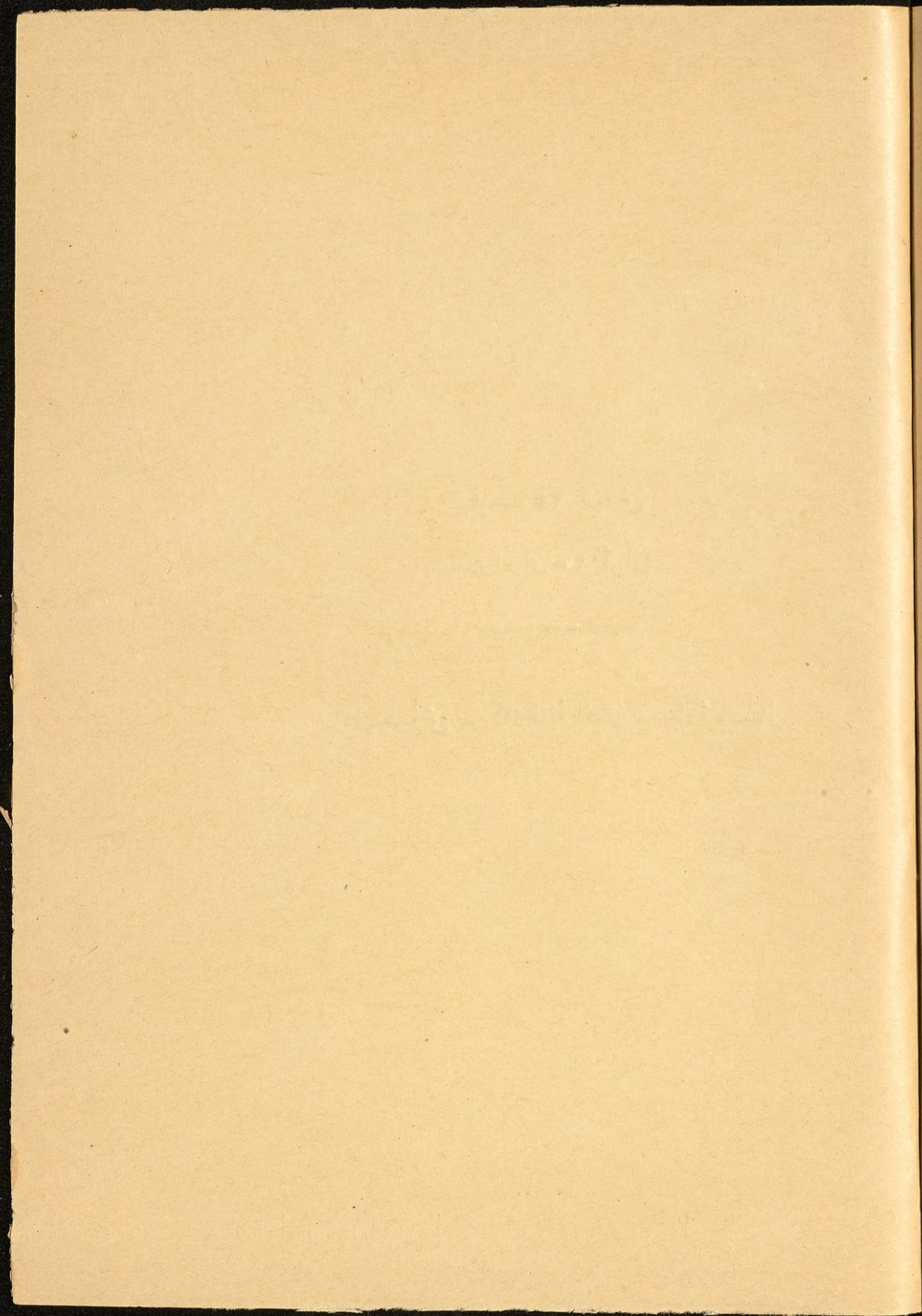
---

واینست اسباب و عواملی که ملت را از راه نجات منحرف و بجاه  
انقراض متماثل میدارد...

اذا كان الغراب دليل قوم  
سبهم سبيل الهالكينا...

انتهی





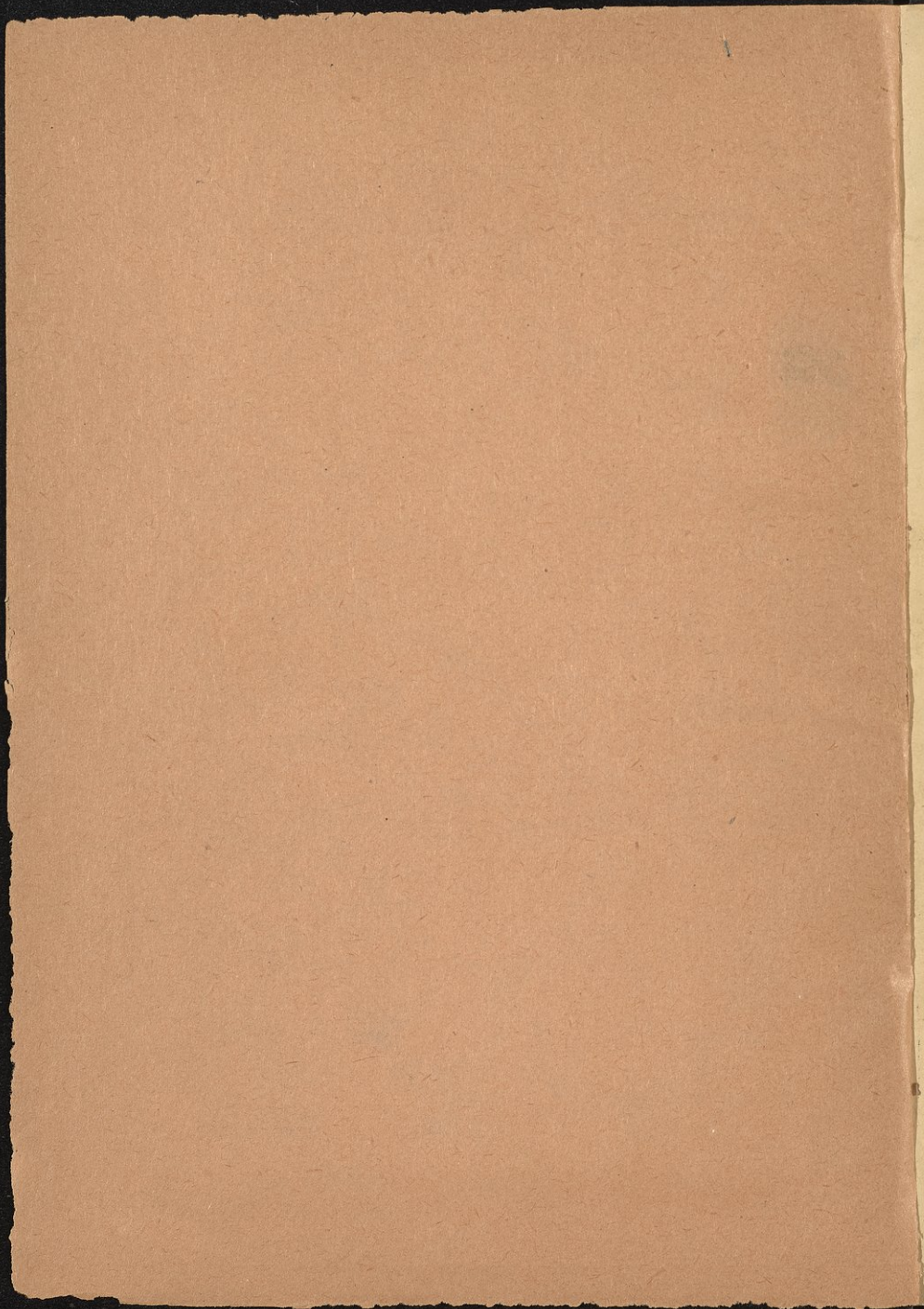
قیمت ۲۰ غروش

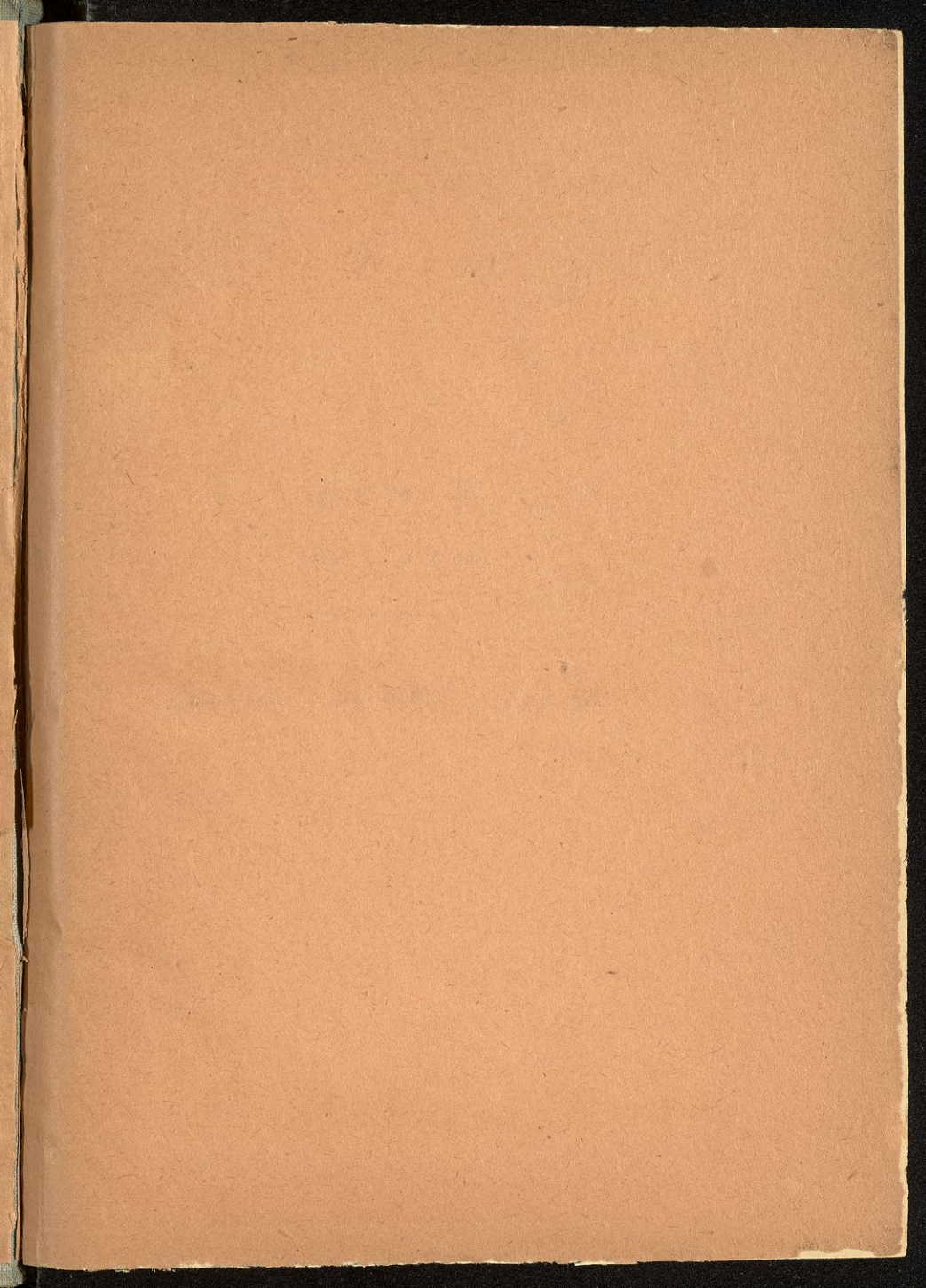
درایران ۱۰ قران



محل فروش - کتابخانه اقبال - جاده باب عالی







893.791

M31

AUG 20 1963  
AUG 29 1963

COLUMBIA LIBRARIES OFFSITE



CU58893393

893.791 M31

Din va shuun.

**RECAP**